



انتشارات دانشگاه تهران

۱۱۳۸

تشکیل ساه‌های صفویه

احیاء وحدت ملی

دکتر نظام الدین مجیر شیبانی

فهرست قسمتی از انتشارات دانشگاه تهران

- ۱۱۰۳ - تقریرات جراحی عمومی (جلد ۱-۲) : الیس ، ترجمه دکتر محمدعلی و علیمحمد میر
- ۱۱۰۴ - ازدیاد فشار ورید باب : دکتر احمد فلسفی ۸۰ ریال
- ۱۱۰۵ - فرهنگ واژه‌های نفت (جلد اول) : دکتر جلال‌الدین توانا ۱۲۰
- ۱۱۰۶ - زمین‌شناسی عمومی : دکتر طاهر ضیائی و مهندس فریدون سرابی ۹۰
- ۱۱۰۷ - روانشناسی بالینی : دکتر نوربخش ، دکتر معنوی ، دکتر قشق تبریزی ۷۰
- ۱۱۰۸ - طریقه تفکر و تحقیق : دکتر احمد علی‌آبادی ۷۰
- ۱۱۰۹ - فن روانشناسی تجربی : دکتر مصطفی نجاحی ۸۰
- ۱۱۱۰ - فرهنگ اساسی علمی گیاهان : دکتر محمد جواد میمنی نژاد ۶۰
- ۱۱۱۱ - ادیان و مکتبهای فلسفی هند (جلد ۱-۲) : داریوش شایگان ۱۱۰-۱۳۰
- ۱۱۱۲ - هیدروژئولوژی : دکتر علی اقبالی ۱۰۰
- ۱۱۱۳ - اقتصاد عمومی (جلد اول) : دکتر علیمحمد اقتداری (دانشکده علوم اداری) ۱۰۰
- ۱۱۱۴ - تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی (جلد اول) : دکتر عسکر حقوقی ۸۰
- ۱۱۱۵ - کتاب جراحی جهاز هاضمه اطفال : دکتر صدرالدین لبوی ۷۰
- ۱۱۱۶ - هیداتیدوز (بیماریهای هیداتی) : دکتر دارا عزیزی ۱۳۰
- ۱۱۱۷ - حلق کشها و اسکان استفاده از آنها در ایران : دکتر حسین سپاسگزاریان ۹۰
- ۱۱۱۸ - فتوستت : دکتر اسماعیل زاهدی ۸۰
- ۱۱۱۹ - ساختمان و فیزیولوژی دستگاه گوارش : دکتر هوشنگ فرمند ۱۰۰
- ۱۱۲۰ - فن باالت شناسی : دکتر مسلم بهادری ۱۲۰
- ۱۱۲۱ - فیزیوتراپی : دکتر احمد برادران رضائی ۱۰۰
- ۱۱۲۲ - مفردات پزشکی : دکتر مهدی ناسدار ۱۱۰
- ۱۱۲۳ - حسابداری بازرگانی : دکتر فضل‌الله اکبری (دانشکده علوم اداری) ۱۲۰
- ۱۱۲۴ - اصول متغیرهای مختلط : دکتر الفضلی‌پور ۲۴۰
- ۱۱۲۵ - جراحی دهان و دندان : دکتر رضا مهران و دکتر مرتضی معین‌زاده ۱۲۰
- ۱۱۲۶ - الکتروفورز : دکتر محمد مهدی افلاطونی ۶۰
- ۱۱۲۷ - انواع مسمومیتها : دکتر هوشنگ رشید یاسمی ۱۰۰

مطوبه
وزنده
۳
۲
۲۶

دکتر نظام الدین مجیر

تألیف

احیاء وحدت ملی

تشکیل و انشای صفویه

۱۳۸

وزارت فرهنگ ایران



تشکیل شاهنشاهی صفویه

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۱۳۸

گنجینه تحقیقات ایرانی

شماره ۵۱



تهران - ۱۳۴۶

اسکن شد

تسکیل ساهساہی صفویہ

احیاء وحدت ملی

تألیف

استاد دانشگاه تهران

شمارهٔ مسلسل ۱۲۱۸

چاپ و صحافی یک هزار و دویست نسخه از این کتاب در آبان ماه ۱۳۴۶

در چاپخانه دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

بها ۱۰۰ ریال

فهرست مطالب کتاب

- ۱- مقدمه ۳ - ۱
- ۲- سرآغاز ۷ - ۴
- ۳- اوضاع سیاسی و مذهبی ایران در آستانه تشکیل شاهنشاهی صفویه ۴۰ - ۸
 - الف - اوضاع سیاسی ایران : رقابت بین دو حکومت ترکمان آق قویونلو و قراقویونلو- توسعه نفوذ ازبکان در شرق ایران.
 - ب - اوضاع مذهبی
- ۴- تأسیس شاهنشاهی صفویه : خاندان صفوی ، مشا و نقش آنها در نهضت ۷۲ - ۴۱
 - استقلال طلبانه ایرانیان
 - زندگی شیخ صفی الدین اسحق - جانشینان شیخ صفی الدین
- ۵- شاه اسمعیل بنیان گذار شاهنشاهی صفویه ۹۶ - ۷۳
 - شخصیت شاه اسمعیل
- ۶- فعالیت های سیاسی شاه اسمعیل : برقراری امنیت در داخل کشور و استقرار حکومت مرکزی ۱۱۱ - ۹۷
 - برقراری امنیت در نواحی باختری ایران
- ۷- احیاء وحدت سیاسی ایران : جنگ با ازبکان و تصرف خاور ایران ۱۳۲ - ۱۱۲
- ۸- سیاست داخلی شاه اسمعیل : تجدید سازبانهای کشوری و برقراری مذهب جدید ۱۳۸ - ۱۳۳
- ۹- سیاست خارجی شاه اسمعیل : ۲۱۸ - ۱۳۹
 - الف : روابط شاهنشاهی ایران با امپراطوری عثمانی
 - ب : روابط شاه اسمعیل و سلطان سلیم اول
 - ج : جنگ چالدران
 - د : مبارزه بر سر تفوق سیاسی بین امپراطوری عثمانی و شاهنشاهی ایران
- ۱۰- روابط سیاسی شاه اسمعیل با کشورهای اروپائی ۲۴۰ - ۲۱۹
 - الف : روابط سیاسی ایران و امپراطوری ونیز
 - ب : « » « » باکشور پرتغال
 - ج : « » « » باکشور اسپانیا
- ۱۱- زندگی شاه اسمعیل پس از نبرد چالدران : ۲۴۴ - ۲۴۱
- ۱۲- نتیجه ۲۴۹ - ۲۴۵

مقدمه

بطور کلی فقدان مدارك و اسناد و مكاتیب تاریخی و انبوه وقایع و حوادث گوناگون، که تاروپود تحولات تاریخی ایران را تشکیل می دهد کوشش مورخان و محققان را در روشن ساختن ادوار تاریخی این کشور دشوار ساخته است، حتی در بعضی از دوران های تاریخی، وقایع و حوادث باندازه ای پیچیده است که باشکال توانسته اند حقایق تاریخی را از خلال این همه حوادث گوناگون بخوانندگان عرضه دارند.

اگر دوران شاهنشاهی ایران در زمان صفویه که قرون وسطای ایران را بزمان معاصر متصل می سازد، وبهمین سبب هم دارای اهمیت فراوانی است، بیشتر نظر مورخان ونویسندگان را بخود جلب نموده است، و تحقیقات نسبتاً زیادی راجع باین عصر درخشان تمدن ایران که حقاً مورد توجه وقابل بررسی است شده است، بیشتر مربوط بدوران عظمت صفویه وانحطاط آن شاهنشاهی است.

متأسفانه هنوز هم قسمت اصلی تاریخ این زمان همچنان در تاریکی باقی است، فی المثل هیچگونه تحقیقات دقیقی از طرف مورخان درباره چگونگی تشکیل شاهنشاهی ایران بدست شاه اسمعیل نشده، و مخصوصاً در باره علل ایجاد سلطنت صفویه و وقایع و حوادثی که سبب بسلطنت رسیدن شهریار صفوی، بنیان گذار وحدت ملی کنونی ایران، گردید، مدارك کافی در دست نیست و اگر هم کوششی شده است که این قسمت از تاریخ ایران روشن شود متکی بر مدارك و اسناد کافی از این زمان نیست که بتوان بطور دقیق بتحقیقات مزبور تسلیم شد.

باین سبب این جانب کوشش نمود که شاید با تحقیقات تازه خود بتواند تا حدی این نقیصه را رفع نماید، و یکی از مراحل پرافتخار تاریخ ایران را که موجب

گردید این کشور مجدداً نقش خود را در پیشرفت تمدن عالم از سر بگیرد، روشن سازد. اما پیش از آنکه وارد مرحله اصلی چگونگی تشکیل شاهنشاهی صفویه گردیم و بشرح احوال شاه اسمعیل صفوی بنیان گذار آن پردازیم، لازم است بطور اجمال **اوضاع سیاسی، مذهبی** ایران را در آستانه تشکیل شاهنشاهی صفوی بیان داریم. در همان زمان که اروپا پس از فتح قسطنطنیه بدست عثمانیان^۱ و پیدایش رنسانس و اومانیسم، در شاه راه ترقی قدم بر می داشت، و باحیای تمدن باستانی دنیای کهن می پرداخت و دنیای نوی را بنیان می نهاد، مشرق با تمام بزرگی و عظمت تاریخی و تمدن درخشان گذشته اش روبانحطاط می گذاشت و تجزیه میشد و راه را برای نفوذ مقاصد استعمار طلبی اروپائیان باز می کرد. ایران هم که مهد تمدن آسائی بود از این توسعه نفوذ و سیاست استعماری اروپائیان بر کنار نبود و اگر شاهنشاهی صفوی تأسیس نمیشد خواه ناخواه در حلقه استعمار غرب در می آمد.

تاریخ ایران در قرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) که مصادف است با زمان پیش از روی کار آمدن سلسله صفویه بی اندازه مبهم و تاریک است، و فقط میتوان قسمتی از خصوصیات آنرا بطور خلاصه بیان داشت. منجمله پیدایش حکومت های محلی مستقل، بسط نفوذ کشورهای مجاور ایران در این سر زمین، کشمکش های مذهبی و دسته بندی های داخلی.

در بین این انبوه وقایع و حوادث گوناگون است که بایستی شرایط زمان و مکان را، که سبب پیدایش جنبش استقلال طلبانه ملت ایران گردید، جستجو کرد، و به بیان عللی همت گماشت که موجب گردید، ایران که مدت چندین قرن تحت سلطه و نفوذ بیگانگان قرار گرفته بود، بتواند حیات سیاسی خود را مجدداً بدست آورده دست اجانب و استعمار طلبان را از کشور کوتاه سازد، و در دنیای متمدن آنروزی مقامی شامخ کسب نماید.

۱- تاریخ تمدن تألیف این جانب بخش تمدن جدید. ص ۱۹۳ چاپ دانشگاه تهران

اوضاع آشفته و هرج و مرج ایران و خطرات خارجی که این کشور را پیش از روی کار آمدن صفویه از ناحیه ترکان و ترکمانان تهدید می کرد ، اهمیت خدمات درخشان شاه اسمعیل را نشان می دهد .

وی که بنیان گذار سلسله صفویه بود ، توانست در مدت کوتاهی نه تنها ایران را از آشوب و جنگهای داخلی و خطرات بیگانگان نجات بخشد ، بلکه وحدت سیاسی امروزی این کشور را پی ریزی کند و ایران بصورت یکی از کشورهای معظم دنیای آن روز در آورد .

این تحول بزرگ و دامنہ دار و باثبات که شهریار صفوی در ایران پدید آورد اهمیت و شخصیت این مرد بزرگ را در تاریخ روشن می سازد . باین جهت کوشش شده است که کارهای برجسته شاه اسمعیل که معرف شخصیت وی میباشد بیشتر تشریح گردد و نقش وی در عملی ساختن وحدت ملی ، و بازگشت سیادت ایران ، که پس از حمله مغول باین سر زمین در قرن هفتم هجری ، چهاردهم میلادی از بین رفته بود ، نشان داده شود .

دکتر مجیر شیبانی

سر آغاز

برای آنکه بمنشأ تحولاتی که سبب گردید شاهنشاهی صفویه ایجاد شود و توسعه سریع یابد و در سایه آن وحدت سیاسی ایران عملی شود پی ببریم ، و عوامل اصلی آنرا که این سازمان سیاسی شگرف را پیریزی کرد تجزیه و تحلیل کنیم ، بایستی بشرح شرایط سیاسی و مخصوصاً مذهبی ایران درآستانهٔ تسلط رسیدن خاندان صفوی بپردازیم .

حملهٔ عربها بر ایران و شکست ایرانیان در نبرد نهاوند ، بدوران با شکوه شاهنشاهی ایران که تقریباً مدت چهارده قرن بر دنیای آنروزی سلطنت می کرد و خرابه های باستانی و باشکوهش خاطرات زنده ایست از عظمت آن زمان خاتمه داد ، و شعله های فروزان تمدن باستانی کشور که زمانی دنیای متمدن آنروزی را از چین تا اسپانیا فرا گرفته بود خاموش گشت .

در مدت چند قرنی که بین تسلط عربها بر ایران و تشکیل شاهنشاهی صفوی فاصله شد تقریباً وحدت ملی ایران ، که بر اشتراك نژاد ، زبان ، تاریخ ، مذهب و اخلاق بنیان گذاری شده بود ، گسیخته شد ، و کشور بصورت جامعهٔ مسلمان درآمد و یکی از کشورهای تابعهٔ دنیای اسلامی بشمار رفت .

اما جمله عرب دو نتیجه داشت : نخست عکس العمل احساسات و غرور ملی ایرانیان که در زمان حکومت خلفای عباسی بمنصهٔ ظهور رسید ، و نشانهٔ آن همان احیای تمدن باستانی ایران بود که پس از اختلاط با تمدن سایر کشورهای اسلامی بصورت نوی جلوه کرد و ایرانیان به جنبش و کوشش برخاستند و بتجدید استقلال سیاسی و ملی خود همت گماردند . گروهی با ایجاد اختلافات مذهبی و قبول مذهب شیعه ، قدرت خلفای عرب را برسمیت نشناخته سرانجام درهم شکستند . دسته ای آتش

نفاق را در بین فرماندهان عرب، که از طرف خلفا بر ایران فرمانروایی می‌کردند دامن زدند. نهضت‌های استقلال طلبانه که بدست **ابومسلم خراسانی** و **افشین و مازیار** انجام گرفت، بنیان خلافت اسلامی را سست نمود و حتی ابومسلم خراسانی توانست خلافت **امویان** را واژگون سازد و **عباسیان** را براریکه خلافت اسلامی بنشانند.

عده‌ای دیگر در اثر کاردانی و درایت توانستند نفوذ خود را بر خلفا تحمیل کنند، چنانکه خاندان **برامکه** فرمانروای حقیقی دنیای اسلام شدند و سعی نمودند با سپردن مشاغل مهم سیاسی بهم وطنان خود تا آنجا که میسر بود نفوذ اعراب را در ایران از بین ببرند.

گروهی کوشش نمودند که استقلال از دست رفته ایران را بیابند، چنانکه در داخل کشور عده‌ای توانستند بتشکیل حکومت‌های محلی مستقل بپردازند: مانند **صفاریان**، **سامانیان در سیستان و خراسان** و **ماوراءالنهر و آل زیار**، **آل بویه** در کرانه‌های دریای **خزر**، **اصفهان**، **فارس** و **باختر ایران**. باین ترتیب قسمت اعظم از خاک ایران از تسلط اعراب خارج شد، و زمانی فرزندان بویه خلفای اسلامی را دست نشاندۀ خود ساختند. همچنین حکومت‌های ایرانی ایجاد شد دو مرتبه برخی از عادات و رسوم و سنن ایرانی پیش از تسلط اعراب رواج یافت، و در دربار خلفای عباسی هم رسوخ نمود، چنانکه در زمان **هارون الرشید** دربار خلیفه تقلیدی از دربار ساسانیان بود.

یکی از علل آن که ایرانیان توانستند نفوذ اعراب را از ایران براندازند این بود که با حیای زبان خود پرداختند. و در اثر تشویق فرمانروایان ایرانی، شعر و ادبیات فارسی رونق خاصی یافت، و شعرای بزرگی مانند **فردوسی** زبان ایرانی را زنده نمودند. با رواج آداب و رسوم کهن و توسعه زبان فارسی، کم‌کم وحدت ملی ایران احیا گردید و شعله‌های فروزان فرهنگ و ادب این کشور از نو تمام دنیای اسلامی را فراگرفت.

ثانیاً: تجزیه شاهنشاهی ساسانیان و بسط مذهب اسلام در ایران، جریان

قسمتی از مهاجرت اقوام ترك را که تا بحال از همان راهی که سیت‌ها (سکاها) عبور می‌کردند انجام می‌شد؛ یعنی از شمال ماوراءالنهر و دریای خزر^۱، بطرف ایران و آسیای صغیر و شامات منحرف ساخت و باین جهت مدت چهار قرن، که از زمان تجدید حیات استقلال این کشور پس از حمله عرب تا دوران تشکیل شاهنشاهی صفوی می‌گذشت، همیشه این سرزمین میدان پیکار اقوام ترك بوده است و پای ترک‌های صحرا نشین آسیای مرکزی از جانب شمال شرقی باین سرزمین باز شد. سلسله‌های ترك زبان چون سلاطین سلجوقی، خوارزمشاهی بر ایران تسلط یافتند (بهر حال تدبیر ملک داری از ایرانیان بود و وزراء و بزرگان درباری همه ایرانی بودند) و باتها جملات پی در پی مغولها، شهرها و آبادیهای ایر آن پایمال سمستوران این اقوام نیمه بدوی گردید؛ یعنی پس از حمله^۲ چنگیز خان مغول به ایران و قتل عام و انهدام شهرها نبرد وحشیانه‌ای بین فرمانروایان بومی و سرداران مغول دائماً ایران را صحنه زد و خورد قرار داد و عاقبت هجوم تیمور لنگ^۳ پیش از پیش باین کشور ستم دیده صدمه زد، بطوری که بنظر می‌آمد ایران برای همیشه از صحنه تاریخ محو گردد، منتهی همان طور که ایرانیان توانسته بودند تسلط معنوی و فرهنگ و آداب خود را بر اعراب تحمیل کنند، این مرتبه نیز عادات و رسوم خود را بر مغولها قبولانند، اما چون ایرانیان بعزت و وحدت ملی نتوانستند بزودی تجدید حیات سیاسی خود را عملی سازند، تا در نتیجه عناصر نژادی که بتدریج، در اثر حوادث تاریخی، وارد خاک این کشور شده بودند با هم ممزوج شوند^۴، لذا مذهب بکمک آنها شتافت و

۱- کائن. مقدمه بر تاریخ آسیا - ص - ۱۱۹.

۲- از مختصات اوضاع اجتماعی ایران در تمام دوران تاریخی، وجود عناصر نژادی مختلف بوده، که بدون آنکه با یکدیگر ممزوج شوند، در کنار هم بصورت طبقات اجتماعی حقیقی قرار می‌گرفتند، اما در زمان تشکیل شاهنشاهی صفویه صورت اجتماعی کشور کاملاً با زمان پیش از تسلط عرب‌ها بر ایران فرق داشت، چون در این مدت هشت قرن و نیم تهاجمات

بقیه حاشیه در صفحه بعد

احساسات ملی را، که در اثر حوادث تاریخی جریحه دار شده بود، تقویت کرد و مانند تمام عکس العمل‌های احساسات ملی شرقی، نهضت استقلال طلبانه ایرانیان رنگ مذهبی بخود گرفت، و برای پیکار با عناصر بیگانه، بهترین اسلحه برای ایرانیان اختلاف مذهبی، یعنی طرفداری از مذهب شیعه بود که بکمک آن توانستند وحدت ملی و سیاسی خود را برپایه مستحکمی استوار سازند.^۱

بقیه حاشیه از صفحه قبل

پی در پی عناصر نژادی مختلف ترك، مغول و تاتار اثرات عمیقی در نظام اجتماعی کشور بوجود آورده بود.

در این مدت طولانی چون مهاجمان نتوانسته بودند نژاد ایرانی را در خود ممزوج سازند و مجبوراً در کنار هم بسر می‌بردند، در نتیجه وضعیتی بوجود آمد که سبب تشدید کینه نژادی ایران و ترك شد، و دوطبقه اجتماعی جدید بنام **تازی و ترك** در ایران بوجود آمد که بدون آنکه با یکدیگر ممزوج گردند، سبب تحول عمیقی در اوضاع اجتماعی ایران گردید بدین نحو:

۱- تشدید تمایلات تجزیه طلبی در ایران که نشانه آن همان تجزیه جامعه مغولی بود که منجر بتشکیل حکومت‌های محلی گردید.

۲- توسعه تصوف و نفوذ آن در بین توده ملت، که زمینه را برای جاه طلبی سیاسی صفویه باز نمود.

۳- تجزیه دنیای اسلامی ب سه قسمت:

دنیای ایرانی که در آن تمدن ایرانی احیا گردید.

دنیای عرب و قلمرو ترک‌های مسلمان.

دنیای ایرانی برای بسط تفکر ایرانی و تکامل ادبیات دارای زمینه مساعدی بود، و توانست بخوبی جلوی تجزیه اجتماعی و سیاسی ایران را بگیرد و در حقیقت این قدرت ادبی ایران تنها منشأ اتحادی بود، که با وجود بسط زبان ترك، توانست اتحاد عناصر مختلف نژادی را در این کشور حفظ کند، و تنها مظهر ملیت ایرانی بود که در اوایل قرن دهم هجری به همراه استقلال مذهبی جلوه‌گر شد و در میان همه ممالک اسلامی رنگ خاصی بایران داد.

۱- Le Shiisme et Nationalité Musulmane. Aubin Re du Monde musulman

اوضاع سیاسی و مذهبی ایران در آستانه تشکیل شاهنشاهی صفویه

۱- اوضاع سیاسی ایران : همان طور که جریان تحولات تاریخی ایران نشان داده غالباً پس از مرگ فاتح بزرگی کشور دچار هرج و مرج و ناامنی شده است . بهمین علت هم پس از مرگ تیمورلنگ، تحولاتی در اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور پدید آمد ، که منجر به جنگهای داخلی و هرج و مرج در این سرزمین شد .

چهار حادثه تاریخی این دوران هرج و مرج را مشخص میسازد :

۱- تجزیه سریع امپراطوری تیموریان .

۲- رقابت بین دو حکومت نشین ترکمان : آق قویونلو (منسوب به گوسفند

سفید) و قراقویونلو (منسوب به گوسفند سیاه) .

۳- توسعه روز افزون نفوذ ازبکها در ماوراءالنهر .

۴- پیروزی درخشان خاندان صفوی و تشکیل شاهنشاهی صفویه .

پس از مرگ تیمور در ۸۰۷ هجری امپراطوری بزرگی ، که وی در اثر زحمات فراوان و نیروی شگرف نظامی و جنگها و خونریزیهای متمادی بوجود آورده بود ، بدست نوادگانش تجزیه شد و رو بزوال گذاشت ؛ زیرا پس از مرگ تیمور ، بعزت عدم سازش بین پسر و نوادگانش و کشمکشهایی که بین آنان در گرفت ، قدرت جانشینان تیمور را ضعیف ساخت و امپراطوری تیموریان در نتیجه رقابت آنها بدو قسمت بزرگ تقسیم گردید .

امیر تیمور دارای چهار پسر بود بنام :

۱- غیاث الدین جهانگیر - که در اوایل سلطنت امیر تیمور در سمرقند فوت کرد و از او دو پسر ماند. یکی از آندو بنام پیر محمد بود که تیمور او را بجانشینی خود برگزید.
۲- معز الدین عمر شیخ - که ده سال پیش از پدر در زمانی که امیر تیمور در عراق عرب مشغول نبرد بود، در کردستان بقتل رسید.

۳- جمال الدین میرانشاه - که تا سه سال پس از مرگ تیمور زنده بود.
۴- میرزا شاهرخ - که از طرف تیمور بحکمرانی خراسان و هرات منصوب شده بود.

پس از مرگ امیر تیمور، ایران باختری با شهرهای مهمی مانند تبریز، بغداد به میرانشاه رسید و چهارمین پسرش میرزا شاهرخ خراسان را تصاحب نمود و کمی بعد ماوراءالنهر را بآن ضمیمه کرد.

پادشاهی تیموری، که پس از تیمور در نواحی باختری ایران تشکیل گردید، چندان دوامی نیافت، زیرا میرانشاه که بر عراق عرب، آذربایجان و عراق عجم سلطنت می کرد در ۸۱۰ هـ ۱۴۰۷ م. در جنگی که در آذربایجان با قرايوسف از خانواده قراقویونلو نمود، کشته شد، وی اساساً در آخرین سالهای زندگی هم اختلال حواس پیدا کرده بود و نمیتوانست بکارملک دارای بپردازد. ابابکر و میرزا عمر دو پسرش نیروی خود را صرف کشمکش و نزاع با یکدیگر نمودند، همین امر موجب شد که ترکمان ها که مخالف باتیمور و در اثر قدرت آنها از ایران رانده شده بودند مجدداً قدرتی کسب نمایند.

میرزا شاهرخ چهارمین پسر امیر تیمور از ۷۹۹ هـ ۱۳۹۶ م. و در زمان پدرنیز حکومت خراسان و هرات را داشت.

برطبق وصیت نامه امیر تیمور پیر محمد جهانگیر پسر غیاث الدین جهانگیر نوه امیر تیمور بایستی بجانشینی وی بسلطنت برسد. ولی پس از مرگ او بر سر جانشینی

۱- درباره مرگ امیر تیمور شرحی در کتاب تیمورلنگ بقلم هارولد لمب دیده میشود که در آنجا پیر محمد پسر جهانگیر را بجای خود انتخاب کرده است.

تیمور نزاری بین میرزاشاهرخ و نوه تیمور در گرفت که به پیروزی میرزاشاهرخ تمام شد و او براریکه سلطنت نشست و هرات را پایتخت خود قرار داد و مدت چهل و سه سال سلطنت نمود.

در اوایل پادشاهی میرزاشاهرخ عده‌ای از متنفذین و امراء میرزا خلیل سلطان پسر میرانشاه را در سمرقند بپادشاهی برگزیدند و تمام ماوراءالنهر و ترکستان مطیع وی گردید. این امر سبب شد که میرزاشاهرخ با مدعی جدید بجنگ بپردازد، ولی برادرزاده‌اش از در صلح و آشتی درآمد و شاهرخ حکومت ماوراءالنهر را با انضمام سمرقند باو واگذار نمود و او را مأمور فتح عراق عجم کرد.

سلطان خلیل در ۸۱۴ هـ ۱۴۱۱ م در شهر ری فوت نمود. شاهرخ پس از مرگ این مدعی دامنۀ متصرفات خود را با فتح مازندران و تصرف ماوراءالنهر، فارس، کرمان و آذربایجان توسعه داد و تقریباً بر بیشتر کشور ایران دست یافت.

سلطنت میرزا شاهرخ بیشتر صرف زد و خورد با برادر زادگانیش گردید و در ضمن با قرایوسف ترکمان و فرزندانش نیز به پیکار پرداخت، تا آنکه پس از مرگ قرایوسف، میرزاجهانشاه باطاعت میرزا شاهرخ درآمد.

در اواخر عمر وی گرفتار سرکشی و طغیان سلطان محمد فرزند بایسنقر حاکم عراق و تجاوزات حاکم بلخ بنام امیر فیروز به خزانه شاهی وعده دیگری از حکمرانان گردید، ولی توانست آنان را سرکوب نماید، و استقرار و نظم را در قلمرو وسیع حکومت خود برقرار سازد.

شاهرخ در سن هشتاد سالگی در بیست و پنجم ذی الحجه ۸۵۰ هـ ۱۴۴۶ م بدرود حیات گفت. گرچه وی کوشش نمود که کشور را از انحطاط سیاسی و اجتماعی که پس از مرگ تیمور شروع شده بود، نجات بخشد، ولی پس از مرگش در ایران جنگهای داخلی شروع گردید، پس از اونیز نواده‌های تیمور بنوبه خود سعی نمودند از این هرج و مرج داخلی بنفع خود استفاده نموده وحدت کشور را مجدداً عملی سازند،

ولی متأسفانه این کشمکشهای داخلی به تجزیه کامل امپراطوری تیموریان پایان یافت چنانکه در نخستین سالهای قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) تسلط آنها بر خراسان خاتمه یافت و قدرت آنان، بوسیله بابر، به هندوستان انتقال یافت و در آنجا حکومت معتبری تشکیل دادند.

پس از مرگ میرزا شاهرخ سه نفر مدعی سلطنت بودند: **ابوسعید**، **بابر** که بعداً در **هندوستان** سلطنتی تشکیل داد و **سلطان حسین الغ بیگ** نوۀ امیر تیمور و فرزند ارشد شاهرخ که در ۷۹۶ هجری ۱۳۹۳ م در **سلطانیه** متولد شده بود، در ماوراءالنهر حکومت می کرد. وی پس از فوت پدر عازم خراسان گردید و ناچار شد که با میرزا **علاءالدوله** فرزند بایسنقر بجنگ پردازد. گرچه این پیکار به پیروزی الغ بیگ تمام شد ولی بعلت طغیان پسرش **میرزا عبداللطیف**^۱ مجبور شد که با او به نبرد خاتمه دهد. میرزا عبداللطیف که توانسته بود **سمرقند** را بگیرد بر تخت سلطنت نشست و الغ بیگ نزد وی رفت ولی بدستور پسرش او را بقتل رساندند، میرزا عبداللطیف نیز پس از چندی بدست طرفداران میرزا الغ بیگ کشته شد.

با از بین رفتن عبداللطیف، حکومت تیموری در ماوراءالنهر پایان یافت، در حقیقت امپراطوری بزرگ تیموری با مرگ وی روبه زوال گذاشت و جانشینان او در این مدت وقت خود را صرف زد و خورد و جدال خانوادگی و کشت و کشتار یکدیگر نمودند. از همین زمان است که مقدمات پیشرفت و تسلط **ترکمانان** فراهم گردید: چنانکه امیرترکمان **جهانشاه قراقویونلو** توانست به بسط نفوذ خود در قلمرو حکومت تیموری پردازد، و با تاخت و تازهای فراوان شالوده حکومت تیموری را درهم ریزد، و بنیان حکومت جدیدی را بگذارد.

پس از کشته شدن میرزا الغ بیگ: **ابوسعید** (۸۵۵ - ۸۷۲ ه) (۱۴۵۱ - ۱۴۶۷)، که از قتل عبداللطیف با خبر شده بود، از فرصت استفاده نمود و بکمک ازبکان نواحی **توران** و **ترکستان** را متصرف شد، سپس در ۸۶۱ ه ۱۴۵۶ م **هرات**

را گرفت و با شنیدن خبر درگذشت **ابوالقاسم بابر**، بعزم تسخیر خراسان، که مدت‌ها بآن نظر داشت حرکت نمود و آنجا را تسخیر کرد، سپس بطرف ماوراءالنهر رهسپار شد و با پسر عبداللطیف **میرزا احمد** بجنگ پرداخته او را مقتول ساخت و پس از آن بلخ را گرفت.

در همین زمان **مظفرالدین جهانشاه** ترکمان، که از گرفتاری ابوسعید مطلع شده بود، هرات را بتصرف درآورد و ابوسعید مجبوراً برای بیرون راندن وی از این شهر بآنجا عزیمت نمود، امامیان این دوندگی صلح برقرارشد و بموجب پیمان صلح جهانشاه حکومت آذربایجان را که شاهرخ باو سپرده بود بازنگاهداشت و از سایر متصرفات خود چشم پوشید و هرات و ناحیه خراسان و عراق را تخلیه کرد.

پس از موافقت با این شرایط ابوسعید وارد هرات شد، ولی در سال ۸۷۲ هـ ۱۴۶۷ م که جهانشاه ترکمان درگذشت، وی مجدداً بفکر تصاحب نواحی باختری کشور افتاد و در این کار بمقاومت **اوزون حسن** از طایفه **آق قویونلو** برخورد^۱ و در جنگی که بین طرفین در گرفت ابوسعید دستگیر شد و بدستور وی **میرزا یادگار محمد** بانتقام خون جده اش **گوهرشاد آغا** او را بقتل رساند ۸۷۲ هجری - ۱۴۶۷ - میلادی^۲.

پس از مرگ ابوسعید، **سلطان حسین میرزا بایقرا** (۸۷۳ - ۹۱۱ هجری)، (۱۴۶۸ - ۱۵۰۵) بسلطنت رسید و سپس دو پسرش **بدیع الزمان میرزا** و **مظفر حسین میرزا** سلطنت نمودند، ولی بجز سلطان حسین بایقرا، دیگر آن دوا همیتی نداشتند، و این پادشاه هم بعلت داشتن وزیر کاردانی بنام **امیرعلیشیر نوائی** شهرتی یافت. سلطان حسین توانست کلیه نواحی خراسان، سیستان و بلخ را تصرف کند، اما بعلت توسعه متصرفاتش بمخالفت **یادگار محمد** نوه شاهرخ برخورد، وی از طرف **اوزون حسن** ترکمان تحریک می شد و باین سبب با سلطان حسین میرزا به پیکار

۱- حبیب السیر. نسخه خطی ۱۷۹ آ کتابخانه ملی پاریس.

۲- ابوسعید پس از جلوس بتخت سلطنت در اثر بدگوئی حاسدان و اطرافیان دستور داد گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ را که معروفیتی داشت بقتل برساند.

پرداخت و یادگار محمد بقتل رسید، سلطان حسین دوبرتبه هرات را متصرف گردید : در ضمن بدیع الزمان میرزا فرزند وی با او مخالفت ورزید و پس از جنگی با وساطت روحانیون و بزرگان حکومت سیستان بوی وا گذار شد .

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین برادرش مشترکاً زمام امور کشور تیموری را در دست گرفتند، اما بعلت تجاوز ترکمانان ، بزودی سلطنت از دست آنها بیرون رفت .

آخرین شاهزاده خاندان تیموری محمد زمان میرزا بود که تا ۹۲۹ هـ ۱۵۲۲ م حکومت بلخ را داشت ولی طولی نکشید که این خاندان نیز بدست پادشاه صفوی شاه اسمعیل اول از بین رفت .

همانطوریکه ذکر شد ، بیشتر شاهان تیموری که پس از شاهرخ پادشاهی رسیدند کوشش خود را در راه تقویت قدرت تیموریان در ایران بکاربردند ، اما بعلل زیرین بمقصود نرسیدند :

نخست آنکه : احساسات و غرور ملی ایرانیان در اثر تسلط طولانی نژاد مغولی جریحه دار شده بود، وبخصوص کینه شدید میهن پرستان محلی نسبت به بیگانگان و تمایل استقلال طلبی که برایان همیشه حکمفرماست مانع از این امر بود .

ثانیاً روی کار آمدن طوایف ترکمان قراقویونلو و آق قویونلو در باختر ایران و بسط نفوذ ازبک ها در نواحی آسیای مرکزی سلطنت آنها را تهدید مینمود .

باین سبب پس از آنکه سلطان ابوسعید ، آخرین مدعی تاج و تخت تیموریان نتوانست جلوی مهاجمان بیگانه را بگیرد و در نبرد با اوزون حسن گرفتار و کشته شد امپراطوری تیموریان در شرق رو بزوال گذاشت ، و از این پس پادشاهی تیموریان خراسان در ردیف حکومت های محلی درآمد ، و زمانیکه سلطان حسین میرزا بسلطنت رسید بقدرت روزافزون ازبک ها که از پیروزی پیروزی دیگری رسیدند برخوردار نمود، و علاوه بر آن بمخالفت مدعی دیگر سلطنت بدیع الزمان پسر خود ، حاکم هرات که خیال تصرف خراسان را داشت روبرو و مجبور ب جنگ با او گردید . این کشمکش ها و نزاع

خانمانسوز در خانواده تیموریان، بقدرت آنها خاتمه داد، و هنگام مرگ سلطان حسین میرزا دیگر ازبک‌ها توانسته بودند بریاست **شیبک خان** رئیس مقتدرشان در ماوراءالنهر حکومت مستقلی تشکیل دهند و در زمان بسطنت رسیدن بدیع الزمان و تقسیم کشور تیموری بین او و برادرش، عناصر مخالف با ادامه حکومت تیموری در ایران، مخالفت خود را ابراز داشتند و با تشکیل حکومت‌های مستقل آزادی خود را بدست آوردند. همین امر سبب شد که ازبک‌ها توانستند بر شرق ایران مسلط گردند، و بر تسلط تیموریان بر این نواحی خاتمه دهند.

رقابت بین دو حکومت ترکمان

آق قویونلو و قر اقویونلو

(منسوب به گوسفند سفید - منسوب به گوسفند سیاه)

همانطوریکه ذکر شد حکومت تیموری در ایران باختری چندان دوامی نیافت مخصوصاً آنکه توسعه قدرت ترکمانان در این نواحی، که مخالف باسطنقوی تیموریان بودند، باین امر بیشتر کمک نمود.

در زمان حکومت مغولها این اقوام ترکمان از ایران بطرف خاورمیانه رانده شدند، اما بزودی اقوام مغولی که در مجاورت ترکمانان بسر می بردند، با آنها ممزوج گردیدند. این امر سبب شد که ترکها توده متشکلی، در میان ایرانیان، کردها و اعراب تشکیل دهند و در دوران هرج و مرجی که پس از مرگ آخرین پادشاه ایلخانی^۱ ابوسعید در ۷۳۶ هـ ۱۳۳۷ م بوجود آمد، ترکمانان ارمنستان وضعیت سیاسی و اجتماعی خود را تقویت نمودند، بهمین جهت است که از وجود دو قبیله ترک (ترکمان)^۲ بنام اتحادیه آق قویونلو (منسوب به گوسفند سفید) در ناحیه دیاربکر

۱- در زمان سلطنت ابوسعید آثار طغیان در سرزمین ایران ظاهر شد، و علت اصلی آنرا احساسات ایرانیان، که قلباً نسبت بپاژماندگان مغولها کینه داشتند، باید دانست؛ بطوری که پس از مرگ شاه ایلخان، کشور گرفتار هرج و مرج گردید و حکومتهای محلی بسیاری مانند: آل جلایر، آل مظفر، آل کرت و سرداران بوجود آمد، که هیچکدام دارای اهمیت سیاسی نبودند و این حال تا ظهور تیمور ادامه یافت.

۲- ترکان غیر عثمانی عموماً بنام ترکمن یا ترکمان خوانده میشدند. کلمه مان یا من در زبان ترکی معنای وسیع تری دارد و در فارسی شباهت را می سازند.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

و اتحادیه قراقویونلو (منسوب به گوسفند سیاه) در سرزمین وان ذکر شده است. نخست خاندان قراقویونلو (منسوب به گوسفند سیاه) خاندان آق قویونلو (منسوب به گوسفند سفید)^۱ را تحت الشعاع قرار داد. اما با سلطه تیمور بر ایران و خاور میانه کشمکش بین این دو خاندان بضرر قراقویونلوها تمام شد و رئیس آنها قرایوسف مجبور به فرار به کشور مصر نزد سلطان مصر الملک الناصر فرج گردید^۲.

سلطان احمد جلایر پادشاه، خاندان آل جلایر^۳ که بر بغداد و عراق عرب حکومت می کرد توانست بکمک قرایوسف بنواحی متصرفی امیر تیمور دست اندازی کند و به آزار طرفداران وی پردازد، در ضمن کوشش نمود که با سلطان عثمانی ایلدرم بایزید و الملک الناصر فرج سلطان مصر روابط دوستی برقرار کند و آنها را بر ضد تیمور بشوراند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

Minorsky . la perse au xveme siècle entre la turquie et venise بیست مقاله

مینورسکی ص ۳۱۸ . ۱۹۳۳ چاپ دانشگاه .

در لغت نامه دهخدا ترکمان بمعنی ترك مانند است . اغت نامه دهخدا شماره ۱۰۲ تهران دی ۱۳۴۳ چاپ دانشگاه :

۱- برخی از نویسندگان اصل اساسی گوسفند سفید و گوسفند سیاه که معرف این دو خاندان است در تصویری از گوسفند دانسته اند که بر روی پرچم خود نقش می کردند. ولی مینورسکی اصل این اساسی را در نژاد گله های گوسفندان این دوطایفه حدس می زند .

۲- سلطان احمد جلایر از شاهان آل جلایر ویا اسرای ایلکانی بود (۷۳۶ - ۸۲۷ هـ ، ۱۴۲۳ - ۱۳۳۵ م) که در نواحی بغداد و آذربایجان حکومت می کرد . مؤسس آن خاندان امیر شیخ حسن بزرگ بود . این سلسله در ۸۲۶ هـ . ۱۴۲۲ م بدست اسرای ترکمان منقرض گردید ، و از معروفترین سلسله هائی می باشد که در دوران قترت ، که پس از انقراض ایلخانان ایران و ظهور تیمور گورگانی ، از تجزیه امپراطوری ایلخانی بوجود آمد در ایران حکومت کرد . اقبال از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری . ص ۴۵۵ - ۴۶۵ .

۳- یکی از پادشاهان مماليك مصر بود که پس از آنکه سلسله ایوبی را که در

بقیه حاشیه در صفحه بعد

امیر تیمور برای از بین بردن نفوذ حکام محلی در متصرفات خود و سرکوبی سلطان جلایر و قرایوسف در ۸۰۱ هجری ۱۳۹۹ م برای مرتبه سوم از راه خراسان ، مازندران و کردستان به عراق عرب رفت .

سلطان جلایر بمحض شنیدن نزدیک شدن امیر تیمور به عراق عرب ، مجبور بترك بغداد گردید ، و باتفاق قرایوسف عازم دربار ایلدرم بایزید شد^۱ .

تیمور بر بغداد و عراق عرب دست یافت ، والملك الناصر فرج پادشاه مصر را دعوت باطاعت نمود و چون سلطان مصر حاضر نگردید ، در ۸۰۳ هـ ۱۴۰۰ م تیمور بمتصرفات وی در شام حمله برد ، و پس از تصرف شهرهای دمشق و حلب ، بدون هیچگونه مانعی بآن ناحیه تاخت و سلطان مصر مجبور باطاعت از تیمور گردید ، پس از چندی هنگامیکه امیر تیمور بیورش هفت ساله خود دست می زد ، قرایوسف و سلطان جلایر برای درخواست کمک نزد سلطان مصر رفتند ، اما او بعلت دوستی با تیمور هر دو آنها را محبوس ساخت .

پس از فوت سلطان تیموری سلطان مصر هر دو آنها را آزاد نمود و قرایوسف^۲

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مصر سلطنت می کرد برانداختند در این کشور سلطنت نمودند . این معالیک غلامانی بودند که بر اثر استیلای مغول در شام و مصر پراکنده شده بودند .

سلطان مصر علاءالدین برای ایجاد گارد محافظ خود عده ای از آنها را خریداری کرد این نظامیان کم کم دارای قدرتی شدند و پس از آنکه تورانشاه را کشتند ، یکی از روسای آنها بنام عزالدین آبیگ ترکانی سلطنت مصر را در دست گرفت و بالقب الملك المعز حکومت نمود بسال ۶۴۸ هجری ۱۲۵۰ م .

این سلسله بدست سلطان سلیم عثمانی در سال ۹۲۳ هـ - ۱۵۱۷ م از بین رفت اقبال ، تاریخ مغول . ص ۶۳۹ . Larousse du xx^e siècle v. iv .

۱- میر خواند . تاریخ روضه الصفاص ۲۱۴ - ۲۱۸ جلد ششم . انتشارات کتابفروشی

مرکزی .

۲- قرایوسف بن قرامحمد ترکمان از اسرای سلطان اویس ایلکانی . لب التواریخ نسخه

۸۲ - ۸۴

خطی کتابخانه ملی پاریس .

با پانصد سوار که از هوا خواهان و یارانش بودند از مصر خارج گردید ، و بطرف آذربایجان حرکت کرد . در ضمن راه دژها و استحکامات چندی را که در دست سر کردگان تیموری بود تصاحب نمود و **دیاربکر** را نیز گرفت ، سپس برای ملاقات **سعید ملک شمس الدین حکمران اخلاط** واقع در کنار دریاچه وان رفت ، و با وی اتحاد دوستی منعقد ساخت و دختر او را بازدواج خود در آورد .

در این تاریخ **میرزا ابوبکر** پسر **میرانشاه** نواده تیمور که بر تبریز حکمرانی مینمود ، با شنیدن خبر ورود **قرايوسف** بجانب این شهر آنجا را ترك نمود ، **قرايوسف** بدون هیچگونه مقاومتی وارد تبریز گردید و در نزدیکی آن شهر با **میرانشاه** و **میرزا ابوبکر** پیکار سختی نموده **میرانشاه** را بقتل رساند و **میرزا ابوبکر** بطرف **گران** هزیمت کرد ، و باین ترتیب تمام آذربایجان بتصرف رئیس قراقویونلوها در آمد .

سلطان احمد جلایر که بر بغداد دست یافته بود ، در سال ۸۱۳ هـ ۱۴۱۰ م شنید که پسرش **علاءالدوله** بدست **قرايوسف** اسیر شده است برای نجات وی دوبرتبه به همدان و تبریز لشکر کشی نمود ، اما عاقبت با شکست مواجه گردیده بدست او کشته شد . **قرايوسف** پس از این پیروزی حکومت بغداد را بیکى از پسرانش بنام **محمد شاه** سپرد .

با از بین رفتن **سلطان احمد جلایر** **قرايوسف** علاوه بر آذربایجان ، بر عراق عرب هم مسلط گردید و در ۸۱۶ هـ ۱۴۱۳ م **قزوین** و **ساوه** را ضمیمه متصرفات خود نمود . **میرزا شاهرخ شاهزاده تیموری** که بر این وقایع اطلاع یافت ، با عده ای از سپاهیان خود برای سرکوبی **قرايوسف** عازم آذربایجان گردید ، ولی در همین موقع رئیس خاندان قراقویونلو **بسختی** مریض شد و در ذی القعدة ۸۲۳ هـ ۱۴۲۰ م در چمن **اوجان** فوت نمود و **امیر اسکندر** پسرش بجانشینی او رسید ، در ۸۲۳ هـ ۱۴۲۰ م **میرزا شاهرخ** بالشکری بطرف آذربایجان حرکت کرد و نبرد سختی که در نزدیکی **سلطانیه**

بین او و امیر اسکندر و برادرش میرزا جهانشاه در گرفت بشکست و فرار دو برادر تمام شد. پس از مراجعت میرزا شاهرخ از آذربایجان باز امیر اسکندر نیروئی گردآورده باین ایالت تاخت و آنجا را بحیطه تصرف خود در آورد، سپس به **شیروان** لشکر کشید. باز شاهرخ به آذربایجان حمله برد و امیر اسکندر را شکست داده وادار به فرار بطرف قرا باغ نمود.

برادر وی میرزا جهانشاه بخدمت شاهرخ رسید و پس از پوزشی بسیار مورد عفو شاهزاده تیموری واقع شد و او را بحکومت آذربایجان منصوب نمود. در همین موقع میرزا اسکندر بدست پسرش **قباد** بقتل رسید و میرزا جهانشاه پس از قتل برادرش ریاست خاندان قراقویونلو را در دست گرفت. وی پس از چندی طرف توجه میرزا شاهرخ قرار گرفت و حکومت عراق، فارس و کرمان را باو سپرد. پس از مرگ میرزا شاهرخ ۸۵۰ هجری ۱۴۴۶ م میرزا جهانشاه اعلام استقلال نمود و بر سراسر ایران تسلط یافت، حتی در ۸۶۰ ه ۱۴۵۵ م به خراسان لشکر کشید و مدت یکسال بر تخت سلطنت شاهرخ نشست.

باشنیدن خبر شورش فرزند خود **حسنعلی** و حرکت ابوسعید از ماوراءالنهر به خراسان، جهانشاه مجبور به ترك هرات شد و در سال ۸۷۱ هجری ۱۴۶۶ م بفکر حمله به رقیبش **اوزون حسن** رئیس خاندان آق قویونلو افتاد، و بقلب کشور وی حمله نموده تا **ارمنستان** پیش رفت، ولی زمستان مانع از پیشروی او گردید. جهانشاه عاقبت در اثر غرور و خود خواهی در جنگ با رقیب خود اوزون حسن در ۸۷۲ ه ۱۴۶۷ م بدست وی گرفتار شده بقتل رسید و بامرگ او خاندان قراقویونلو اهمیت خود را از دست داد، زیرا پسر سبک عقلش **امیر حسین علیشاه** بعلت عدم کفایت و لیاقت در سلطنت داری، بدست ترکمانان آق قویونلو کشته شد.

بامرگ وی دیگر قراقویونلوها نتوانستند نقش مهم سیاسی ای در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) در ایران داشته باشند، و بدوران حکومت آنها خاتمه داده شد.

خاندان آق قویونلو (۱)

آق قویونلوها از قبیله و اتباع قراعثمان نامی بودند که در ناحیه دیاربکر، امارت نشین کوچکی داشت و همانطوریکه ذکر شد نخست قراقویونلوها آنها را تحت الشعاع قرار دادند، اما باسلطه تیموریان بر ایران و خاور میانه، کشمکش بین این دو خاندان بضرر طوایف قراقویونلو تمام شد و رئیس آنها قرا یوسف مجبور به فرار به مصر گردید. آق قویونلوها از فرصت استفاده نموده روابط دوستانه‌ای با پادشاه تیموری برقرار ساختند و از پشتیبانی وی برخوردار شدند، مخصوصاً آنکه تمایلات مذهبی تیمور با عقاید مذهبی آنان نزدیکتر از طوایف رقیب آنها بود، و بهمین سبب همینکه آنها در جنگ بین تیمورلنگ و سلطان عثمانی و قراقویونلوها متحدی از تیمور پشتیبانی نمودند، مورد لطف وی قرار گرفتند؛ بطوری که تیمور حکومت دیاربکر و اطراف آن را بایشان سپرد.

پس از مرگ تیمور طوایف آق قویونلو متوجه ایران مرکزی و خاوری شدند و کوشش نمودند ولایاتی در باختر کشور را که تیموریان بآن توجه نداشتند از جنگ آنها بیرون آورند، و باین ترتیب در این نواحی قدرتی بدست آوردند. در نتیجه پس از مرگ رئیس شجاع و مقتدر آق قویونلو، قراعثمان، ابوالنصر حسن بیک بنام اوزون حسن^۲

۱- این طوایف نیز بنام **بایندریه** معروف می‌باشند و مدت حکومت آنها ۲۴ سال بود. لب التواریخ، نسخه خطی. کتابخانه ملی پاریس

۲- ابوالنصر حسن بیک بن علی بیک بن عثمان بیک بن قتلغ بیک بن حاجی بیک، بنام اوزون حسن، یعنی حسن بلند قد، در زبان ترکی اوزون بمعنای بلند قامت، و بلند آمده است، حبیب السیر. نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس.

ایضاً منیرورسکی در مقاله خود راجع به ایران در قرن پانزدهم نویسد چون حسن بیک دارایقامتی رشید بود ملقب به اوزون حسن گردید که در عربی حسن الطویل گفته اند.

پسر علی بیگ نوۀ قراعثمان که ریاست آق‌قویونلوها را بعهدہ داشت ، با چند لشکر کشی به ارمنستان ، توانست ارزنجان را تصاحب کند ، و در ۸۱۳ هـ ۱۴۱۰ بانپروئی که جهانشاه برای سرکوبی وی فرستاده بود بنبرد پرداخته آنها را شکست داد ، و پس از تصرف ارمنستان باختری ، کردستان را نیز متصرف شد .

کشورگشائی و توسعه سرزمینهای متعلق به آق‌قویونلوها سبب گردید که این قبایل با قراقویونلوها در تماس قرار گیرند ، و از این پس نزاع بین این دو خانواده اجتناب ناپذیر بود : باین جهت جهانشاه بوی حمله برد ، اما زمستان مانع از پیشروی سریع وی گردید ، و مجبوراً در دیاربکر با اوزون حسن وارد جنگ شد ، اما بشکست و قتل خود او تمام گردید .

پیروزی اوزون حسن بردشمن سرسخت خود کار کشورگشائی او را آسان ساخت چون در این زمان ابوسعید ، جانشین شاهرخ بمنظور ، برقراری مجدد اختیارات و حقوق حقۀ خود بر سرزمینهای ارثیش در باختر ایران ، به آذربایجان لشکر کشید ، ولی از شاهزاده آق‌قویونلو شکست خورد .

باین ترتیب حسن بیگ ، پس از خروج از دیاربکر ، در مدت کوتاهی تقریباً بر تمام ایران ، بین‌النهرین و ارمنستان تسلط یافت و تبریز را پایتخت خود قرار داد ، و یک چند نیز بوسیله یادگار محمد میرزای تیموری ، شاهزاده دست نشاندۀ خود ، بر خراسان حکومت کرد ، و با سلطان محمد عثمانی فاتح قسطنطنیه (استانبول) به پیکار پرداخت ، منتهی اختلافات خانوادگی مانع از پیروزی او بر سلطان عثمانی شد . حسن بیگ در نخستین نبرد خود برضد سلطان محمد توانست او را شکست سختی دهد ، بطوریکه در این نبرد دوازده هزار نفر از سپاه عثمانیان در قسمت بالای فرات مغلوب و کشته شدند ، و اگر بپند و اندرز پسرش اغورلو محمد گوش و بیچنک ادامه داده بود مسلماً پیروز شده بود . در این صورت فاجعۀ شکست ایلدرم بایزید از دست تیمور تجدید شده متصرفات اروپائی ترکان آزاد می گردید و تسلط آنها بر اروپا خاتمه بییافت و شاید نقشۀ دنیای آن زمان تغییر می نمود .

اوزون حسن پس از شکست خود از عثمانیان بفکرتلافی افتاد، اما عمرش کفاف نداده در ۸۸۲ هجری ۱۴۷۷ میلادی درگذشت و با مرگ وی حکومتی که بنیان گذاری کرده بود دیگر دوامی نیافت، چون کشمکش بین پسرانش برای تصاحب تاج و تخت، قدرت ترکمانان را در ایران ضعیف ساخت.

جانشین اوزون حسن **سلطان خلیل** که در زمان حیات پدر در فارس حکومت داشت براریکه سلطنت نشست و دیاربکر را به برادرش **سلطان یعقوب** سپرد. سلطان خلیل بعلت سوء رفتار با مردم مورد نفرت مردم قرار گرفت و بهمین علت اهالی بدور برادرش جمع شده دست بشورش زدند.

یعقوب با سپاهی از دیاربکر متوجه آذربایجان شد، و در جنگی که در حدود **مرند و خوی** با سلطان خلیل نمود او را شکست داده بقتل رساند.

پس از کشته شدن وی سلطان یعقوب بتخت سلطنت نشست، اما از پیروزی خود حاصلی نبرد، زیرا طولی نکشید که مریض ویا بقولی مسموم گشته فوت نمود.^۱ و تخت سلطنت خالی ماند یازدهم صفر ۸۹۶ هـ ۱۴۹۰ م.

نزاع بین سه پسر یعقوب، **بایسنقر**، **مراد**، و **حسن**، منجر بتقسیم نواحی متصرفی آق قویونلوها، بسه قسمت شد، ولی عاقبت **بایسنقر** در تبریز برتخت سلطنت نشست، و چون درایت و لیاقتی نداشت، و روسای آق قویونلو نیز، که بنام وی حکومت می کردند نتوانستند متصرفات خود را اداره نمایند، پس از هشت ماه سلطنت نارضائی بین مردم پدید آمد. **ابراهیم سلطان** پسر خلیل که نهضت را سرپرستی می نمود نوۀ اوزون حسن **رستم میرزا** پسر **مقصود بیگ** را که اسیر وزندانی بود، آزاد ساخته. برضد **بایسنقر** برانگیخت، وی بکمک همرا هانش بطرف تبریز حرکت نمود و **بایسنقر** که تاب مقاومت نداشت، نزد **شیر وانشاه** پدر زن خود **حاکم شیروان** گریخت، و **رستم میرزا** باسانی وارد پایتخت شد و حکومت آذربایجان را در دست گرفت، و حکام عراق عرب، عراق عجم، فارس، کرمان، کردستان و لرستان از وی اطاعت نمودند.

۱- حبیب السیر جلد چهارم. ص ۳۱؛ هامرپور گشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی ص ۳۸۶

شیروان‌شاه از داماد خود استقبال شایانی نموده به رستم میرزا حمله برد ، اما طولی نکشید که با یکدیگر سازش کردند ، و پیمان متارکه جنگ میان آنها امضا شد این پیمان دواسی نیافت ، زیرا هنگامی که رستم میرزا برای سرکوبی مخالفان خود به اصفهان لشکر کشی نموده بود بایسنقر به آذربایجان حمله برد ، فرمانده لشکر رستم میرزا ایبه سلطان او را شکست داده دستگیر ساخت و پیش رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا او را بقتل رساند .

در این موقع شاهزاده احمد پسر اغورلو محمد بن امیر حسن بیگ که پس از فوت یعقوب میرزا از قزاق‌ها به دربار سلطان عثمانی در قسطنطنیه پناهنده شده ، و ایلدرم بایزید دختر خود را بازدواج وی در آورده بود ، در اثر اطمینانی که از طرف سران آق‌قویونلو بوی داده شد ، از بایزید کمک خواست تا به آذربایجان و عراق حمله کند .

وی با سپاهیان از رود ارس گذشت ، و در حالیکه رستم میرزا بطرف گرجستان فرار می کرد وارد تبریز گردید . طولی نکشید که در نبردی که بین دو رقیب واقع شد رستم میرزا بدست شاهزاده احمد میرزا کشته شد .

چون شاهان آق‌قویونلو پس از مرگ اوزون حسن دست نشانده روسای قبیله بودند و از خود اقتداری نداشتند ، لذا احمد میرزا نتوانست مدت زیادی سلطنت کند و دستخوش توطئه‌ای که بدست ایبه سلطان^۱ از سران مقتدر آق‌قویونلو ترتیب یافته بود ، گردید .

سلطان احمد همینکه بدستیاری ایبه سلطان پادشاهی رسید ، حکومت کرمان را بوی سپرد و وی از موقعیت استفاده کرده همینکه از تبریز به فارس رسید با حاکم

۱- در حبیب السیر چنین ذکر شده است : «ایبه سلطان که در سلک اعظام نوینان انتظام داشت و همواره بقلم اندیشه نقش وصول بمنصب امیرالامرائی بر لوح مینگاشت ...»
جامد ۴ ص ۳۸ .

آنجا قاسم پرنانک که برادرش مظفر بدست احمد میرزا بقتل رسیده بود سازش کرد تا انتقام خون برادر را از وی بگیرد .

احمد میرزا پس از شنیدن این خبر برای سرکوبی قاسم پرنانک در ۳۰۹ هـ ۱۴۹۷ م بطرف عراق حرکت نمود و ایبه سلطان نیز با لشکری از شیراز بدان صوب رهسپار گردید و در نبردی که بین آنها در گرفت احمد میرزا کشته شد. از این پس قدرت آق قویونلوها رو بضعف گذاشت ، چون ایبه سلطان کوشش نمود حقوق سلطان مراد پسر یعقوب را بسلطنت ایفا کند و خطبه خواند و سکه بنام وی که پس از قتل برادر خود بایسنقر در شیروان پسر می برد زد . در این زمان از خانواده اوزون حسن سه کودک باقی بودند ، سلطان مراد پسر یعقوب در شیروان ، الوند میرزا پسر یوسف میرزا در تبریز و برادرش محمد میرزا در یزد .

امرای آق قویونلو کوشش نمودند که بنام هریک از آنها بر قسمتی از ایران حکومت کنند و باین جهت هر یک از آن سه نفر را بیادشاهی برگزیدند . همینکه احمد میرزا کشته شد دوپسرش مجبور بفرار شدند و الوند میرزا بطرف مرز کردستان گریخت .

ایبه سلطان پس از بسلطنت رساندن سلطان مراد بطرف آذربایجان حرکت نمود ، در حالیکه حاکم دیاربکر **دائی قاسم** بکمک سران دیگر آق قویونلو ، الوند میرزا را که بطرف دیاربکر آمده بود بسلطنت برگزید و این عده بطرف آذربایجان رهسپار شدند. ایبه سلطان با آنان بنبرد پرداخت و پس از شکست مخالفان ، سلطان مراد را گرفته محبوس ساخت و بالوند میرزا و کسانش صلح نموده او را به تبریز آورد و بسلطنت نشانید .

علت این امر این بود که سلطان مراد در مقابل ایبه سلطان سایه ای بیش نبود و در حقیقت وی شخصاً حکومت می کرد . الوند میرزا هم در نتیجه شورش برادرش محمد میرزا از پیروزی خود استفاده نبرده به قرا باغ فرار نمود .

محمد میرزا بکمک جمعی از امرای آق قویونلو منجمله حاکم یزد مراد بیگ

بایندر توانسته بود بتخت سلطنت نشیند. وی پس از تسخیر اصفهان بر فارس نیز مسلط گشته، در ری اقامت گزید، ایبه سلطان با لشکری از آذربایجان بآن صوب شتافت ولی عاقبت بدست محمد میرزا کشته شد و وی وارد تبریز شده بر تخت سلطنت نشست (شوال ۹۰۴ هجری ۱۴۹۸ م). در همین زمان سلطان مراد از موقعیت استفاده کرد و بکمک برادران ایبه سلطان از حبس فرار نموده بطرف فارس عزیمت کرد و در آنجا او را بیادشاهی برداشتند.

محمد میرزا از آذربایجان برای دفع او بطرف اصفهان رهسپار شد و سلطان مراد نیز برای مقابله با او بطرف این شهر حرکت نموده در جنگی که بین طرفین در گرفت محمد میرزا بقتل رسید ۹۰۵ هجری ۱۴۹۹ م. و سلطان مراد مجدداً بر فارس و کرمان تسلط یافت.

الوند میرزا که در آذربایجان و دیاربکر سلطنت می کرد در ۹۰۶ هجری ۱۵۰۰ برای سرکوبی سلطان مراد رقیب خود بطرف قزوین رهسپار شد و در مقابل وی صف آرائی نمود، ولی بدون هیچگونه خون ریزی کشور پهناور ایران را بین خود تقسیم نمودند، عراق و فارس را سلطان مراد تصاحب نمود و آذربایجان و دیاربکر از آن الوند میرزا گردید.

این امر موجب شد که کشور گرفتار هرج و مرج گردد زیرا حکام محلی که در فارس و کرمان بودند دست بشورش زدند. این تجزیه نیروی سیاسی آق قویونلو کوشش مدعی جدید تاج و تخت ایران شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفوی را مثمر تر ساخت چون که براحتی توانست رقیب خود الوند میرزا را در حدود **نخجوان** شکست دهد و او را وادار بفرار نمود و آذربایجان را بتصرف درآورد ۹۰۷ هجری ۱۵۰۱ م. الوند میرزا نیز پس از مدتی زد و خورد با حاکم دیاربکر توانست بر تخت سلطنت نشیند ولی طولی نکشید که فوت نمود. ۹۱۰ هجری ۱۵۰۴ م.

پیروزی شاه اسمعیل نه تنها نتیجه هرج و مرج کشور بود که در اثر ضعف سلطنت آق قویونلو پیش آمده بود، بلکه بیشتر سبب آن احیای تمدن ایرانی بود که

وضعیت اجتماعی جدیدی در کشور پیش آورده بود : چنانکه اثرات اولیه اش در شروع سلطنت آق قویونلو هویدا گردید .

اوزون حسن هنوز در تبریز مستقر نشده بود که مانند ایلخانان تمدن ایرانی او را تحت الشعاع خود قرار داد و وی شیفته زیباییها و عظمت آن گردید ، و وی را ممدوح سنن باستانی شاهان ایرانی ساخت و از نو زیباییهای مسحورکننده این کشور ، فاتح را در خود مغروق ساخت ، مخصوصاً دوران سلطنت یعقوب صرف امور داخلی کشور شد و فرهنگ ایران در دربارش بسط یافت ، و ایرانیان بیش از پیش در کارهای کشور شرکت یافتند .

توسعه نفوذ ازبک‌ها در شرق ایران

همانطوریکه ذکر شد در اثر کشمکش و نزاع بین خاندان تیموری در اواخر سلطنت سلطان حسین ، ازبک‌ها توانستند در ماوراءالنهر حکومت مقتدری تشکیل دهند ، و چون در مقابل مقاصد توسعه طلبانه خود رقیبی سرسخت ندیدند از موقعیت استفاده نموده بفکرتصرف خراسان و بلکه تمام ایران افتادند .

ازبک‌ها که از استپ‌های آسیا آمده بودند ، از قبایلی نبودند که مانند قبایل جغتائی مغولستان مورد آزار و اذیت تیمور قرار گرفته باشند ، بلکه برعکس مانند بعضی از قبایل دیگر مغول از متحدین وی بشمار می‌رفتند .

رئیس ازبک‌ها ابو الخیر سلطان پسر دولت شیخ دوپسرداشت: یکی شاه بوداغ سلطان و دیگر خواجه محمد . شاه بوداغ سلطان بجای پدر بزرگش بریاست ازبک‌ها رسید و در خانای قهچاق حکومت نمود ، و از ضعف سلطان حسین استفاده کرده و سرزمینهای متعلق باو را بتدریج از وی منتزع ساخت و پس از اشغال سمرقند و بخارا در ۹۰۵ هجری ۱۴۹۹ میلادی بلخ را محاصره نمود ، اما از سلطان حسین بایقرا شکست خورد .

باین ترتیب در ماوراءالنهر کشوری جدید تشکیل می‌شد که پایتخت آن سمرقند بود و هرآن تمامیت ارضی ایران را مورد تهدید قرار می‌داد ، در حالیکه حکومت تیموریان یعنی تنها قدرت سیاسی که ممکن بود مانع از پیشرفت آنها گردد ، گرفتار هرج و مرج شده بود و رو بزوال می‌رفت .

پس از مرگ سلطان حسین محمد شاهبخت خان معروف به شیبک خان ازبک^۱

۱- شیبک خان ازبک پسر بوداق سلطان، پسر ابو الخیر خان پسر دولت شیخ، پسر ابراهیم اوغلن، پسر فولاد اوغلن، پسر تیمور پسر بادا کول، پسر جوجی بوقا، پسر بهادر، پسر شیبان خان، پسر جوجی خان، پسر چنگیز. نام مادرش قوزی بیگم.

که در ۸۵۵ هـ ۱۴۵۱ م متولد شده بود و بعلت داشتن طبع شعر و بمناسبت نام جدش **شیان خان**، تخلص **شیانی** یافته بود و بنام **شیانی خان** معروف گردیده بود بجای شاه بوداغ بریاست از **بک‌ها** رسید^۱.

پس از مرگ سلطان حسین ازجیحون گذشته، برای اشغال حکومت **بدیع الزمان** در ۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م به ایران لشکر کشید، چون مردی جنگجو، دلیر، خود خواه، بیرحم و متعصب بود، بزودی توانست بردشمنان خود فایق آید، چنانکه در ۹۰۶ هـ بر قسمتی از ماوراءالنهر غلبه کرد و شهر **سمرقند** را متصرف شد. پس از آن مجدداً **بخارا** را که در آن **بابر شاهزاده تیموری**^۲ حکومت می کرد متصرف شده ب فکر حمله به **خراسان** افتاد.

در حالیکه **بدیع الزمان** برای مقابله با او سعی می کرد در **خراسان** نیروئی تهیه کند^۳، **شییک خان**، که از مرگ سلطان حسین با خبر شده بود، تصمیم بتسخیر **خراسان** گرفت، ولی پیش از آنکه بایجا حمله برد سفیری بنام **مولانا ختائی** با نامه ای بدربار **بدیع الزمان** و **مظفر حسین گورگان** فرستاد تا از اوضاع آنجا با خبر شود.

۱- ایل جوجی خان از زمان سلطنت ازبک خان **بایل ازبک** معروف شد و مسکن آنها از دشت قپچاق تا حدود جبال اورال و رودخانه در قیز والک و اطراف دریاچه آرال و خوارزم و سمعت داشت. دائرة المعارف اسلامی - جلد چهارم. تاریخ مغول و تاتار تألیف ابوالغازی بهادر خان قسمت دوم - زندگانی شاه عباس بقلم آقای فلسفی ج - ۱.

۲- از خاندان تیموری بنام **ظہیر الدین محمد** معروف به **بابر**. پسر عمر شیخ، متولد در هرات سال ۸۸۸ هـ و مؤسس سلسله تیموری بنام **مغول بزرگ**، **امپراطوری مغول** ۹۳۳ هـ ۱۵۱۶. وی در ۹۴۱ هـ - ۱۵۳۴ م با لشکری از تاتارها، ترک و افغان به **هندوستان** تاخت و ابراهیم نوری آخرین پادشاه از طایفه **لودیه** (افغان) که در **دهلی** سلطنت می کرد مغلوب و خود بر تخت سلطنت هندوستان جلوس نمود. جانشینان وی سیصد و پنجاه سال بر این کشور حکومت نمودند و بخاندان **مغول کبیر** یا **بابریه** و **گورکانیه** مشهور شدند و در زمان **اکبر بن هما یون** بمنتهای عظمت خود رسیدند. آقای حکمت. سرزمین هند. ص ۴۹.

۳- Supl. à l' his-gle des hunes, des turks et des mongoles. p. 20. senkowski

سفیر شیبک خان بحضور شاه تیموری رسید و نامه او را بشاهان تیموری تسلیم نمود که مضمون این بود که آنها بایستی مانند پدران خود سرتسلیم فرود آورند تا کشور از خونریزی و قتل و غارت درآمان باشد: «پیوسته آباء واجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین و دودمان عالیشان ما کرده، شرایط مطاوعت بجای آورده اند، مناسب آنکه شما نیز بسفت سقیه پدران خود اقتداء نموده اواب مخالفت مسدود سازند، و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید، تا عرصه مملک معمور و آبادان ماند، و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عسا کرنصرت مآثر نشوند.»^۱

شیبک خان چون پاسخی بنامه خود دریافت نکرد و در ضمن اطلاعات لازم را از وضعیت شاهان تیموری بدست آورد، بیدرنگ به خراسان حمله برد و آنجا را باسانی فتح نمود، و پس از اشغال خراسان به پیشروی خود تاجرجان (گرگان) ادامه داد، و بدیع الزمان را در هرات مغلوب نمود. چون در مقابل خود مقاومتی ندید بفکر تصرف دامغان افتاده در ضمن کرمان را نیز خراب کرد.

با این فتوحات شیبک خان توانست تسلط خود را بر نواحی شرقی ایران مسلم سازد؛ یعنی بر قسمت بزرگی از افغانستان، سراسر خراسان و استرآباد دست یافت و مرزهای کشورش از مغرب و جنوب تا نواحی عراق عجم، کرمان و یزد، بسط یافت و بانواحی متصرفی شاه اسمعیل صفوی همسایه شد و بزودی با این رقیب سرسخت و نیرومند روبرو گردید.

شاه اسمعیل که توانسته بود به نواحی باختری ایران دست یابد بفکر تصرف نواحی شرقی ایران افتاد و بزودی با شیبک خان وارد جنگ گردید و مانع از فتوحات وی شد.

باین ترتیب در تحت نفوذ شرایط داخلی و خارجی که بیان شد، در حالیکه

حکومت آق‌قویونلوها و تیموریان رو بزوال می‌رفت ، نیروی جدیدی تحت حمایت خاندان صفویه نضج می‌گرفت .

۲- اوضاع مذهبی

از نظر مذهبی همانطوریکه در مقدمه ذکر شد ، پس از تسلط اعراب بر ایران بدنبال سقوط شاهنشاهی ساسانی ، وحدت و عبارت بهتر رسمیت مذهبی این کشور که در زمان ساسانیان عملی شد و موجب عظمت این سلسله گردیده بود از بین رفت و با تمام کوششی که شاهان ایرانی برای ایجاد وحدت مذهبی ؛ یعنی رسمیت دادن یک مذهب خاص بکار بردند ، این امر مذهبی بجائی نرسید و تا زمان شاهنشاهی صفویه عملی نگردید و فقط در زمان سلطنت شاه اسمعیل است که پس از نه قرن مذهبی رسمی بنام شیعه در کشور شناخته شد .

آنچه مسلم است پیش از روی کار آمدن خاندان صفوی ، شیعه اهمیت اولی خود را از دست داده ، و پیروان این آئین خیلی تقلیل یافته بودند و در حقیقت مذهب مزبور خاطره‌ای از گذشته درخشانی بود که در اذهان ایرانیان باقی بود .

شیعه - منشأ شیعه در خود اصول مذهب اسلام بود که نه تنها جنبه مذهبی داشت ، بلکه جنبه سیاسی هم دارا بود ، چنانکه حضرت رسول اکرم خود اختیارات مذهبی و سیاسی را توأم داشت ، زیرا در هر حال اطاعت او بر مردم واجب بود .

پس از فوت پیغمبر اکرم ، با وجود آنکه حضرت محمد حضرت علی علیه السلام را در روز عید غدیر خم بجانشینی خود برگزیده بود دوجریان عقیده در دنیای اسلامی پیدا شد که هر کدام جانشینی پیغمبر ، و رهبری جدید عالم اسلام را که هم ریاست مذهبی ، و هم قدرت سیاسی را در دست داشته باشد ، بطوری تفسیر و تشریح می نمود .

۱- تشیع

۲- تسنن

شیعیان معتقد بودند که انتخاب حضرت امیر برای جانشینی پیغمبر اکرم بدست

خود حضرت رسول کافی است و دیگر نیازی بانتخاب مجدد شخص ، ولو حضرت علی علیه السلام برای خلافت نیست ؛ بهمین جهت حضرت علی داماد پیغمبر، و خلف مستقیم وی ، و خلیفه حقیقی و امام مسلمانان می باشد ، و دلایل بسیاری نیز ابراز می داشتند :

۱- امام و جانشین پیغمبر باید معصوم باشد، و درین صحابه پیغمبر فقط حضرت امیر علیه السلام معصوم بود .

۲- امام هم باید از جانب خدا معین شود و نصی برامانت و درستکاری و انتصاب او در دست باشد ، و این در باره حضرت امیر علیه السلام صدق می نمود .

۳- امام باید کفر را در نیافته باشد ، و بین صحابه پیغمبر اکرم فقط علی علیه السلام بوده که به بت سجده نکرده و کفر را در نیافته بود .

۴- ابوبکر در سقیفه بنی ساعده گفت: اقیلونی و لست بخیر منکم و علی فیکم (مرا وا گذارید چه با وجود علی علیه السلام من بهترین شما نیستم) .

۵- در قرآن کریم آیات دال بر امامت حضرت امیر علیه السلام فراوان است

۶- در غدیر خم رسول اکرم بصراحت علی علیه السلام را بجانشینی برگزید^۲ .

۷- احادیث بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نقل شده است که دال بر ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین است^۳ .

سنیان گویند :

۱- پیغمبر اکرم امامی پس از خود بجانشینی تعیین ننمود، و در سقیفه بنی ساعده

علی اختلاف الروایات عمرو چهار کس دیگر با ابوبکر بیعت کردند ، بقیه صحابه

۱- ر- ك حقیقه الشیعه ص ۴۱ تا ۱۲۴ و کامل بهائی جلد اول ص ۹۸ تا ۱۰۷

چاپ کتابخانه اسلامیة .

۲- ر. ك کامل بهائی ج ۱ ص ۲۷۷ ج ۲ ص ۵۳۰ چاپخانه قم شعبان ۱۳۷۶

۳- ر- ك حقیقه الشیعه ص ۱۲۶ - ۲۱۰ و کامل بهائی ص ۱۱۸ تا ۲۴۰ .

بیعت آنها را پذیرفتند ، و وی را خلیفه بحق مسلمانان دانستند .

۲- عبدالرحمن ابن عوف پس از عمر به عثمان بن عفان بیعت کرده و مردمان و حتی علی ابن ابیطالب علیه السلام بیعت او را قبول کرد، و عثمان را خلیفه شناختند پس مدار خلافت و امامت بر اتفاق و بیعت کافه مسلمانان بوده است .

۳- هنگام مرض و فوت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم ابوبکر را فرمود تا بر مردم نماز کرد ، و این خود دلیل بر تقدم او بر سایرین برای خلافت است .

۴- رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود (صحابی کانجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ؛ یعنی (یاران من چون ستارگان اند که در شب تاریک باعث هدایت مسافران میشوند ، بهر یک از آنان اقتدی کنید رستکار خواهید شد . پس ابوبکر و عمر و عثمان صحابه رسول بودند و اقتدی بآنها باعث رستگاریست .

پس سنیان حاضر بقبول جانشینی حضرت علی علیه السلام بخلافت اسلامی نبوده ، و طرفدار انتخاب خلیفه مسلمین بودند ، و شخصی را میخواستند که اکثریت جامعه اسلامی از او پشتیبانی کند : چنانکه با ذکر دلایل بالا معتقد بودند که مدار خلافت و امامت بر اتفاق و بیعت است .

اما آنچه بنظر می آید خود حضرت رسول اکرم چون میدانست هنوز پایه های اسلام نو بنیاد سست است ، و اگر اختلافی در بین مسلمین پس از مرگ وی بر سر جانشینی و خلافت روی دهد ، مسلماً دین مبین اسلام رو باضمحلال خواهد گذاشت ؛ باین جهت برای جلوگیری از انهدام آن بفکر انتخاب شخصی افتاد که بتواند پس از او ریاست مذهبی را بعهدہ بگیرد، و مورد توجه مسلمین باشد، لذا حضرت علی علیه السلام که از همه بوی نزدیکتر و مورد توجه قاطبه مردم بود، بجانشینی خود برگزید تا دیگر تفرقه بین مسلمین ایجاد نشود .^۱

۱- حتی در زمان حیات خود پیغمبر نیز عده ای بنام شیعیان علی وجود داشتند که علاقه خاصی بحضرت امیر علیه السلام داشتند .

چنانکه حضرت پیغمبر پیش بینی کرده بود نزاع بین این دو فرقه مذهبی، در تمام دوران نخستین خلفای اسلامی در مدینه شروع شد. ابوبکر، عمر، عثمان، بنوبت^۱ و هر یک بنحوی خاص بسمت خلافت اسلامی انتخاب شدند، ولی همینکه عثمان فوت کرد، مجدداً مسأله خلافت بمیان آمد، و موجب تجزیه مذهب اسلام شد و مخالفان سنیان دست بشورش زدند.

تمایل این دسته بخلافت خاندان بلا فصل پیغمبر و مخصوصاً طرفداران حضرت امیر، موجب کشمکش های شدیدی بین این دو دسته گردید. مدعیان خلافت در بین خاندان بنی امیه برای بدست آوردن این مقام کوشش نمودند رقبای خود را از بین ببرند، کشته شدن حضرت امیر نیز یکی از علل این اختلافات مذهبی بود که بنفع طرفداران خلافت انتخابی تمام شد و طرفداران حضرت علی علیه السلام شکست خوردند. سپس کوشش خاندان عباسی برای رسیدن بخلافت مسلمین و ترس آنها از گسترش مذهب شیعه در دنیای اسلام، که برای قدرتشان خطرناک بود، آنها را بر آن داشت که بتعقیب و قتل طرفداران شیعه پردازند. طرفداران شیعه چون نتوانستند بفعالیت سیاسی خود ادامه دهند مخفیانه در دنیای اسلامی بتبلیغ پرداختند در حقیقت، مذهب شیعه هسته اصلی عکس العمل اقوام غیر عرب بود، که در تحت تسلط خلفای اسلامی قرار گرفته بودند. یکی از این کشورها ایران بود که از حیث تمدن بردیگران رجحان داشت.^۱

دو مسأله موجب نشر و توسعه سریع مذهب شیعه در این کشور گردید: یکی ازدواج حضرت امام حسین علیه السلام بود با دختر آخرین شاهان ساسانی یزدگرد سوم که بدست اعراب دستگیر شده بود^۲ که از ازدواج آن دو، امام زین العابدین علیه السلام متولد گردیده بود و باین ترتیب از طرف حضرت فاطمه نسبش

۱- Study of history. toynbee ج ۱ ص ۳۵۸

۲- یعقوبی کتاب خود را مسلماً در اواخر قرن نهم هجری نوشته است. وی در کتاب خود دختر یزدگرد سوم را بنام بی بی شهربان خوانده است. تاریخ یعقوبی.

به پیغمبر میرسید و از طرف دیگر بخاندان قدیم خسروان ایران می پیوست . دیگر چون ایرانیان بواسطه سنن و آداب و رسوم گذشته تاریخی خود بلزوم قدرت مطلقه معتقد بودند پس بالطبع طرفدار شیعه بوده ، و عباسانی از آن پشتیبانی نمودند اصولاً اختلاف این دو کیش از لحاظ مرام دموکراسی ، و عقیده آنهایی که حق پادشاهی برای شاهان از مواهب و عطایای الهی می دانستند سرچشمه می گرفت . توسعه مذهب شیعه در ایران از اواخر قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) در زمان عباسیان شروع شد ، و در بین ایالات شمالی ایران نزدیک بحر خزر شیوع یافت ؛ یعنی پس از آنکه مذهب زردشت اهمیت خود را بتدریج از دست داد و همینکه سامانیان توانستند با وجود مخالفت خلفای عباسی در ایران حکومتی مستقل تشکیل دهند ، مذهب شیعه نضج گرفت و با وجود آنکه خود آنان بآن نگرویدند ، مذهب شیعه اهمیت فراوانی یافت مخصوصاً زمانیکه خراسان بدست اسمعیل افتاد ، (. ۲۹۰ هجری ۹۰۲ میلادی) . همینکه خاندان آل بویه توانست دست اعراب را از ایران کوتاه کند و در سال ۳۲۱ هجری ۹۳۳ میلادی در قسمتی از ایران حکومتی مقتدر و مستقل تشکیل دهد ، دیگر شیعیان اهمیت بسزائی یافتند و سلطنت آل بویه یک سلطنت کاملاً ایرانی قلمداد شد و مظهر شیعه بشمار رفت ؛ یعنی در حقیقت عباسیان دست نشانده شاهان آل بویه گردیدند ، چه در سال ۳۳۴ هجری ۹۴۵ میلادی احمد معزالدوله توانست وارد بغداد گردد و ایرانیان شیعه در مرکز خلافت و مظهر تسنن فرمانروائی نمودند :

عضدالدوله که بجای معزالدوله براریکه سلطنت نشست چون مذهب شیعه داشت و دوستدار علی بود بیشتر بعلماء و فضلاء شیعه محبت روا می داشت ، مخصوصاً توجه خاصی بمرقد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسین داشت و اصولاً امرای دیلمی نسبت بمذهب شیعه تعصب شدیدی از خود نشان می دادند . اما این وضعیت چندان دوامی نیافت و قرن دوم هجری شاهد نفوذ تدریجی ترکها در ایران گردید ، چنانکه اغلب دسته های اجیر ترک در سپاهیان حکام و

شاهزادگانی که بر سر حکومت زد و خورد می نمودند مشاهده می شدند . با ضعف حکومت سامانیان رؤسای قبایل ترك خیال حکومت بر ایران را در سر پروراندند ، و همینکه غزنویان بر ایران حکومت یافتند دوران تسلط ترك ها بر این سرزمین شروع شد .

این ترك ها که بیشتر بمذهب اسلام گرویده بودند سنیان سرسخت وخادم جان نثار خلفای سنی اسلامی بودند و جداً باشیعیان بستیز می پرداختند چنانکه سلطان محمود غزنوی ، آن پادشاه متعصب وسخت گیر ، بنام خلفای عباسی شیعیان را بقتل می رساند . بعداً اقوام دیگر ترك نژاد جانشین غزنویان شدند ، مانند سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اینها تماماً سنی متعصب بودند و از اینرو دوران تفوق مرام سنی بر مرام شیعه شروع گردید . پس از نظر سیاسی راه برای توسعه نفوذ فرقه شیعه در ایران بسته شده بود . معذلك مسلك مذهبی این اقوام ترك كه چندان نسبت بمذهب ایرانیان سختگیر نبودند ، مسلماً كمکی بانشار عقاید شیعیان در ایران محسوب میشد .

در نواحی باختری ایران نظا هرات ضد تسنن مردم بانشار عقاید فرقه اسمعیلیه ظاهر شد . این مسلك باندازه ای اهمیت وتوسعه یافت كه موجب وحشت سلجوقیان گردید و همین امر باعث شد كه هرگونه كوشش برای احیای استقلال ملی ایرانیان بدست شیعیان غیر ممكن گردد و هلاكو خان مغول در ۶۵۴ هجری ۱۲۵۶ میلادی ریشه آنها را از ایران برانداخت .

بالنتیجه در زمانیکه تركان بر ایران حكومت كردند ، مذهب شیعه اهمیت خود را از دست داد ، و با حمله مغولها به ایران وانهدام سلطنت خوارزمشاهیان در قرن هفتم هجری قرن سیزدهم میلادی موجودیت خود اسلام نیز بخطر افتاد وبالطبیعه دیگر شیعه هیچگونه نقشی در جامعه ایرانی نداشت .

از این پس كوشش اسلام برای مقابله بارقبای مقتدری چون مذاهب بودائی مسیحی يك نوع انتحار بشمار می رفت ، و دیگر دنیای اسلامی كه مورد قتل وغارت اقوام مغولی واقع شده بود وشهرهایش منهدم و رؤسای مذهبییش زندانی وشكستجه و

مردمانش بدستور چنگیز خان قتل عام شده بودند، اهمیت خود را از دست می داد. پس از برانداختن اسمعیلیه و تصرف بغداد در سال ۶۵۶ هجری ۱۲۵۸ میلادی که بخلاف عباسیان خاتمه داد، تنها باقیمانده طرفداران شیعه در دنیای اسلامی همان طرفداران حضرت علی علیه السلام بودند که در نقاط مختلف پراکنده بودند. علت آنکه طرفداران حضرت امیرالمؤمنین برخلاف فرقه اسمعیلیه توانستند بحیات خود ادامه دهند این بود که آنها دست بتبلیغات شدید نزدند و در نتیجه مورد کینه سنیان واقع نشدند:

در این زمان هیچکس پیش نمی کرد که در زمان ظهور صفویه پیروان شیعه با اتکاء بمذهب خود بتوانند حیات سیاسی خود را دوبرتبه بیابند، درحالیکه مدت دوقرنی که فاصله بین انحلال خلافت عباسیان بدست هلاکوخان و پیداشاهی رسیدن شاه اسماعیل صفوی در اوایل قرن دهم هجری شانزدهم میلادی بود، دیگر شیعه اهمیت اولی خود را از دست داده و نزدیک بود که از جامعه ایرانی طرد گردد.

علت این بود که عملاً شرایط اجتماعی ای که شیعه در اولین قرون هجری از آن برخوردار بود تغییر یافته بود و در اواخر قرن ششم هجری سیزدهم میلادی، پس از کشته شدن آخرین خلیفه خاندان عباسی بدست پادشاه مغول، عللی که موجب پیشرفت نهضت شیعه بود پس از این دیگر منظور را عملی نمی ساخت. طرفداران حضرت علی علیه السلام و خانواده اش که زجر کشیده و بسیاری از آنها کشته شده بودند، دیگر توانائی نداشتند که بنشر شیعه در جامعه اسلامی بپردازند؛ مخصوصاً آنکه یک شعبه از خاندان حضرت امیر بنام **خلفای فاطمی** که مدت دو قرن در مصر خلافت

۱- از مفهوم این نام برمی آید که از خاندان حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه باشند که مصر را در ۳۵۸ هـ ۹۶۸ م بتصرف درآوردند، و مدت دو قرن در آنجا خلافت نمودند و در زمان خلافت آنها مصر ظاهراً بصورت یک مملکت شیعه در آمد. دائرة المعارف اسلامی

کردند در ۵۶۷ هـ ۱۱۷۱ م با فتح مصر بدست صلاح‌الدین ایوبی منهزم شده بود .

دیگرآنکه چه در شروع اسلام، و چه بعداً شیعه فقط از طرف یک اقلیت کوچکی پشتیبانی شد، و بهمین جهت هم در قرون اولی هجری فرقه شیعه قسمت ناچیزی از دنیای اسلامی را تشکیل می‌داد^۱. در نتیجه ایران هم که جزء آن بشمار می‌رفت، از این قانون عمومی برکنار نبود، گرچه چندین مرتبه در زمان مغولها کوشش شد که شیعه در ایران توسعه یابد، ولی بدلایلی که ذکر شده‌امیتی نیافت. نخستین کوشش در زمان **الجایتو** (سلطان محمد خدا بنده) شاهزاده مغول (ایلخانان) برای برقراری شیعه در ایران بکار رفت و خود پادشاه حاضر بقبول مذهب شیعه گردید، و از اطرافیان و شاهزادگان مغول خواست که از وی پیروی کنند، و بسال ۷۰۹ هجری ۱۳۰۹ م بدستور شاه مغول نام خلفای سه گانه از خطبه و سکه برداشته شد و بجای آن نام حضرت امیرالمؤمنین و امام دوم و سوم شیعیان آورده شد و در سکه فقط نام حضرت امیر برده شد، علمای شیعه بدور او گرد آمدند و مدارس مخصوص برای تعلیم اصول و عقاید فرقه شیعه ترتیب داده شد؛ چنانکه در کنار گنبد **سلطانیه** مدرسه‌ای بنا گردید که دارای شصت نفر معلم بود.

توجه الجایتو بمذهب شیعه عده زیادی از علمای این مذهب را بدور او جمع نمود، از جمله علامه **جمال‌الدین حسن بن مطهر حلی** و پسرش **فخرالمحققین فخرالدین محمد** که هر دو از علمای معروف شیعه‌اند شهرت فراوانی داشتند، علامه حلی دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرد و بنزد شاه مغول آورد بنامهای **نهج الحق** و **کشف الصدق** در کلام، دیگری **منهاج الکرامه فی باب الامامة**^۲.

بدین ترتیب مذهب شیعه رونق کافی یافت و علمای شیعه که در بحرین و عراق

۱- Toynbee ج ۱ . ص ۳۵۹

۲- عباس اقبال تاریخ ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت ج ۱ ص ۳۰۷ .

عرب‌پراکنده بودند از خود جنبشی نشان دادند و کتب بسیار در رد عقاید مخالفین تألیف نمودند و زمینه‌های محکم برای ادوار بعدی تهیه دیدند، اما بنظر می‌آید که شاهزاده بجهات سیاسی حاضر بقبول شیعه گردید، چون مملوکان مصر پس از انودام خلافت عباسیان خود را سنی خواندند و در ۶۵۹ هـ ۱۲۶۰ م توانستند در مصر خلافتی برپا کنند^۱. اما پس از چندی سلطان محمد خدا بنده چون دید مردم بسیاری از ایالات ایران مخصوصاً قزوین و شیراز و اصفهان زیر بار احکام و دستورات او نمی‌روند از طرفداری از تشیع کاست و در اواخر عمر نام خلفای سه گانه را در سکه و خطبه داخل نمود.

اصولاً شاهان مغول برای مقابله با ممالیک مصر تنها راه را قبول مذهب شیعه دانستند، ولی ایلخانان بزودی دست از مذهب شیعه برداشتند، با وجود آنکه نسبت به ممالیک مصر همان سیاست خصمانه سلف خود را اعمال می‌نمودند، و این نشانه‌ای از ضعف تشیع بود.

آخرین نهضت شیعه در ایران با روی کار آمدن سربداران شروع شد، که سعی نمودند شیعه را در ایران رسمی سازند و اهمیت آنها بعزت مخالفتشان با اهل تسنن و سعی در انتشار آداب و احکام شیعه در این کشور بود و باین جهت آنها را میتوان پیش قدمان مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی دانست. رؤسای آنها شهر سبزوار را که از زمان پیشین بتشیع شهرت داشت تصرف کردند و مرکز خود قرار دادند، و مخصوصاً با مرکز مهم شیعیان جبل عامل در خارج از ایران ارتباط برقرار نمودند و آنها را برای هدایت مردم و اجرای آئین شیعه به خراسان خواستند، و با دراویش و مردانی که بحب آل علی معروف بودند رابطه دوستی و ارادت برقرار نمودند، و شعرا را بمدیحه سرائی از حضرت علی و خاندانش تشویق و ترغیب نمودند^۲. اما بمخالفت سخت سنیان که در این نواحی قدرتی داشتند، برخوردند.

۱- دائرة المعارف اسلامی ج ۳ .

۲- عباس اقبال تاریخ ایران ج ۱۰ ص ۴۶۵ - ۴۶۹

باتسلط تیمور که خود را مدافع سرسخت تسنن نشان می‌داد، شیعه تقریباً از انظارها محو شد، فقط آخرین پادشاه تیموری **سلطان حسین بایقرا** علاقه‌ای بمذهب شیعه از خود نشان داد، ولی اکثریت مردم مخالف با برقراری مسلک جدید بودند، حتی وزیر شاه مغول **بایقرا میرعلی شیرنوائی**، مخالفت خود را علناً ابراز داشت.^۲

گرچه باز در گوشه و کنار ایران مانند قم، کاشان وری مراکز شیعه وجود داشت وبخصوصاً وجود خاندان سادات **مرعشی** که از بازماندگان علی ابن ابی طالب بودند مازندران را بصورت یکی از مراکز مهم شیعه در آورده بود^۳، ولی قلت عده طرفداران شیعه در شروع سلطنت شاه اسمعیل صفوی از مختصات اوضاع مذهبی ایران بشمار می‌رفت:

چنانکه در زمانیکه شاه صفوی در تبریز تاجگذاری کرد، مذهب شیعه را بر ایرانیان تحمیل نمود، و چون فارس و هرات را تصرف نمود، عده‌ای از علمای سنی را بقتل رساند.

اما بایستی متذکر شد که، گرویدن خاندان صفوی بشیعه، که سبب شد در زمانیکه در صحنه سیاست ظاهر شدند، شیعیان بآنها نزدیک شوند، دارای اهمیت سیاسی کم نظیری بود، چون نه تنها دست اجانب از ایران کوتاه شد و وحدت ملی احیا گردید، بلکه دنیای اسلامی نیز در هم ریخته شد، و وحدت آن از هم پاشیده

۱ - ادوارد پرون ج ۳ ص ۲۴۰

۳ - سیدقوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشی که نسبش به علی ابن ابیطالب می‌رسید، وی به مازندران موطن اصلی خود آمد، یارشاد پرداخت، پس از کشتن افراسیاب چلاوی که در مازندران حکومت مستقل داشت مدت ۲۰ سال در این ناحیه حکومت نمود، و فرزندان او تا زمان شاه طهماسب صفوی در این سرزمین فرمانروائی داشتند. آخرین فردی که در مازندران حکومت نمود سلطان محمود معروف به میرزاخان بود که بفرمان مهد علیا خیرالنسا بیگم، ما در شاه عباس کشته شد. فلسفی زندگی شاه عباس ج ۱ ص ۱۵۳

گردید. در نتیجه میتوان گفت که شیعه در زمان ظهور صفویه دیگر مظهر احساسات ملی ایرانیان نبود، و بایستی آنرا در تجدید حیات سیاسی ایران جستجو کرد.

از فردوسی تا جامی تسنن تفوق خود را در جامعه ایران حفظ نمود، و اکثریت نویسندگان و ادباء و شعرای ایرانی سنی بودند^۱، در حالیکه شیعه بیشتر بصورت خاطره‌ای از دوران گذشته، جلوه گرمی شد تا یک عامل زنده در زندگی اجتماعی آن زمان^۲.

-
- ۱- گرچه فردوسی و جامی هر دو نسبت به مذهب شیعه تمایلی داشتند.
 - ۲- در این زمان ایران بصورت یک کشور سنی بود، و بیشتر شیعیان خارج از کشور مانند اهالی سوریه جنوبی و بحرین، وعده دیگری از علمای شیعی بودند، که از خارج به ایران آمده و یخاندان صفوی میپیوستند و باین ترتیب نیروی لازم را به مذهب جدید بخشیدند، دائرة المعارف اسلامی ج ۴۰.

تأسیس شاهنشاهی صفویه

خاندان صفوی، منشأ و نقش آنها در نهضت

استقلال طلبانه ایرانیان

خاندانی که بنام شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل مؤسس آن معروفست، زمانی پابعرضه وجود گذاشت (قرن هفتم هجری سیزدهم میلادی) که تصوف آثار خود را در جامعه ایرانی هویدا ساخته بود، و نفوذ فرقه‌های درویش صفوی بعلت اثرات روحی حمله مغول به ایران توسعه می‌یافت.^۱ مؤسس این خاندان

۱- تصوف که بعلت زمینه مساعدی که در ایران پیدا نمود بآسانی نشر و توسعه یافت منشأش را بنا بر قول نیکلسن در اسلام باید دانست، که تقریباً نتیجه مفهومی بود که مسلمانان از کلمه خدای خالق استنباط می‌نمودند. هنگامیکه در قرن نهم هجری آخرین جریانات مذهبی در طبقات مختلف ایرانی نفوذ پیدا کرد. تصوف نیز در حاشیه این جریانات بصور مختلف نشر و توسعه یافت.

تصوف در ناحیه جنوب شرقی ایران زمینه خوبی برای توسعه خود یافت. تمام شرایط سیاسی، معنوی، اجتماعی مانند جنگهای خانمانسوز زمان مغول، جریانات فکری در ایران وبخصوص وجود فرقه‌های مذهبی بتوسعه و تکامل آن کمک نمود. تهاجمات مغولها و کشتار ایرانیان تمام آرزوهای سیاسی آنها را برباد داد، نه تنها قدرت سیاسی را از بین برد بلکه هرگونه حس میهن پرستی را خفه نمود. در مقابل این حقیقت تلخ برای ایرانیان فقط یک راه وجود داشت و آن پناه به معنویات بود.

شعرای بزرگ، نویسندگان این دوران تهاجم، حتی آنهائیکه کوشش خود را مصروف نجات ملت ایران از نفوذ بیگانگان با برانگیختن احساسات ملی بینمودند از این پس خود

بقیه حاشیه در صفحه بعد

شیخ صفی‌الدین بود، که ریاست یکی از این فرقه‌ها را بعهدہ داشت، و در اثر محبوبیتی که بعزت زهد و تقوایش در بین پیروان خود پیدا کرده بود، پس از مرگش این فرقه صوفی مرکز تبلیغات مذهبی شیعه گردید، و از طرف عناصر ایرانی که پس از هجوم مغول‌ها صدمه فراوان دیده بودند، پشتیبانی شد.

این امر سبب شد که ابتدا همین فرقه نهضت شیعه را رهبری کند، و همینکه رؤسای این فرقه خود را از بازماندگان حضرت علی علیه السلام معرفی کردند ادعای تاج و تخت سوری خود را نمودند؛ چنانکه در قرن نهم هجری پانزدهم میلادی

بقیة حاشیه از صفحه قبل

را اهل باطن خواندند، و اهمیتی بحریانات سیاسی ندادند. باین جهت تصوف زمینه مساعدی برای توسعه خود در ایران یافت. تصوف که نخست بصورت نوعی مذهب بود که از طرف افراد پذیرفته شده و فقط در بعضی از فرقه‌ها راه یافته بود، بصورت یک مکتب یک آئین درآمد، و بتدریج در قرن ۹ و ۱۰ ه و ۱۰ و ۱۱ م میلادی دو راه در پیش گرفت.

نخست: طبقات عامه صورت اولی تصوف را که دراویش بنشر آن پرداخته بودند پذیرفتند.

دراویش که بتشکیل فرقه‌های مذهبی پرداخته بودند، در زمان اغتشاش دوران سلجوقیان ظاهر شدند، و در زمان ایلخانیان در سازندران، سبزواری ملت علاقه مردم بشیعه این فرقه‌ها توسعه فراوانی یافتند، و آسانی تبلیغات در بین مردم پرداختند، و قدرت این فرقه‌ها روز بروز زیادتر شد، بطوریکه یکی از این فرقه‌های دراویش که بدست شیخ صفی‌الدین اردبیلی تشکیل شد توانست نهضت مذهبی و ملی جدید را رهبری کند،

ثانیاً - جنبه عرفانی آن که درجات عالی تصوف بود در طبقات ممتاز جامعه ایرانی شریافت و دوران رنسانس حقیقی ادبیات را باز نمود و این نوع تصوف است که نوابغ شعری مانند سعدی، حافظ، عمر خیام و جلال الدین رومی به آن تعلق دارند.

مجله سلطنتی آسیائی سال ۱۹۰۶ تصوف و تکامل آن بقلم نیکلسن A. Nicolson - تصوف نوشته ماسیون Louis Massignon، و مقاله بمربوط به دراویش در دائرة المعارف اسلامی مجلات ۳ و ۴ - مقاله ماکدونالد Mac Donald دائرة المعارف بریتانیکا. راجع بتصوف

جانشینان شیخ صفی‌الدین که آن فرقه را رهبری می‌کردند، برای اثبات حقوق حقّه خود نسبت به سلطنت علناً دست به تبلیغات پرداخته سیاسی، چه در ایران و چه در آسیای صغیر زدند.

همین مسأله موجب شد که جنگهای خونین بین طرفداران و سریدان خاندان صفوی و طوایف آق‌قویونلو درگیر شود.

منشأ خاندان صفوی : بموجب نوشته‌های مورخان زمان صفویه نسب این خاندان به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسید. لذا بررسی بعضی از وقایع، و اسناد و مدارک تا اندازه‌ای از صحت آن می‌کاهد. نخست آنکه تمام نویسندگان و مورخان که نسب نامه صفویه را در کتب خود ذکر کرده‌اند، خواه ایرانی باشند و خواه بیگانه همه آن را از نسخه‌ای که بقلم درویش توکلی پسر ابن اسمعیل بنام **ابن بزاز از مردم اردبیل** نوشته شده استنشاخ نموده‌اند.

این کتاب که بنام **صفوة الصفا** معروفست مسلماً در زمان **شیخ صدرالدین** پسر صفی‌الدین و بدستور وی نگاشته شده است، گرچه نویسنده در داستانی که در فصل پنجم از باب هفتم کتاب درباره سفر خود به **مراغه** همراه **شمس‌الدین** توکلی در سال ۷۲۶ هجری ۱۳۳۴ میلادی نوشته ذکر کرده است، که در جوانی زمان شیخ صفی را دریافته است ولی خاطراتی از آن زمان در کتاب خود نقل ننموده است. پس بنظر می‌آید که در آن زمان حیات داشته است.

۱ - معلوم نیست کتاب **صفوة الصفا** در چه زمانی نوشته شده است، فقط بنظر می‌آید

که ابن بزاز کتاب خود را در نیمه‌های زندگی شیخ صدرالدین شروع کرده و پس از ۷۵۹ هجری ۱۳۵۶ میلادی به پایان رسانیده است، چون در باب دهم کتاب راجع به آمدن جانی بیگ پادشاه دشت قپچاق به آذربایجان برای سرکوبی **ملک اشرف** و ملاقات وی با شیخ صدرالدین و استمالات او ذکر نموده است. در ضمن بایستی متذکر شد که کتاب **صفوة الصفا** بهمان طوریکه ابن بزاز برشته تحریر درآورده است بجا مانده و سپس در زمانهای بعدی پیروان خاندان صفوی بر آن حکایات و روایاتی افزوده‌اند و مخصوصاً کوشش شده است که این خاندان را سید جلوه دهند. کسروی، شیخ صفی و تبارش. تهران.

نویسندگان ایرانی چون غیاث‌الدین بن همام‌الدین‌الحسین مشهور به خواندمیر که از مورخان و نویسندگان مشهور قرن دهم هجری است در کتاب خود حبیب‌السير و اسکندریک منشی ترکمان در کتاب عالم‌آرای عباسی و یاد در کتاب سلسله‌النسب صفویه نوشته شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی برای شرح نسب‌نامه‌خاندان صفوی از کتاب ابن بزاز استفاده نموده‌اند، منتهی با کمی اختلاف که در نتیجه اظهار نظر خود نویسندگان بوده است. ابن ابزاز در کتاب صفوة الصفواجداد شیخ صفی‌الدین را این طرز بیان می‌کند.

شیخ صفی‌الدین اسحق بن سید امین‌الدین جبرئیل بن حضرت سید صالح بن شاه قطب‌الدین احمد بن صلاح‌الدین رشید بن سید محمد بن سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید حسن بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی بن سید ابو محمد القاسم بن سیاه ابوالقاسم حمزه بن امام الهمام موسی‌الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام زین‌العابدین علی بن الامام سید الشهداء ابی‌عبدالله‌الحسین بن امیرالمؤمنین و امام‌المتقین علی بن ابی‌طالب صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین^۱.

در کتاب سلسله‌النسب^۲ شیخ حسین نسب شیخ صفی‌الدین را چنین ذکر می‌کند: شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرئیل بن قطب‌الدین بن محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین‌کلاه بن محمد بن، شرف‌شاه، بن حسن، بن سید محمد بن، ابراهیم، بن سید جعفر بن، سید محمد بن، سید اسمعیل بن، سید محمد بن، سید احمد اعرابی بن، سید ابوالقاسم حمزه بن موسی‌الکاظم... هنگامیکه به بررسی این مطالب و نسب‌نامه ابن بزازی پرداختیم می‌بینیم که در آن نواقص وجود دارد؛ یعنی از شیخ صفی‌الدین تا فیروز شاه زرین‌کلاه نویسنده با دقت فراوانی بشرح زندگانی و نقش سیاسی هریک از آنها پرداخته است، و تقریباً

۱- صفوة الصفوا چاپ بمبئی باب اول صفحه ۱۱

۲- سلسله‌النسب چاپ برلین ۱۳۴۳ قمری صفحه ۱۰

مسلم است که شیخ صفی‌الدین هفتمین بازمانده شاه زرین کلاه بوده است. بعداً آنچه مربوط است به حمزه، مورخ شهیر یعقوبی بشرح آن پرداخته و چنین مینویسد که امام موسی کاظم علاوه بر حضرت امام رضا پسران دیگری داشته از جمله حمزه که بایستی نسب شیخ صفی‌الدین بوی برسد^۱، هم چنین در کتاب حبیب‌السیر باز راجع به فرزندان امام موسی کاظم ذکر شده است که یکی از پسران وی بنام حمزه بوده است^۲.

در حالیکه در قسمت سوم نسب نامه، یعنی از محمد بن شرف شاه تا محمد بن اسمعیل، ابن بزاز در کتاب خود راجع بزندی آنها هیچگونه شرحی نداده است، و در هیچیک از کتب مورخان ایرانی و نویسندگان خارجی راجع باین دوران صحبتی نشده است.

در نتیجه مسلم است که ابن بزاز بدستور شیخ صدرالدین با ذکر این اسامی کوشش نموده است نسب خاندان صفوی را بخاندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برساند، و در زمان شاه طهماسب بدستوروی میر ابوالفتح به تنقیح کتاب صفوة الصفا پرداخت، چنانکه خود میر ابوالفتح این موضوع را متذکر شده و چنین مینویسد: و چون مشایخ عظام صفویه قدس الله ارواحهم بالا نوار الجلیه، در زبان مخالفان بودند، و در اوان فساد اهل بغی و عناد، بدعوت و ارشاد طالبان اشتغال مینمودند، و مقرر است که رعایت تقیه در زبان مخالفین بشرایط واجب و لازم است و باتفاق محققین علما و مجتهدین فرض و مستحتم... از این جهت مشایخ عظام صفویه قدس الله تعالی اسرارهم بقواعد تقیه کماینبغی عمل می فرمودند، و در آن باب نهایت حزم و احتیاط رعایت می نمودند، و در افادات و افاضات با اهل طلب و ارباب حاجات بغیر از طریقه تقیه نمی پیموده اند، و هر کس بفراخور حال خود چیزی از فوائد شریعت و موائد حقیقت ایشان استفاده می کرده و مناسب اعتقاد و استعداد خود استکشاف

۱- تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب بن واضح یعقوبی جلد دوم صفحه ۴۲۱

چاپ تهران.

۲- تاریخ حبیب‌السیر جلد دوم صفحه ۸۱ چاپ تهران ۱۳۳۳

مشکلات مینموده، و در آن اثنا یکی از مخالفان و منافقان که در طریق اهل خلاف خالی از فضلی نبوده، و دعوی ارادت و عقیدت باین خاندان می نمود، کتابی در مقالات و کشف کرامات ایشان ترتیب داد و اقوال و احوال ایشانرا بنوعی که موافق اعتقاد و استعداد خود فرا گرفته بود مذکور گردانید، و چون در مذهب و اعتقاد تابع سنیان بود، و رایحه هدایت و حقیقت بمشام او نرسیده بود، بعضی کلمات که مخالف مذهب حق امامیه و موافق ملت باطله سنییه بود مذکور گردانیده و بعضی حکایات که خالی از قبیحی نبود و در نظر او قبیح نمی نمود بمشایخ عظام قدس الله اسرار هم نسبت داده، و تا غایت آن کتاب در میان خواص و عوام و خلفا و صوفیان مانده و هیچ فارسی، جواد قلم را در میدان تصحیح و تنقیح آن نرانده، بنابر این مقدمات حضرت نواب کامیاب همیون اعلی خلد الله ملکه ابد آبنده داعی و دعاگوی حقیقی ابوالفتح حسینی را مأمور گردانید که کتاب مذکور را تصحیح نماید و حق و باطل و غث و سمین آنرا از هم جدا گرداند^۱

پس باین ترتیب در کتاب صفوة الصفا، بعد از مرگ نویسنده، تصرفاتی شده است که بنفع خاندان صفوی بوده است، علاوه بر آن بطوریکه این بزاز مینویسد: فیروز شاه زرین کلاه همراه افراد کرد بسرپرستی شاهی که پسر ابراهیم ادهم بود و از طرف سنجان بقصد اشغال آذربایجان و رواج اسلام خروج کردند، و همینکه آذربایجان فتح شد، حکومت اردبیل و توابع آن را پادشاه پیروز مند به فیروز شاه زرین کلاه واگذار نمود.

فیروز شاه مردی متمول و صاحب ثروت بود و چون دارای اغنام و احشام فراوان بود، در کنار بیشه گیلان جائی بنام رنگین سکونت اختیار نمود و تمام دوران زندگی خود را در آن محل بسربرد^۲.

آنچه در بالا ذکر شد و در کتاب صفوة الصفا نیز مذکور است، چندان روشن

۱- کسروی: شیخ صفی و تبارش ص ۱۹

۲- صفوة الصفا فصل اول ص ۱۲

نیست و بنظر می‌آید که نویسنده در متن اصلی کتاب چنین نگاشته بوده است: «فیروز شاه که یکی از اخلاف ابراهیم ادهم بود با سپاهی کرد از سنجار بقصد تصرف آذربایجان خارج گردید و آنجا را گرفت...» و در نسخ بعدی آن آنچه در بالا ذکر شد بجای جملات زیر ذکر شده است.

«صورت حال او آنچنان بود وقتی که لشکر کرد با پادشاهی از فرزندان شیخ ارباب الطریق ابراهیم ادهم قدس سره از طرف سنجار خروج کردند و آذربایجان را بکلی بگشادند سکان مغان و مردم آران و الیوان و داربوم تمامت کافر بودند. چون استیلای این لشکر اسلام بر این اقالیم شد این مواضع را تعلیم اسلام کردند و در مسلمانان در آوردند و چون تسخیر این نواحی شد ولایت اردبیل و توابع آن بر فیروز شاه رحمة الله علیه مقرر داشتند...»^۱

پس میتوان چنین نتیجه گرفت که اجداد شیخ صفی الدین از اهل کردستان بودند و از این تاریخ است که در آذربایجان مستقر شده‌اند.

خود این مدارک نیز مشکوک بنظر می‌رسد، چون در قرن دوم هجری است که آذربایجان و ایالات شمالی ایران مذهب اسلام را پذیرفتند، در حالیکه محققاً فیروز شاه در قرن پنجم هجری در زمان سلطنت سلجوقیان که در این نواحی حکومت می‌کردند زندگی می‌نموده است، و در این زمان تاریخ آذربایجان کاملاً روشن است، و راجع به آمدن فیروز شاه به این ایالت ذکر نشده است. از این گذشته آذربایجان مذهب اسلام را پذیرفته بود و دیگر نیازی به لشکر کشی بانجا نبود تا اهالی آنجا را بدین اسلام در آورد.^۲

پس هیچگونه دلیل متقن در دست نیست که ثابت کند نسب نامه صفویه بخاندان حضرت امیر منتسب می‌شود، مخصوصاً آنکه در زمان شیخ صفی الدین؛ یعنی در دوران حکومت ایلخانیان، که نفوذ زبان ترك و مغول در آذربایجان خیلی

۱- صفوة الصفا. ص ۱۲. باب اول ص ۱۲

۲- کسروی، شیخ صفی و تبازش ص ۴۶

زباد بود، شیخ صفی‌الدین اشعاری بلهجه گیلانی در زبان محلی سروده است^۱ و چنانکه ابن بزار میگوید شیخ باموختن زبان ترکی و مغولی پرداخت، و نوشته‌هایی که از زمان شیخ صفی تا شاه اسمعیل بدست آمده است نشان می‌دهد که خاندان صفوی از زمان شیخ صفی، که در آذربایجان ترك و تاجیک از هم مجزا بودند، از بومیان این سامان شمرده میشدند. پس باین ترتیب رئیس خاندان صفوی مسلماً از نژاد قدیمی آریائی بوده است که آذربایجان را فرا گرفته بوده‌اند^۲.

علاوه بر آن شیخ صفی را در زمان حیاتش و پس از مرگش بلقب شیخ می‌خوا. و حتی پسرش صدرالدین و پسر او خواجه علی را بالقب شیخ مینامیدند، و لفظ سید در هیچ کتاب و نوشته‌ای ذکر نشده است که دال بر سیادت این خاندان باشد. مخصوصاً آنکه در آن زمان چه از صوفیان و چه از دیگر مردمان را اگر سید بودند آنها را سید یا امیر می‌خواندند: مانند سید محمد مشعشع تشکیل دهنده گروه مشعشعیان خوزستان، امیر قاسم انوار تبریزی از پیروان شیخ صدرالدین، میر نعمت‌الله کرمانی، میر قوام‌الدین مرعشی بنیان‌گذار خاندان مرعشی در مازندران و غیره.

در حالیکه خاندان صفوی تا زمان شاه اسمعیل همان لقب شیخ را داشته‌اند، حتی خود شاه اسمعیل خود را شیخ اعلی می‌خواند.

دیگر آنکه از تومارهایی که از زمان شیخ صفی‌الدین و اولاد او باقی است، و نام خود شیخ یا فرزندانش در آنها ذکر شده است، نامی از سید در القابی که برای آنها ذکر شده است نیست؛ مثلاً در توماری که به (دارالملک سلطانیه) نوشته شده و متن آن مربوط به خریدن دهی و وقف آن بزاویه شیخ صفی می‌باشد، لقب شیخ را

۱- در کتاب سلسله‌النسب صفویه چنین مینویسد: «... عالم و فاضل مفسر بود و طبع نظم داشت چنانچه اشعار ذیل از قنحوای (شبهه) حضرت شیخ است وی در باب کسرنفس و فروتنی میفرماید:

صفیم صافیم کنجان نمایم	بدل درده ژرم تن بی‌دوایم
کسی بهستی نبرده ره باویان	از به نیستی چویاران خاک پایم

نیز اشعار دیگری بوی نسبت داده است که بزبان محلی می‌باشد. ص ۲۹ پیوسته.

نوشته است: «سلطان المشايخ والمحققين، قطب العارفين، سالک محجة اليقين، صفی‌الدین زادالله برکته) و در وقفنامه دیگری که (جزء وی) از قرآن به (مقبره مقدسه) شیخ صدرالدین وقف شده است، لقبهای او را چنین ذکر می‌کند: (افضل المشايخ المتأخرين، قطب السالکين، فخرالنا سکين شیخ صدر الملة والحق و الدنيا والدين، خلدت میامن، انفاسه الشریفة الی يوم الدين).^۱ راجع بمذهب شیخ صفی‌الدین عقاید مختلف است و مدارکی که در دست می‌باشد ما را در این قسمت راهنمایی نمی‌کند، ولی بنظر می‌آید که وی دارای مذهب شافعی بوده، که از شعب مذهب سنی است، درحالی‌که اگر از اخلاف خاندان حضرت علی علیه السلام بودی، مسلماً پیرو مذهب شیعه بود؛ اما در یکی از اشعار که بوی نسبت می‌دهند علاقه وی را بمذهب شیعه مسلم می‌دارد. معنای این اشعار چنین است^۲: «بدرگاه تو که استاد کاملی ملتجی شدم و پناه آوردم کل حاجتهای من روا شد و از یمن توجه تو دلم زنده بنام حضرت مصطفی شد. فردا که روز محشر است از من که سؤال اعمال کنند دست التجای من بدامن حضرت علی مرتضی علیه التحية والثناء و آل مجتبی او باشد.»

در کتاب صفوة الصفا ذکر شده است که مذهب و مشرب حق حقیقی جعفری داشته، ولی آنرا کتمان می‌نمود «شیخ صفی‌الدین قدس الله سره مذهب و مشرب حق حقیقی جعفری علیه الصلوة والسلام را داشت، و طابق النعل بالنعل مطابق و موافق فرمایش آنحضرت قدم برمی‌داشت و می‌گذشت. اما بمدلول التقیة دینی و دین ابائی در تقیه نمودن و بمصداق استر زهبک و ذهابک و مذهبک در کتمان مذهب خود نمودن مبالغه تمام داشت، باندازه‌ای که غیر از مریدان یکرنگ و یکجهت کسی

۱- کسروی. شیخ صفی و تبارش: ص ۴۱ - ۳۹ ببعد.

دلم زنده بنام مصطفی‌بور

۲- بشتو برآرم حاجت روا بور

هر دو دستم بدامن مرتضی‌بور

اها دواربو بور دام بوپارسر

سلسلة النسب صفویه ص ۳۱

را برآن اطلاع نبودی و در ظاهر که بحسب تقیه عامل معمولات اشعاب چهارگانه که میبودی، هر کدام که قریب و نزدیک بدستورالعمل جعفری بود، قبول می کرد و معمول می داشت»^۱.

از طرف دیگر دو مدرک در دست است که نشان می دهد شیخ صفی پیرو فرقه سنی بوده است :

نخست احترامی که خواجه رشید الدین فضل الله همدانی وزیر اولجایتو که مخفیانه پیرو فرقه شافعی بود برای شیخ صفی قائل میشده است، چنانچه متن دو نامه رشیدالدین گواه برآن است .

یکی از این دو نامه مستقیماً به شیخ صفی نوشته و فرستاده شده است، و نامه دیگر وی پسرش میراحمد حاکم اردبیل فرستاده، که تمایل خود را بجلب نظر شیخ صفی ابراز داشته است.

در نخستین نامه تمایل خود را به هدیه کردن تحفی از شاخ، شراب، روغن قند و اغذیه در سال بخانقاه برای کمک بمزیدان در روز جشن تولد پیغمبر اسلام بشرط آنکه نام خیر آن در دعای ختم جشن برده شود، متذکر شده است.

در دومین نامه که مستقیماً پسرش فرستاده است، بوی دستور داده که در احترام آن خاندان کوشا باشد، وی در نامه خود از شیخ تمجید فراوانی باین مضمون کرده است: «جناب قطب فلک حقیقت و سباح بحار شریعت، مساح مضممار طریقت شیخ الاسلام والمسلمین، برهان الواصلین، قدوة صفوة صفا، گلبن دوحه وفا، شیخ صفی الملة والدین ادام الله تعالی، برکات انفاسه الشریفه...»^۲ معرفی کرده. ولی اشاره ای به سید بودن وی ننموده است.

از این دو نامه مخصوصاً نامه ای که پسرش نوشته است گواه بر شهرت و

۱- باب هشتم ۲۸۴

۲- منشآت رشیدالدین فضل الله همدانی

مجبوبیت شیخ صفی الدین در نزد رشیدالدین فضل الله وزیر الجایتو می باشد.^۱
 علاوه بر این دونا مه، نامه ای است پراز نکوهش از طرف عبید خان ازبک
 بشاه طهماسب پسر شاه اسمعیل در ۹۳۶ هجری ۱۵۳۰ میلادی فرستاده شده است،
 و در آن شاه طهماسب را سرزنش و نکوهش نموده است که چرا وی پیروی از مذهب
 اجداد خود نکرده و بمذهب شیعه گرویده است: «ما راجع باجداتان چنین شنیده ایم
 شیخ صفی الدین مردی خوب و پیرو متعصب فرقه سنی بود. ما تعجب می کنیم که
 شما نه روش حضرت علی علیه السلام را دنبال می کنید و نه راه و رسم اجداتان
 را...».

این نامه نیز بسال ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م. که شیبک خان در پاسخ نامه شاه اسمعیل
 اول نوشته است بدین مضمون است: «دیگر نوشته بودید با آل علی هر که در افتاد بر افتاد،
 هر که مؤمن و مسلمانست و امید نجات آخرت دارد محبت اصحاب کبار حضرت رسول
 را از دست نمی دهد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام یکی از آن مذکورانند،
 با اولاد امجاد ایشان مخالفت کردن در تعادل از دیانت و اسلام دور است. اما ما
 با آن طایفه مجادله و گفتگو داریم که مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع
 بدعت و ضلالت شیاطین شده، طریقه حق را بر طرف کرده رفض و تشیع اختیار نموده، با
 وجود آنکه میدانند رفض کفر است این کفر را شب و روز شعار خود ساخته، دم از
 اولادی آن بزرگوار میزنند...»^۲

با ذکر دلایل فوق نمی توان نسب خاندان صفوی را بخاندان حضرت امیر
 رسانید و معلوم نیست که نیاکان شاه اسمعیل از چه زمانی مذهب شیعه را پذیرفته اند
 چون علاوه بر مدارکی که ذکر شد حمدا لله مستوفی درباره مردم اردبیل مینویسد:

۱ - d' Ohsson ج ۴ ص ۵۳۷

۲ - احسن التواریخ تألیف حسن روملو نسخه خطی بریتیش موزئوم لندن.

«اکثر بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه‌اند...»^۱
 آنچه مسلم است نخستین کسی از خاندان صفوی که بمذهب شیعه گروید
 خواجه علی بود که طرفداران خود را بقبول مذهب شیعه دعوت نمود، و سپس
 شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل بود که نسب خود را بامام موسی کاظم رسانید، و از
 آن پس خاندان صفوی خود را از خاندان حضرت علی علیه السلام شمردند.

گرویدن اخلاف شیخ صفی به شیعه بیشتر برای بدست آوردن قدرت سیاسی
 در ایران بود، زیرا مخالفت سربداران و شورش آنها برضد ایلخانیان، با اتکاء بعناصر
 شیعه در ایران، زمینه مساعدی بود برای جاه طلبی خاندان صفوی؛ مخصوصاً آنکه
 نواده‌های شیخ صفی از شهرت و محبوبیت وی استفاده شایانی بردند، و در این
 شرایط بود که خاندان صفوی توانست خود را مظهر شیعه قلمداد کنند.

برای آنکه بر شهرت خود بیافزایند خود را منتسب بخاندان حضرت علی علیه
 السلام نمودند، چنانکه شاه اسمعیل اول خود را از طرف پدر سید و اولاد علی علیه
 السلام می‌دانست، و بدین نسب فخر می‌کرد، و در نوشته‌ای که بخط اوست خود را
 اسمعیل بن حیدر الحسینی خوانده است^۲ و در نامه‌ای که به شیبک خان نوشته خود را
 از آل علی دانسته است.

نوشته‌ای که بخط خود شاه اسمعیل اول است بدین مضمون می‌باشد: «والامام
 محمد المهدی صاحب الزمان خلیفه الرحمن صلوات الله علیهم اجمعین الطیبین
 الطاهرین حرره اسمعیل بن حیدر الحسینی غفر الله له».

و در نامه‌ای که به خان ازبک فرستاد چنین نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحیم
 هو الله سبحانه. یا علی مدد. ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر، سیورمیز. الحمد لله
 علی نعمائه و ترادف آلائه. یا علی مدد. بنام آن پروردگاری که دلاوران ادراک در

۱- کسروی، شیخ صفی و تبارش ص ۵۳

۲- این نوشته در کتابخانه دانشگاه استانبول موجود است و عکس آن در کتاب
 زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای فلسفی جلد اول دیده میشود.

میدان کبریای اوقدم قدوم از سر ساخته اند یا علی مدد ، مقصود از این مقدمات آنکه . . . بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد . . .^۱ همچنین از متن اشعار ترکی که از او باقی است و خود را خطائی تخلص کرده^۲ میتوان بر ادعای سیادت وی پی برد . بهر جهت سیاست جدید خاندان صفوی ، که بر سیادت تکیه می زد ، سبب شد که ، مخالفان حکومت ایلخانان در ایران بدور آنها جمع گردند و از ادعای آنان نسبت بتاج و تخت ایران پشتیبانی کنند .

باتمام این احوال و بعلت عدم مدارك دیگر مربوط به نسب آنها ، مجبور هستیم برای شرح وقایع بنوشته این بزاز متوسل شویم . بموجب متن کتاب صفوة الصفاشیخ صفی الدین بیست و پنجمین خلف خاندان حضرت علی علیه السلام بود و بیستمین جانشین امام موسی کاظم از طرف حمزه پسر وی ، ولی نویسنده راجع بجانشینان حمزه تازمان فیروز شاه زرین کلاه چیزی نمی نویسد و فقط راجع به فیروز شاه ذکر کرده است و او را حاکم اردبیل می خواند که پس از یک زندگی مرفهی در رانکوه گیلان بدرود حیات گفت .

در حبیب السیر فیروز شاه زرین کلاه چنین توصیف شده است : « بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف ، انوار سیادت و سروری از ناحیه مبارکش طالع ، آثار جلالت و مهتری از بشره همایونش ساطع ، بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت بناهت و سخاوت برالسنه و افواه مذکور . . . »^۳

پس از فیروز شاه پسرش عوض الخواص جانشین وی گردید و در اسفرنجان نزدیک اردبیل سکونت گزید . باز هم این بزاز فقط بذکر اساسی اکتفا کرده مینویسد

۱- قسمتی از نامه شاه اسماعیل در کتاب زندگانی شاه عباس جلد اول ص . ۱۵۴

مندرج است .

۲- سلسلة النسب ص ۶۹ .

۳- حبیب السیر جلد چهارم ص ۴۱۰

پس از مرگ عوض الخواص پسرش **محمد الحافظ کلام الله** بجای وی نشست و لقب حافظ بخود گرفت. وی در سن هفت سالگی ناپدید شد تا آنکه دوباره بخانه برگشت و بگفته ابن بزاز و دیگر نویسندگان نسب نامه شیخ صفی الدین، در این مدت هفت سال غیبت نزد جنیان بآموختن قرآن و علوم دیگر اشتغال داشت.

پس از وی پسرش **صلاح الدین رشید در کلخوران**^۱ سکونت گزید و بزراعت پرداخت، و بارشاد مردم مشغول شد، وی از حسن و جمال بهره‌ای وافر داشت و در سن هفتاد سالگی بدرود حیات گفت.

پسر صلاح الدین **قطب الدین** بجای پدر در ده کلخوران اقامت گزید، تا آنکه گرجیان بر این نواحی تسلط یافتند و بقتل و غارت مسلمانان پرداختند، وی مجبور شد با خانواده خود محل اقامتش را ترک گفته و به اردبیل رفت و در زیر زمینی مخفی شد، اما گرجیان بخانه وی ریختند و او را مجروح ساختند؛ ولی خانواده‌اش از پنجره فرار نمود. مهاجمین بتصور آنکه قطب الدین کشته شده است وی را رها کردند؛ و پس از رفتن گرجیان چند نفر قطب الدین را بخانواده‌اش بازگرداندند، وی مردی پرهیزکار و با تقوی بود.

سپس **امین الدین جبرئیل** که مردی متدین بود بجای پدر نشست، و در ابتدای کار بزراعت اشتغال داشت، و پس از چندی بدنبال خواجه کمال الدین معروف به **عرب شاه خجندی** اردبیلی که او را بعنوان مرشد برگزیده بود به اردبیل رفت. بعدها پس از مسافرتی به شیراز بموطن اصلی خود برگشت و در اردبیل با زنی با تقوی و با عصمت بنام **دولتی** دختر عمر بن جمال از اهل ده **بروک** نزدیک اردبیل ازدواج کرد.^۲

۱- نویسندگان اروپائی پیشتر گل **خاران** ذکر کرده‌اند

۲- در کتاب سلسله التسمب صفویه چنین مذکور است: «ویرا پیوند با ابنای جمال بارقی که دیهی است از قرای اردبیل اتفاق افتاد و از آن باروقی دختر مستوره خدر عصمت بود دواتی نام که دولتی تمام داشت بخواست... و اومستوره بود عابده زاهده متقیه صایمه الدهر که ابدأ روز بروزه بودی وقایم اللیل که پیوسته بقیام اللیل قیام نمودی... و حضرت شیخ قدس سره از آن بوجود آمد.» ص ۱۵

این زن در سال ۶۵۰ هجری ۱۲۵۲ میلادی پسری بدنیا آورد بنام صفی الدین اسحق، یعنی همان کسی که نام خود را باین سلسله داد، و از این پس خاندان صفوی نضجی گرفت، و کم کم شهرتی بدست آورد. راجع بتولد شیخ صفی روایات و حکایات بسیاری است که نشانه‌ای از شخصیت و شهرت وی در آن زمان در میان مردم می باشد.^۱

زندگانی شیخ صفی الدین اسحق

شیخ صفی الدین اردبیلی در اواخر خلافت عباسیان بسال ۶۵۰ هـ ۱۲۵۲ م در اردبیل^۱ متولد شد و پنجساله بود که هلاکو خان مغول بر ایران تسلط یافت ، در شش سالگی پدرش بدرود حیات گفت ، و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل و یک سال داشت . پدرش بغیر از او پنج پسر داشت بنامهای : محمد ، اسمعیل ، یعقوب ، صلاح الدین و فخر الدین ، و یک دختر .

راجع بتولد و طفولیت شیخ صفی الدین اسحق روایات بسیاری است ، از جمله در کتاب صفوة الصفا حکایات بسیاری راجع بتولد و کودکی و کرامات و اوصاف او ذکر شده است . راجع بتولدش ابن بزاز چنین نوشته است : «... که چون نزدیک ولادت شیخ بود بسه روز پیش از ولادت والده شیخ رنجور شد ، و سه روز همچنان بماند و حال عجب بروی مکتشف شدی که سراسر دنیا را پر از آفتاب دیدی ، چنانکه اطراف و اکناف عالم روشن بودی ...»^۲ ، راجع بطفولیت وی چنین منویسد : «شیخ صدر الدین ادام الله برکته فرمود ، که چون شیخ را در حال طفولیت توفیق رفیق شد ، شبی در خواب دید که بر قبله مسجد اردبیل بودی ، آفتابی طالع شدی که اطراف عالم را فروگرفتی ، چون احتیاط کردی آن آفتاب روی او بودی . صورت این حال با والده خود بگفت ، در جواب گفت که توشیخی خواهی شد که همه عالم از تربیت و ارشاد تو نورانی و روشن شود ...»^۳ و در جای دیگر گوید . «شیخ قدس سره در خواب دید شبی که شاخهای درخت در دست وی نشاند ، و هر شاخی که می نشاندی و یا از دستش افتادی درختی محکم شدی و شاخ بر افزودی و برگشتی

۱- صفوة الصفا باب اول ص ۱۳ - ۱۲

۲- > > ص ۱۳

۳- > > ص ۱۵

صورت حال با والده گفت ، والدهاش فرمود که فرزندان بسیار شود...^۱

در کتاب مذکور نویسنده در باب هشتم راجع بصفات و روحیات شیخ چنین توصیف می کند : که وی مردی جدی ، معاشرتی بوده و از کودکی علاقه فراوانی بمذهب ، و با عالم نامرئی ارتباط داشت^۲ و در حبیب السیر در وصف وی چنین مذکور است : «شیخ صفی الدین آقایی بود از مشرق ولایت ، ودین پروری درخشیده و شعشعه ضحیر فیض تأثیرش ، بسان انوار عنایت الهی ، عرصه کون و مکان را اضاعت بخشیده ، گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر ، و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور ، لالی کلام هدایت نظامش زیور کوش و هوش اعظم سلاطین و ملوک ، و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصربصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی ، و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا ، مرغان اولی اجنحه در هوای دانهای سبحه اش همواره در طیران ، و مشاعل کواکب در تمنای کسب تشبه بقنادیل معابدش پیوسته فروزان ، نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده ، و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرات رخسار مه رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده ، از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده ، و از شام تا بام بر کوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده ... و آن منور محراب مامت و کرامت هنوز درس صبی بود که بر طبق کلمه کریمه (و آئینه الحکم صبی) دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود ، و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته ...»^۳

شیخ صفی الدین کودکی را در اردبیل گذراند ، و چون در میان دراویش صوفی مرشدی که او را راهنمایی کند نیافت ، بفکر مهاجرت از آن شهر افتاد ، و به بهانه

۱- صفوة الصفا باب اول

۲- > باب هشتم

۳- حبیب السیر جلد چهارم ص ۱۳

ملاقات برادرش صلاح الدین رشید، که در شیراز بسر می برد، و دارای جاه و جلال و مکنتی بود از مادرش اجازت سفر خواست، و پیاده بسوی شیراز براه افتاد. منظور از این سفر درک فیض حضور شیخ نجیب الدین بزغوش بود، که در شیراز شهرتی بسزا داشت، تا بتواند بجرگه مریدان آن مرد بزرگ در آید؛ اما زمانی شیخ صفی به شیراز رسید که وی بدرود حیات گفته بود، شیخ در شیراز با عده ای از درویش صوفی از جمله شیخ اجل سعدی آشنا شد^۱، ولی دست ارادت بسوی هیچیک از آن جماعت دراز نکرد، تا آنکه بنزد امیر عبدالله فارسی رسید و از حال خود شمه ای بیان داشت^۲.

امیر عبدالله وی را نزد شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی راهنمایی نمود و گفت که در شرق و غرب عالم جز وی دیگر کسی نیست که ترا بمطلوب برساند، باین جهت شیخ دو مرتبه از شیراز بسوی اردبیل روانه شد و بتفحص حال شیخ زاهد پرداخت. پس از با خبر شدن از محل سکونت وی عزیمت گیلان نمود.

شیخ زاهد در گیلان بتشکیل فرقه ای از درویش صوفی پرداخته بود و شهرت بسزائی یافته، مریدان بسیاری گرد وی جمع بودند. شیخ صفی پس از تفحص بسیار عاقبت شیخ زاهد را در گیلان بیافت و نزد وی شتافت. شیخ زاهد او را در سلک مریدان خود درویش صوفی در آورده، جامه خویشان بر اندامش پوشاند و نزد خود نشاند، و او را بدیگر مریدان، بعنوان بزرگترین شخصیت معنوی معرفی کرد.

ابن بزاز جزئیات ملاقات ایشان را چنین شرح می دهد: «شیخ زاهد طالبان را طلب فرمود بخلاف رسم عادت که در تمام رمضان تا عید کسی را بار نمیداد، بجماعت طالبان فرمود این آن جوان نمد پوش است که با شما گفتم چهار سال است

۱- در شیراز با شیخ سعدی شاعر معروف ملاقات کرد ولی معاشرت او پسند خاطرش نیفتاد و حتی نسخه اشعار او را که بخط خودش بود و خواهه تقدیم وی کرد نپذیرفت. تاریخ ادبیات ادوارد برون جلد چهارم ص ۳۳ ترجمه رشیدیاسمی.

که در اردبیل سرگردان است و میان این و حق تعالی یک حجاب بیش نبود، و آن هم مرتفع شد.... پس شیخ زاهد قدس روحه سرا پای جامه خود در شیخ صفی الدین.. بپوشانید و بخادم محمد خلیلان فرمود که وی را بخلوت خاص من برو آنجا جای کن و شرط خدمت نیکو بجای آر....^۱، سپس شیخ زاهد او را ارشاد نمود و همت بتربیتش گشود. شیخ صفی بر ریاضت و عبادت پرداخت تا بمرتبه کمال رسید، و صاحب مقامات عالی و جامع کمالات گشت، سپس منصب ارشاد مردم را باو تفویض نمود.

در ضمن شیخ زاهد دختر خود بی بی فاطمه را بمزاجت وی در آورد، و از این وصلت سه پسر آورد که دومین آنها صدرالدین بود که پس از مرگ پدر بسر پرستی فرقه منتخب گردید.^۲

با وجود مخالفت مریدان شیخ زاهد، وی منصب سجاده نشینی و ارشاد مردم را بوی سپرد، و او را روانه اردبیل نمود، تا در آنجا بارشاد مریدان پردازد. در صفوة الصفا نیز در این باره چنین نوشته شده است: «وقتی شیخ صفی الدین باجمعی کثیر از مردم بدور شیخ زاهد گرد آمده بودند، شیخ فرمود موضعی بهتر از اردبیل برای اقامت شیخ نیافتم لازم است در این مکان بارشاد مردم پردازای.»^۳

شیخ زاهد در اواخر عمر شیخ صفی الدین را بجانشینی خود برگزید، و وی مدت سی و پنج سال رهبری فرقه را بعهدہ داشت و بهدایت مردم پرداخت. برای دعوت مردم، از مریدان خود باطراف و اکناف فرستاد. در اثر این تبلیغات اندک زمانی شهرت وی سراسر ایران و نواحی غربی آسیا را فرا گرفت، و از تمام نواحی مریدان بجانب درگاهش که در اردبیل بود برای زیارت مرشد خود شتافتند؛ یعنی مردم دسته دسته از عراق عجم و عراق عرب، آذربایجان، روم، دیاربکر و شروان بجانب اردبیل

۱- صفوة الصفا . فصل ششم ، ص ۲۵

۲- سلسله النسب ص ۳۶

۳- صفوة الصفا . فصل ششم ، حبیب السیر جلد چهارم ص ۱۷۴

روان شدند. بقول ابن ہزاز عده مریدان وی باندازه‌ای زیاد بود که تمام مساجد و معابد اردبیل و توابع آن پرگشت و درجای دیگر عده آنها، که بدست شیخ توبه نمودند، و در سلک مریدان وی درآمدند بیش از بیست هزار نفر دانسته است. در کتاب حبیب السیر راجع بوی چنین می‌نگارد: «چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجاده هدایت نشستہ بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت وجہ دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی ہمت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت، باندک زمانی صیت کرامات و خوارق عادات انسلطان نقباء و سادات در شرق و غرب جهان سمت اشتہار گرفت، و از اقطار امصار و بلدان مرتقبان مدارج سعادت روی بدر گاہ کعبہ اشتہا ہش آورده، از ازدحام خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت» و در صفوة الصفا منقولست کہ گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیاربکر و شروان از ارباب ارادت آنمقدار کس بعتبہ امامت و کرامت آمدند کہ تمام مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پرگشت ...»^۱

شیخ صفی الدین در دوازدهم محرم الحرام ۷۳۵ هـ، دوشنبہ ۱۲ سپتامبر ۱۳۳۴ م در اردبیل بدرود حیات گفت، در حالیکہ زندگی بی‌آلایش او موجب شد، کہ در اطراف وی واجدادش افسانہ‌هائی نقل گردد، و خانوادہ او از ظلمت بیرون آید و روشنائی گیرد.

شہرت وی از دو نامہ‌ای کہ رشیدالدین بوی نوشته است و ذکر شد استنباط میشود، ہم چنین از مکتوبی کہ از طرف یک رجل سیاسی بنام مولانا شمس الدین برنیقی اردبیلی نوشته شدہ است بدین مضمون: «از راہ مراغہ و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم درسہ ماہ سیزدہ ہزار طالب باین یک راہ بحضرت شیخ آمدند و شرف حضور مبارک دریافتند، و توبہ کردند، و از باقی اطراف برین قیاس ...»^۲ در کتاب صفوة الصفا راجع بمعجزات و کرامات شیخ فصولی نگاشته شدہ است کہ گرچہ

۱- حبیب السیر جلد چهارم ص ۴۱۷

۲- سلسلۃ النسب ص ۳۸. برون تاریخ ادبیات ج ۳

افسانه است، ولی از خلال آن میتوان بدرجه شهرت وزهد و تقوای وی پی برد.^۱

نفوذ روز افزون وی در آسیای صغیر و آذربایجان، و مخصوصاً علاقه‌ای که بعضی از شاهان ایلخانی باو داشتند کمک شایانی بیست نفوذ خاندان صفوی در ایران نمود، چنانکه از میان ایلخانان غازان خان چنان مجذوب او شده بود، که باصرار پای شیخ را بوسید. ابوسعید نیز نسبت بوی ارادتی تام داشت. همین امر بیش از پیش بر شهرت وی در آذربایجان و اطراف افزود. در سلسله‌النسب در توصیف شیخ صفی چنین نگاشته شده است: «صورت ظاهری قدس سره مربع القد، لحیم الخد، عریض اللحیه، کثیر المحاسن، کحیل العینین، گشاده ابرو، غلیظ الحاجبین، کثیر الشعر الحاجب، وبر ناصیه راست مبارکش خالی سرخ و بزرگ برآمده هست، عالم و فاضل و مفسر بود و طبع نظم داشت...»^۲ وی اشعاری بزبان گیلانی، و ایلاتی بزبان رایج فارسی سروده است.^۳

جانشینان شیخ صفی‌الدین

شیخ صدرالدین

پس از مرگ شیخ صفی‌الدین اسحق یکی از پنج پسرش بنام صدرالدین موسی^۴ بسال ۷۰۴ هـ ۱۳۰۴ میلادی درسی و یک سالگی بجای پدر رهبری قوم و

۱- صفوة الصفا باب سوم و دهم

۲- سلسله‌النسب ص ۲۸، صفوة الصفا باب هشتم

۳- مجله انجمن همایونی آسیائی ۱۹۲۰. سلسله‌النسب ص ۲۸

۴- در سلسله‌النسب چنین مذکور است: «شیخ را قدس سره پنج پسر بود: یکی شیخ محی‌الدین که والده‌اش بی‌بی فاطمه فرزند شیخ زاهد قدس سره بود، که در زمان حیات شیخ در تاریخ سنه اربعه و عشرين و سبعه داعی حق را اجابت نمود و قبۀ که مشهور است به گنبد حرم برخصت حضرت شیخ در سر قبر او بنا نمودند و چهار پسر بعد از شیخ ماند. دو از دختر شیخ زاهد قدس سره یکی سلطان العارفين شیخ صدر الملة والدین است، دیگر بقیه حاشیه در صفحه بعد

مریدان را بعهده گرفت و مسجدی بزرگ که بنام آرامگاه خاندان صفوی معروفست در اردبیل بنا نهاد، که ساختمان آن مدت ده سال بطول انجامید.

نفوذ روز افزون شیخ صدرالدین و فعالیت‌های مذهبی وی در بین شاهزادگان محلی سبب شد که نسبت بوی عدم اعتمادی ایجاد شود، بطوریکه یکی از شاهزادگان بنام **ملک اشرف مظفرالدین موسی چوپانی**^۱ که به شیخ صدرالدین حسن ارادت می‌ورزید نسبت بوی بد بین شده، او را بدربار خویش به تبریز طلبید و ظاهراً مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد، ولی مدت سه سال او را نزد خود نگاه داشت، و بنابر روایتی کوشش نمود او را مسموم سازد، ولی در اثر خوابی که دید وحشت زده شده از شیخ عذر خواهی نمود و او را آزاد ساخت.^۲

باز پس از چندی در اثر شهرت شیخ صدرالدین سپاهی برای دستگیری وی فرستاد، اما شیخ اردبیل را رها ساخته بطرف گیلان شتافت؛ تا آنکه **جانی بیگ خان** حاکم دشت **قپچاق**، در اثر شکایت مریدان شیخ صدرالدین از ظلم و تعدی ملک اشرف از راه شروان به ایران حمله آورد و وارد آذربایجان گردید، و وی را دستگیر کرد و بقتل رساند، و در نامه‌ای که به شیخ صدرالدین فرستاد، او را به اردوگاه خود خواند، و در ورود وی با اعزاز و احترام خاصی از او پذیرائی نمود و از وی خواست

بقیه حاشیه از صفحه قبل

شیخ ابوسعید و دوتای دیگر که والده ایشان **ذخر اخی سلیمان کلخورانی** است. اسم شریف یکی شیخ **علاءالدین** و دیگر **شیخ شرف الدین** است، و بیگ دختر هم از والده ایشان که او را حضرت قدس سره در زمان حیات خود بسلالة المشایخ **شیخ شمس الملة والدین بن شیخ زاهد داد** ... ص ۳۶

۱- ملک اشرف برادر شیخ حسن کوچک است که پس از او بسلطنت **چوپانیان** رسید این سلسله پس از مرگ **ابوسعید بهادر خان** آخرین ایلخان مغول تشکیل شد و بر آذربایجان، عراق عجم و اران حکومت نمود.

۲- او حسن، تاریخ مغول ج ۵ ص ۲ - ۷۴۰.

که برای جمع آوری مریدان و سرپرستی آنها به اردبیل برود، و طوماری، از اموال و املاکی که متعلق بآن خاندان و مریدان است تهیه نموده بامضای وی برساند . سپس او را روانه اردبیل نمود .

در سلسله‌النسب راجع بملاقات آن دوچنین مذکور است: «... شیخ قدس سره را بخلوت خاص طلبیده گفت شنیده‌ام که مدتی شده است که غربت اختیار نموده و سلسله درویشان که در خطیره پدر بزرگوارت ساکن اند ، بی‌رونق است ، باید که متوجه وطن شده ، دلجوئی فقرانمائی که چشم انتظار در راه تودارند، و دیگر معلومست که من در این ولایت توطن نخواهم نمود، باید که هر املاک و ضیاع و عقار که شمار طالبان شما را باشد ، طومار درست نموده به پیش من بیاری که کل آنها را بسیور غال تو بدهم ، مؤکد بلغت نامه نمایم ، شاید که بروز گارها نفع بر آن مترتب شود ...»^۱

شیخ صدرالدین پس از چندی عازم زیارت خانه کعبه شد ، و پس از زیارت خانه خدا بموطن خود برگشت و پسرش سلطان خواجه علی را جانشین خود ساخت .^۲ شیخ بسال ۷۹۴ هجری ۱۳۹۲ میلادی درگذشت و در آرامگاه خاندان صفوی در کنار قبر پدر بزرگوارش بخالک سپرده شد ، وی مدت پنجاه و نه سال مریدان خود را سرپرستی کرد ، گاهی اشعاری بزبان پارسی می‌سروده ، و تمایلی به شیعه‌نیزداشت .^۳

شیخ خواجه علی

شیخ مدت سی و شش سال تا زمان حمله تیمور لنگ به ایران فرقه را سرپرستی می‌نمود . قتل و غارت ایرانیان بدست تیموریان سبب گردید که عدّه زیادی بدور وی

۱- سلسله‌النسب ص ۴۳

۲- مجله انجمن همایونی آسیائی ۱۹۲۱

۳- سلسله‌النسب ص ۳۹ . غزلی که مطلع آن چنین است از اوست :
صوفی صافی دلم سازانا الحق میزند نه بتقلید و ریا الله مطلق می‌زند

جمع گردند، و برعهده پیروان این خاندان بیافزایند، چون شیخ مورد توجه تیمور بود و از این جهت نسبت به پیروان او کاری نداشت.

این موضوع زمینه خوبی برای تبلیغات خاندان صفوی، که خود را پشتیبان شیعه قلمداد می کردند، مهیا ساخت، بطوریکه خواجه علی تبلیغات دامنه داری بنفع مذهب شیعه، در بین طرفداران خود نمود، و ادعا کرد که در خوابی دیده است که «حضرت امام محمد تقی علیه السلام او را مامور ساخته است تا ایرانیان را بمذهب شیعه دعوت کند. شیخ فرمود در واقعه حضرت امام محمد تقی علیه السلام را دیدم مرا فرمود که جماعت دزفول از راه هدایت منحرف گشته، بضلالت افتاده اند، ترا فرمان دادم که ایشان را براه هدایت دلالت کن....»^۱ شاید این نخستین کوشش خاندان صفوی بود، در راه تبلیغات جدی مذهب شیعه در ایران.

مهم ترین واقعه این عصر، ملاقات خواجه علی با تیمور لنگ بود. تیمور با وجود آنکه مردی متعصب و خونخوار بود، ولی نسبت به علما و دراویش صوفی محبت خاصی داشت و بآنها احترام می گذارد، بهمین سبب هم احترام زیادی برای شیخ قائل بود.

این دو شخصیت سه مرتبه بایکدیگر برخورد نمودند، ولی آخرین ملاقات آن دو برای خاندان صفوی اهمیت فراوانی داشت: نخستین ملاقات شیخ باتیمور زمانی بود، که سلطان مغول از ماوراء النهر می گذشت، و تصادفاً تازیانه اش که دارای دسته ای از بلور و جواهر نشان بود، در آب افتاد. تیمور از این حادثه سخت متأثر شد که ناگهان خواجه علی ظاهر گردید و آنرا از آب بیرون آورد و بوی داد. تیمور از این حادثه بسیار خوشنود شد و از شیخ خواست که نام و مقامش را بازگو کند، وی در جواب گفت که نامم سیدعلی و مکانم اردبیل و دزفول می باشد، و از نظر غائب شد.^۲

۱- سلسله النسب . ص ۴۶

۲- ایضاً، ص ۴۶

دومین برخورد پس از فتح خراسان ، عراق و فارس بدست تیمور بود . زمانی که تیمور از شوشتر و دزفول می گذشت برسرپل دزفول اسب وی رم خورد ، او را بیاد شیخ انداخت . از حاکم دزفول سؤال کرد آیا درویشی بنام سیدعلی در این شهر هست . حاکم گفت سیدی در اینجا سکونت دارد که خود را نوۀ شیخ صفی الدین می داند . بدستور وی او را حاضر کردند و پس از احترام زیاد از و خواست او را همراهی کند ولی شیخ در جواب به او گفت که دشمنان رسول خدا و خاندان وی را که بنام اکراد یزیدی در شام بسر می برند ، سرکوبی کند ، آنگاه او را وداع گفته برفت . سومین و مهمترین ملاقات خواجه علی با تیمور هنگامی اتفاق افتاد ، که وی پس از شکست بایزید سلطان عثمانی ۸۰۴ هـ ۱۰۴۲ م و گرفتن تعداد زیادی اسیر ترك به آذربایجان آمد ، و از آنجا به اردبیل رفت ، در این شهر سلطان خواجه علی را نزد خود خواست . در این برخورد خواجه از تیمور خواست تا اسرار را آزاد کند ، تیمور با درخواست وی موافقت نمود و خواجه اسرار را در اطراف آرامگاه گنجه بکول جای داد و نسل ایشان در همان مکان سکونت گزیدند و بصوفیان روملو شهرت یافتند .^۱

سپس تیمور دهات و مزارع بسیاری در اطراف قزل اوزن و کمره و اصفهان و همدان خریده وقف اولاد ذکور خواجه علی نمود .

این آزاد منشی خواجه سبب شد که اسرای ترك ، گرچه سنی بودند ، پشتیبان خاندان صفوی گردند و از عوامل مؤثری در پیشرفت سیاسی این خاندان شوند ؛ زیرا در زمان شاه اسمعیل مؤسس سلسلۀ صفوی از افرادی بودند که زیر پرچم این خاندان برضد هم میهنان خود بنبرد پرداختند .

خواجه در اواخر عمر بزیارت مکه و عتبات رفت و در موقع بازگشت بتاريخ سه شنبه هیجدهم رجب ۸۳۰ هجری برابر ۱۵ مه ۱۴۲۷ میلادی در راه درگذشت

۱- سلسلۀ النسب ص ۴۸ . تاریخ ایران ، سرجان ساکم ج ۱ ص ۷ - ۹۶ . ادوارد

و در بیت المقدس بخاک سپرده شد ، و بعداً بنام سید علی عجمی معروف شد . مسلماً خواجه علی نخستین فردی از این خاندان بود که بمذهب شیعه گروید و طرفداران جدید خود را پیروی از وی واداشت ، او نیز طبع نظم داشت و دارای دیوانی است که بین طالبان مشهور است^۱

شیخ شاه

خواجه علی سه پسر داشت بنام شیخ شاه ، جعفر ، عبدالرحیم . پس از درگذشت وی شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه جانشین پدر شد و در اردبیل به ارشاد مردم پرداخت ، وی مانند اجدادش بزهت و تقوی معروف بود و مدت ۲۹ سال بهدایت مریدان مشغول تا در ۱۸۵۰ هجری ۱۴۷۷ م بدرود حیات گفت . اغلب مورخین نامی از وی نبرده اند^۲ .

شیخ دارای شش فرزند بود بنامهای : سلطان جنید ، ابوسعید ، سید احمد ، سیدبایزید ، خواجه جهان میرزا و ابراهیم خواجگی

سلطان جنید .

پس از شیخ شاه وی جانشین پدر شد ، و در زمان اوست که این فرقه قدرت یافت و توانست ادعای خود را نسبت بتاج و تخت ایران علناً ابراز دارد . از این پس تبلیغات مذهبی ای که بصورت صلح جویانه انجام می گرفت جای خود را بتبلیغات سیاسی داد ، مخصوصاً آنکه توانسته بود سپاهی از مریدان و طرفداران خود جمع کند و با اتکاء بدان وارد صحنه نبرد سیاسی گردد . در حقیقت وی فکر تبلیغات صلح جویانه ای که تا بحال از طرف ائمه علیه

۱- سلسله النسب ص ۵۰ از غزلهای معروف دیوانش :

درخانه دل نشسته یارم	از جای دگر در انتظارم
آن یار میان دل نشسته	سرگشته چرا زهرکنارم

۲- مجله انجمن همایونی آسیائی . ۱۹۲۱

السلام و پیروانشان دنبال میشد رها ساخته دست بحملات سیاسی و نظامی زد . هرج و مرجی که پس از مرگ شاهرخ میرزا شاهزاده تیموری در ایران و عراق رو داد بوی اجازه داد که نقشه‌های سیاسی و نظامی خود را دنبال کند ، و بعلت شهرت خود و خانواده‌اش که در تقوی معروفیتی داشت ، عدۀ زیادی از مریدان این خاندان به اردبیل شتافتند و شیخ جنید توانست در این شهر حکومتی بنفع خود تشکیل دهد ، همین امر سبب وحشت و اضطراب شاهزادگان قراقویونلو که در نواحی باختری ایران حکومت می‌کردند شد .

جهانشاه پادشاه قراقویونلو کوشش نمود تا از توسعه نفوذ خاندان صفوی بکاهد مخصوصاً از زمانی که اطرافیان شاه وی را مطمئن ساخته بودند ، که شیخ جنید قادر است ده هزار مرد جنگی تجهیز کند ، و پیروان زیادی دارد که از آسیای صغیر تا بلخ و بخارا پراکنده‌اند .^۱ پادشاه قراقویونلو شیخ جنید را مجبور نمود که اردبیل را ترک گوید . این موضوع نشان می‌دهد تا چه اندازه نفوذ خاندان صفوی در ایران زیاد شده و برای سیاست خاندان قراقویونلو خطرناک بشمار می‌آمد .

شیخ جنید پس از مدتی سرگردانی ، نزد **اوزون حسن** شاه آق‌قویونلو به دیار بکر رفت . اوزون حسن بعلت کینه‌ای که نسبت بخاندان قراقویونلوها داشت ، از او پذیرائی شایانی نمود و خواهر خود **خدیجه بیگم** (بیگم) را باز دواج او درآورد .^۲ اتحاد اوزون حسن و شیخ جنید قدرت خاندان صفوی را چند برابر کرد ، و از این پس از نظر مذهبی و سیاسی میتوانستند ادعای خود را نسبت بتاج و تخت ابراز دارند . باین جهت پس از چندی شیخ جنید به اردبیل بازگشت و یک سپاه ده هزار نفری از صوفیان مرید خود مجهز ساخت و بر ضد **شیروان شاه** پادشاه **شیروان** وارد جنگ شد .^۳

۱- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی . ب ، م

۲- اسکندر بیگ منشی . عام‌آرای عباسی . نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

۳- دائرة المعارف اسلامی . کلمۀ شیروانشاهان . در نظام التواریخ قاضی نصیر

بقیمۀ حاشیه در صفحه بعد

این خبر جهان‌شاه قراقویونلو را بوحشت انداخت و سپاهی بکمک شیروان‌شاه فرستاد. شیخ سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم معروف به شیروان‌شاه با سی هزار نفر بجلو گیری وی شتافت، و در کنار رودخانه کور نبرد سختی بین دو رقیب در گرفت که بنفع شیروان‌شاه تمام شد. در این جنگ شیخ جنید بقتل رسید و میردانش جسد او را در طبرسران بخاک سپردند. این نخستین جنگ مذهبی بود که این خاندان در ۸۶ هـ ۱۴۵۵ م بنان مبادرت ورزید، گرچه بی حاصل بود، ولی مقدمه‌ای بود جهت ابراز سعی و کوشش جانشینان وی برای بدست آوردن سلطنت ایران.

شیخ حیدر

شیخ حیدر در سال ۸۶۰ هجری ۱۴۵۵ میلادی جانشین پدر شد و ریاست خاندان صفوی را به‌عهده گرفت، و با پیروان خود به دیاربکر رفت، و همان محبوبیتی را که پدرش نزد اوزون حسن داشت در نزد وی بدست آورد، بطوریکه شاه‌آق قویونلو از نظر علاقه و محبتی که به شیخ حیدر داشت دختر خود حلیمه بیگم (حلیمه بیگ آغا) ملقب به علم شاه بیگم^۱ را با ازدواج خواهر زاده‌اش درآورد. پس از فوت اوزون حسن و بسلطنت رسیدن سلطان یعقوب روابط شیخ جنید و آق قویونلوها تیره شد، بطوریکه شیخ مجبور شد با پیروان خود دیاربکر را ترک گوید. شیخ برای انتقام خون پدر بفر حمله به شیروان افتاد و سپاهی از طرفداران خود تجهیز کرد، و برای مشخص ساختن طرفداران خود شبکلاهی قرمز بر سر آنها گذاشت. این شب کلاه قرمز مظهر تشیع نیز بود.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بیضائی مینویسد که شیروان‌شاهان از اخلاف بهرام چوبین بوده‌اند، وقاضی غفاری در جهان آرا (مختصر تاریخ عالم) مدعی است که آنها از خاندان انوشیروان بودند persane . sheffer

Christomathie ج ۲ ص ۷۹

۱- از خاندان امپراطوران طرابوزان. لاروس قرن بیستم. ج ۶. بیست مقاله مینورسکی

مقاله : ایران در قرن پانزدهم میلادی

بموجب کتاب **عالم آرای عباسی** شیخ جنید در رؤیائی دستور یافته بود طرفداران خود را با تاجی دوازده گوشه بشانند دوازده امام شیعه مشخص سازد. این کلاه برنگ سرخ بود، و چون بزبان ترکی سرخ را **قزل** گویند. افرادی که این کلاه بر سر داشتند بنام **قزلباش** یا **سرخ** سر معروف شدند، و بهمین جهت سپاهیان شیخ حیدر بنام **قزل باش** شناخته شد.

پس از مجهز ساختن سپاه پسر بزرگ خود سلطان علی را بجای خویش گماشت و با دوازده هزار نفر قزلباش از راه شیروان روانه چرکس و **داغستان** گردید و در **طبرسران** نزدیک شیروان با **فرخ‌یسار** پسر خلیل سلطان روبرو شد. چون شروانشاه یارای مقاومت نداشت، نامه‌ای بدین مضمون به سلطان یعقوب پادشاه آق‌قویونلو نوشت که سلطان حیدر تصمیم به تشکیل حکومتی مستقل و خود مختار گرفته است و با سپاهی به شیروان حمله نموده اگر بتواند آنجا را تصاحب کند، به آذربایجان حمله خواهد برد: «سلطان حیدر با سپاهی عظیم از مردمان قزلباش بعزم رزم و پرخاش متوجه شروان شد و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت میسر پذیرد، هوس فتح دیگر ممالک فرماید و باین واسطه اختلال بارکان مبانی‌جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد...»^۱

سلطان یعقوب برای خاتمه دادن به تحریکات خاندان صفوی **سلیمان بیک** نامی را با چهار هزار نفر بکمک شروانشاه فرستاد. بعلت فزونی سپاه دشمن، سلطان حیدر شکست خورد و بقتل رسید و طرفدارانش نیز پراکنده شدند (سه شنبه ۲ رجب ۸۹۳ هجری اول ژوئیه ۱۴۸۸ میلادی) و جسد وی در **طبرسران** مدفون گردید.^۲

شیخ حیدر دارای سه پسر بود بنام **ابراهیم میرزا**، **اسمعیل میرزا**، **سلطان علی**

۱- حبیب‌السیر. ج ۴ ص ۴۳، احسن التواریخ. نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس.

۲- بعداً شاه اسماعیل اول جسد وی را از **طبرسران** بآرامگاه خاندان خود در اردبیل

(علی میرزا) و سه دختر که متعلق بدختر اوزون حسن بودند. پسر ارشد وی سلطان علی میرزا جانشین پدر گردید و کم کم پیروان شیخ حیدر و جمع کشیری از صوفیان بدور وی جمع شدند و او را تحریر و ترغیب بگرفتن انتقام خون پدر نمودند.

انتشار این خبر سلطان یعقوب را بوحشت انداخت، و در پیامی که برای حاکم اردبیل فرستاد از او خواست که سلطان علی و برادرانش را دستگیر نماید. حاکم اردبیل بدستور سلطان آق قویونلو آن سه برادر را توقیف و تسلیم **منصور بیگ** حاکم فارس نمود، و بفرمان شاه در دژ استخر زندانی شدند (در تاریخ ربیع الثانی ۸۹۴ هجری اوت ۱۴۸۸ میلادی). امامت زندانی پسران شیخ حیدر کوتاه بود چون که پس از برگ سلطان یعقوب و بسلطنت رسیدن **رستم میرزا** نزاع بین مدعیان سلطنت خاندان آق قویونلو بی اندازه شدت یافت.

اختلاف بین رستم میرزا و **بایسنقر** سبب شد که بایسنقر به شروانشاه پناهنده شود و از او کمک بخواهد. در همین زمان رستم میرزا، برای آنکه بتواند در مقابل بایسنقر و شروانشاه رقیبی بیابد نقشه خود را برای آزادی پسران شیخ حیدر با سر فرماندهی ارتش خود و نجای درباری در میان گذاشت. تماشاً پیشنهاد او را پذیرفتند، چون در نظر آنها سلطان علی پسر ارشد شیخ حیدر تنها مردی بود که میتواند در مقابل بایسنقر مقاومت کند، و از شروانشاه انتقام خون پدر را بگیرد، مخصوصاً آنکه مشاورینش رستم میرزا را مطمئن ساختند که پیروان خاندان صفوی همه جا پراکنده اند و با شنیدن خبر آزادی مولای خود بدور وی برای انتقام خون پدرش جمع خواهند شد.^۱

رستم میرزا دستور استخلاص سه برادر را از زندان استخر صادر نمود، و آنها را به آذربایجان فرا خواند، تا سلطان علی را برای مقابله با رقیب خود تجهیز کند. همینکه خبر آزادی آنها بگوش طرفدارانشان، که در اطراف و اکناف در گمناسی و ناراحتی بسر میبردند، رسید تحریکات طرفداران آنها دامنه یافت، زیرا

دیگر سدی مقابل آرمانهای سیاسی خود نمی دیدند و بهمین سبب بدور سلطان علی و برادرانش جمع شدند.^۱

فرخ یسار شروانشاه و بایسنقر برای تسخیر آذربایجان و سرکوبی رستم میرزا وارد این خطه شدند و رستم میرزا برای مقابله با آنها سپاهی از ترکان مجهز نمود، و فرماندهی آن را به سلطان علی سپرد، وی باتفاق **آیه سلطان** یکی دیگر از فرماندهان سپاه رستم میرزا برای سرکوبی بایسنقر و متحدش بطرف شروان حرکت کرد. دو رقیب در کرانه رودخانه کوریکدیگر برخورد کردند، اما پس از زد و خورد مختصری هر دو سپاه عقب نشینی و بعداً بایکدیگر صلح نمودند. باز پس از چندی بعلت طغیان **کوسه حاجی بایندر** حاکم اصفهان که بنام بایسنقر خطبه خوانده بود، وی قدرتی یافته و با سپاهی از شروان بعزم حمله به آذربایجان حرکت کرد.^۲

بار دیگر رستم میرزا سلطان علی را مأمور ساخت تا رقیب خود را سرکوبی کند. و او در نزدیکی **اهور و مشکین** به بایسنقر حمله برد و او را شکست داده بقتل رساند. ۸۹۹ هجری ۱۴۹۳ میلادی^۳

همینکه خبر پیروزی سلطان علی به رستم میرزا رسید وی یک قسمت از سپاه خود را برای همراهی سلطان علی به تبریز نزد وی فرستاد، و پس از ورود به پایتخت با احترام و تشریفات خاصی او را بالای تخت نشاند، و بعد او را روانه اردبیل نمود تا ریاست طرفداران خود را مانند اجدادش، بعهدہ بگیرد.

عده صوفیانی که بگرد آقای خود جمع شدند باندازه ای زیاد بود که موجب وحشت رستم میرزا شاهزاده آق قویونلو شد و چون با نظر خوبی بتوسعه نفوذ صوفیان نگاه نمی کرد بمنظور از بین بردن سلطان علی، او و برادرانش را به تبریز خواند و عده ای نگهبان بدور او گماشت تا رابطه او را با فدائیاناش قطع کند، اما طرفداران

۱- The early year of shâh Ismail. Denisson Ross ص ۲۶۱. حبیب السیر ج ۳

۲- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی ب. م

۳- احسن التواریخ نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

سلطان علی وی را از قصد رستم میرزا آگاه ساختند، و او باتفاق برادرانش و چندتن از فرماندهان و فدائیاننش من جمله حسین بیگ الله وقار اپیری بیگ قاجار بسمت اردبیل فرار کرد.^۱

رستم میرزا که از فرار آنها باخبر شد، آیمه سلطان را با پنجهزار سپاهی برای دستگیری آنها بدنبال فراریان روانه کرد، تا پیش از ورود آنها به اردبیل دستگیر سازد. همینکه سلطان علی از قصد رستم میرزا آگاه شد، پس از آنکه برادر خود اسمعیل را بجانشینی خود برگزید، بالشکری در حدود سه هزار نفر با دشمن بمقابله پرداخت ولی بعلت کثرت نفرات رقیب، کاری از پیش نبرده بقتل رسید و بنا بر تقاضای مادرش جسد سلطان علی در کنار مزار اجدادش بخاک سپرده شد.

از این پس نزاع بین طرفداران خاندان صفوی و خاندان آق قویونلو غیرقابل اجتناب بود: بخصوص که نزاع خانمانسوز بین مدعیان سلطنت سبب شد که آق قویونلوها اهمیت خود را از دست بدهند. از اینرو بهمان اندازه که برعهده پیروان خاندان صفوی افزوده می گشت، تظاهرات سیاسی آنها بر علیه حکومت آق قویونلوها علنی تر می گردید.

این عوامل سبب شد که نه تنها خاندان صفوی روی کار آید، بلکه مانع از سیادت و سیاست توسعه طلبی آق قویونلوها در ایران شود، و در نتیجه حکومت آنها رو بزوال گذارده و راه برای وحدت ملی ایران باز گردد.

شاه اسمعیل بنیان گذار شاهنشاهی صفویه

۹۰۷ هـ ۱۵۰۱ م - ۹۳۰ هـ ۱۵۲۴ م

کودکی اسمعیل

در بررسی دوران زندگي سياسي شاه اسمعیل بدو مسأله برمیخوریم : نخست آنکه چه عللی باعث شد که شاه اسمعیل ، که ریاست فرقه مذهبی پیروان خاندان صفوی را بعهدہ داشت ، بصورت یک فاتح نظامی و بنیان گذار شاهنشاهی جدید جلوه نماید ، در حالیکه ظاهراً بایستی همان روش پیشینیان خود را که بر اصول آئین فرقه صوفی صفوی ؛ یعنی آرامش و نیکوکاری ، محبت و دوستی قرار گرفته بود ، دنبال می کرد .

ثانیاً - منظور شاه اسمعیل از تعقیب سیاست کشورگشائی چه بود ؟ آنچه مسلم است تبلیغات صلح جویانه خاندان صفوی ، که در حاشیه آن تبلیغات سیاسی گسترش می یافت ، در زمان شیخ جنید بعلت هرج و مرج داخلی و نبودن یک حکومت مقتدر بصورت قدرت نظامی جلوه گر شد ، و این قدرت جدید پشتیبان مقتدری برای انجام مقاصد این خاندان گردید .

اما سیاست شاه اسمعیل بر قبولاندن مذهب شیعه تکیه می کرد ؛ یعنی او میخواست با نیروی نظامی ملتی سنی را بمذهب جدید پیشنهادی خود درآورد ، تا از این راه وحدت سیاسی و سیادت ملی گذشته ایرانیان را ، که در اثر حمله عرب ها باین کشور از هم پاشیده شده بود ، عملی سازد تا مجدداً ایران بتواند نقش خود را مانند گذشته در تحولات جهانی بازی کند .

زمانیکه شاه اسمعیل ریاست فرقه صوفی را که در لوای خاندان صفوی بسر می برد ، بعهده گرفت تبلیغات مذهبی اجدادش به نتیجه رسیده بود و آئین شیعه ، در اثر کوشش و تبلیغات منظم اسلافش در میان توده ملت ایران ، موجب گردیده بود که عکس العملی برضد مذهب رسمی سنی طبقات اداره کننده کشور پیدا شود ؛ عکس العملی که باسانی در بین شهرنشینان ایران باختاری مؤثر واقع گردید ، زیرا از مدتها پیش حاضر بقبول آئین مذهبی غیر رسمی و مخالف باسنی بودند و تمایلی بقبول قدرتی که خارج از حکومت وقت باشد ، از خود نشان می دادند .

آنچه بیان شد عواملی بود که بنهضت خاندان صفوی و شاهنشاهی ای که بدست شاه اسمعیل تشکیل گردید جنبه ملی داد .

کردگی شاه اسمعیل

اسمعیل در روز سه شنبه ۲۵ رجب ۸۹۲ هـ ۱۷ ژوئیه ۱۴۸۷ م متولد گردید و پس از مرگ برادرش سلطان علی ، وضع او و برادرش رو بوخامت گذاشت ، زیرا هر دو آنها باطناً در قید اسارت رستم میرزا ، رئیس طایفه آق قویونلو بودند ، معذک که هر دو برادر مخفیانه در ۸۹۹ هـ ۱۴۹۴ م اردبیل را ترک گفته در پناه پیروان خود قرار گرفتند ، و باعده ای در حدود دویست نفر از پسران خود پس از چندی بصوب گیلان حرکت نمودند .

پس از آنکه هر دو برادر مدت تقریباً یک ماه در رشت بسر بردند ، حاکم لاهیجان کار کیا میرزا ، که مقتدرترین حکام آن نواحی بود ، اسمعیل و برادرش را پیش خود خواند . در لاهیجان از آن دو برادر پذیرائی شایانی شد و حاکم آنها را نزد خود نگاه داشت ، برادر اسمعیل پس از چندی به اردبیل برگشت ، اما اسمعیل تا ۹۰ هـ ۱۴۹۸ م نزد حاکم لاهیجان ماند و میر کیا میرزا علی از یک دانشمند لاهیجانی بنام شیخ شمس الدین لاهیجی خواست ، که بیورش و آموزش اسمعیل همت گمارد و قرآن را بوی بیاموزد .

اسمعیل در فراگرفتن علوم دینی و قرآن علاقه فراوان از خود نشان داد ، و زبانهای عربی و فارسی را بخوبی آموخت ، در ضمن بعلت تماس دائمی با پیروان خود که از روم^۱ قراچه داغ و اهرآمده و بدورش جمع شده بودند ، وملاقات مکرر امیرنجم زرگر و دیگر طرفدارانش تحولی در افکار او پیدا شد^۲ .

همینکه الوند میرزا فرمانروائی خاندان آق‌قویونلو رسید چون خطر سیاست جاه طلبی خاندان صفوی را برای بسط نفوذ خود در ایران حس نمود ، در نامه‌ای که به بحاکم لاهیجان نوشت ، از او خواست که اسمعیل را از آن سرزمین بیرون راند : «شرط یک دوستی پایدار بین شما و من منوط بدستگیری اسمعیل و فرستادن نزد من است . اگر برخلاف نظرم وی را بدربار من نفرستید ، بالشگری کران برد یار لاهیجان و گیلان تاخته ، و تمام اهل آنجا را قتل عام می‌کنم ، همینکه نامه را رویت کردی او را بقتل برسان . اگر هم دست خود را بخون وی آلوده نمی‌کنی او را نزد من فرست تا از وی محافظت کنم .»^۳ اما کارکیا میرزا علی حضور اسمعیل را در قلمرو حکومت خود انکار نمود . مجدداً الوند میرزا کاظم بیگ ترکمن را با سیصدتن به لاهیجان برای توقیف اسمعیل فرستاد ، ولی کارکیا شاهزاده صفوی را در قفسی گذاشته بر درختی بیاویخت ، و پیش فرستاده الوند میرزا سوگند یاد کرد که اسمعیل روی خاک تحت قلمرو وی نمی‌باشد . کاظم بیگ ترکمن به تبریز مراجعت نمود^۴ و اسمعیل از موقع استفاده نموده در مدت شش سالی که پیش کارکیا میرزا علی در گیلان بسر می‌برد پیروان خود و خانواده‌اش را دور خود جمع نمود ، و از هرج و مرجی که در قلمرو آق‌قویونلوها ، در اثر کشمکش‌های طولانی مدعیان فرمانروائی پیش آمده بود ، استفاده

۱- امپراطوری بیزانس . دائرة المعارف اسلامی

۲- The Early years of Shah Ismail Denison Ross . حبیب‌السیر نسخه خطی

کتابخانه ملی پاریس

۳- حبیب‌السیر . نسخه خطی . کتابخانه ملی پاریس

۴- ایضاً

کرد، و کوشش نمود اقبال خود را بیازماید. باین جهت درسیزده سالگی مقاصد خود را با حاکم لاهیجان در میان گذاشت، ولی کارکیا صحبت از صغرسن وی، و کمی پیروانش را بمیان آورد، و صلاح را در آن دید که بازچندی در همانجا توقف نماید، ولی اسمعیل حاضر بقبول این پیشنهاد نشد و با هفت تن از پیروان خود در اواسط محرم ۹۰۵ هـ اوت ۱۴۹۹ م بطرف اردبیل حرکت نمود. همراهان وی عبارت بودند از حسین بک‌لله، دده بیک‌تالش خادم بک‌خلیفه، رستم بیک قهرمانی بایرام بیک قهرمانی، الیاس بیک آیفور اوغلی و قره پیری بیک قاجار. اسمعیل و همراهان وی ابتدا بطرف طارم رهسپار شدند، و در بین راه مریدان و طرفداران اسمعیل که خبر حرکت وی را شنیده بودند، دسته دسته بدیدن وی آمدند و بهمان اندازه که بطرف خلخال و سپس اردبیل پیش می‌رفت بر تعداد پیروانش که از سوریه و آسیای صغیر آمده بودند افزوده میشد. مؤلف تاریخ جهان ارای عباسی چنین مینویسد: «چون از دیلمان بجانب طارم بحرکت آمدند در عرض راه ارباب حلاوت و صوفیان پاك طینت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل، از طوایف روم و شام بمو کب اعلی می‌پیوستند چون طارم محل نزول مو کب آنحضرت گردید، بسان عسا کر ظفر مآثر پرداختند، موازی هزار و پانصد نفر از صوفیان فدوی بنظر انور در آمدند.»^۱

هنگام حرکت از طارم عده همراهانش به هزار و پانصد تن می‌رسید تا آنکه به اردبیل رسید ولی حاکم آنجا سلطان علی بیک چاکرلو بوی پیامی فرستاد و از او خواست که اردبیل را ترك گوید.

اسمعیل پس از زیارت بقعه شیخ صفی‌الدین و والد خود چون خود را باندازه‌ای مقتدر نمی‌دید که بتواند با وی مقابله کند قصد قرا باغ کرد و از آنجا متوجه ارزنجان شد، و بعداً بدعوت محمدی بیک ترکمن و محمد سلطان تالش رهسپار طوالش گردید و اجباراً چند زمانی در ارجوان نزدیک آستارا بسربرد و در ۹۰۵ هجری ۱۵۰۰

۱- تاریخ جهان‌آرای عباسی، نسخه خطی، کتابخانه ملی پاریس

میلادی در این شهر بتشکیل آرتشی بنام قزلباش پرداخت.

این آرتش که از هفت قبیله ترک تشکیل یافته بود، همیشه اصلی آنرا شیخ جنید بنام قزلباش بنا نهاده بود و در حقیقت از ابتدا نیروی نظامی خاندان صفوی را تشکیل می داد، و آن خاندان برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود بر آن تکیه کرده بود شیخ حیدر برای آنکه مریدان و صوفیان طرفدار خود را از سایرین متمایز و مشخص سازد نشان ترکمانی را از سرایشان برداشت، و تاج سرخ دوازده ترک بر سر آنان نهاد، بهمین جهت از این تاریخ ببعدها بنام **قزلباش** یا **سر سرخ** معروف شدند. این طوایف در ترویج مذهب شیعه و بدست آوردن تاج و تخت سلطنت باین خاندان کمک شایانی نمودند. علت تشکیل این آرتش بدست شیخ حیدر این بود که در خوابی باو الهام شده بود که تاجی برای مریدان و صوفیان خود بسازد:

«سلطان حیدر شبی در خواب دید که... حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ظاهر گشته، فرمود که ای فرزند وقت آن شد که از عقب تو فرزند ما خروج کند، و کاف کفر را از روی عالم براندازد. اما می باید که از برای صوفیان و مریدان خود تاجی بسازی از سقر لاط سرخ، و آن حضرت مقراض در دست داشت و هیئت تاج را برید، و بدوازده ترک قرار داد. چون سلطان حیدر بیدار گردید آن روش را در خاطر داشت بهمان روش تاجی برید و صوفیان را مقرر کرد که هر کدام تاجی بدان نحو ساخته بر سر گذارند، و او را **تاج حیدری** نام نهادند. چون بلغت ترکی سرخ را **قزل** می گویند. بدین سبب این طبقه علیه به قزلباش اشتهاار یافتند.»^۱

۱- ملا ابوبکر تهرانی: تاریخ جهان اراء. نسخه خطی. کتابخانه ملی تهران. در جای دیگر تاریخ جهان اراء پس از شرح وقایع شروع سلطنت شاه اسمعیل چنین روایت شده است در آن حین سیدی از سادات، که در دار السلطنه تبریز مسکن داشت و موسوم به میر عبدالوهاب بود، تاجی گل دار موافق خاطر خواه آن حضرت بنظر کیما اثر شهریار شریعت پرور رسانید، آن حضرت تعجب نموده فرمودند که تو این نوع تاج را از کجا دیدی که موافق است با آنچه من دیده ام، آن سید بذروه عرض رسانید که چندگاه قبل از این در عالم رؤیا حضرت بقیه حاشیه در صفحه بعد

اصل تاج قزلباش کلاه نمد سرخی بود که بنوک بلند قطور سرخی متصل می گشت و این قسمت از کلاه بنام دوازده اسام شیعه ، دوازده چین کوچک یا دوازده ترك داشت ، و بدور کلاه سرخ پارچه ای سفید یا سبز از پشم یا ابریشم می پیچیدند که بصورت عمامه بزرگی جلوه می کرد و نوك سرخ بلند و دوازده ترك کلاه از میان آن بیرون می ماند ، که جلب توجه می کرد و بنام تاج شهرت داشت . دهنه کلاه باندازه ای تنگ بود ، که سر را بزور در آن فرو می بردند .

این کلاه که نشانه صوفیگری و ایمان و اعتقاد بمذهب شیعه ، و نشان سربازی و جانبازی در راه دین بود هیچکس بجز افراد قزلباش حق بر سر گذاشتن آن را نداشت ، و بهمین سبب اغلب در داخل کلاه نمد آستری از آهن قرار می دادند تا در میدان رزم شمشیر بر آن کارگر نباشد .

از زمان شاه طهماسب شهریار صفوی ببعد تاج قزلباش سادگی و معنویت خود را از دست داد و زیورآلات و پیرهای رنگارنگ مزین شد و افراد دیگری غیر از قزلباش

بقیه حاشیه از صفحه قبل

ابیر المؤمنین علیه السلام را دیدم ، و آن حضرت تاجی بدین صفت از کاغذ بریده بمن داده و فرمودند که یکی از فرزندان ما سروج مذهب بحق خواهد بود ، و خطبه اثناعشری در این شهر خواهد خواند ، تو این کسوت را دوخته بنظر او برسان که بر سر مبارک گذارد . . . آنحضرت را ازین علامت اعجاز اثر سرور و بهجت افزوده ، آن سید را خلعت خاص عنایت فرمودند ، و آن تاج را برای شکون و میمنت بر سر مبارک گذاشتند ، و دستار سفیدی بر دور آن تاج پیچیده جقه ای در گوشه آن از برای علامت شهریاری نصب نمودند ، و مقرر شد که صوفیان این سلسله علیه تکلتو (یعنی بروت و شارب) گذاشته ، تاج دوازده ترك حیدری را میان گلی بگذارند و دستار سفید بر دور آن تاج پیچیده جقه و زلف و مارو ابلق نصب نمایند ، و پوست پلنگ بر دوش خود و بر کفل اسبان بسته ، و در روز جنگ بدین علامت خود را در نظر مخالف جلوه دهند . . . » نقل از زندگی شاه عباس ج ۱ . فلسفی . سفرنامه شاردن

از آن استفاده نمودند ، حتی شاه عباس بزرگ تاج بخصوصی برای خود تهیه نمود و بر سر نهاد .

آرتش اسمعیل که بنام قزلباش معروف گشت از هفت قبیله ترك تشكيل می یافت :

۱- استاجلو

۲- شاملو

۳- تكلو

۴- بهارلو (روسلو)

۵- ذوالقدر

۶- افشار

۷- قاجار

استاجلو

این طایفه در شروع تشكيل شاهنشاهی صفویه از جمله طوایف بزرگ قزلباش بشمار می رفت و سرداران مشهوری از این طایفه بكمك شاه اسمعیل، در كوشش وی برای بدست آوردن تاج شاهی برخاستند : مانند **خان محمد استاجلو** که در ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م از جانب شهریار صفوی بحکومت دیاربكر منصوب گردید و در نبردهائی که با علاءالدوله ذوالقدر نمود ، پیروزی های درخشانی بدست آورد وباندازه ای مقتدر گردید که با پادشاه عثمانی **سلطان سلیم اول** از درمخاصمت درآمد .

شاملو

طایفه ای از طوایف مشهور قزلباش بود و از مریدان سابق خاندان صفوی ، و بقول مؤلف عالم آرای عباسی «طایفه شاملو معظم طوایف قزلباش و بقدمت و خاست و حقوق وجانسپاری از همه درپیش و سر دفتر او یماقانند و در زمان خاقان جهانستان (یعنی شاه اسمعیل) وظهور این دولت و خاندان ... امراء بزرگ و خانان عالیشان

در میان طبقه شاملو بودند، مثل **حسین بیک** لله خاقان سایمان شان ابوالبقاء شاه اسماعیل بهادر خان ...^۱

تکلو

طایفه تکلو یا **تکه‌لو** پیروان شیخ صدرالدین بودند از اهل قونیه، از شهرهای عثمانی **تک** و یا **تکه ایل** از ولایات جنوب آسیای صغیر؛ در کنار دریای مدیترانه که به ایران آمدند. یکی از سرکردگان طایفه تکلو بنام **حسن خلیفه** در زمان شیخ حیدر خدمت وی رسیده در سلک مریدان او درآمده بود. شیخ حیدر از این موقع استفاده نمود و او را مأمور ترویج مذهب شیعه در شهر خود کرد، تا در انجا بترویج آئین جدید پرداخته پیروانی بدور خود جمع کند.

شیخ خواجه علی در زمان حیات خود از تیمور خواسته بود که آنها را ببردگی نبرد، و بهمین جهت تیمور آنها را آزاد ساخته بود^۲ و بهمین سبب این طایفه نسبت بشیوخ صفوی ابراز علاقه می نمودند، و همینکه خبرشورش اسمعیل در ایران باین نواحی رسید، پسر حسن خلیفه **شاه قلی بابا تکلو** با پانزده هزار کس از مریدان صوفی ولایات **تکه** و **قرامان منتشا** در آسیای صغیر، بطرف ایران حرکت کردند، و در ضمن راه، بسیاری از نواحی خاك عثمانی را چپاول نمودند و گرچه خود شاه قلی نیز در این جنگ کشته شد وزیر بزرگ عثمانی **علی پاشا** را که مأمور سرکوبی آنها بود، در نبردی مغلوب ساخت. پس از این پیروزی صوفیان تکلو در **شهریار** نزدیک تهران

۱- عالم آرای عباسی چاپ تهران. ص ۱۰۴. تاریخ زندگانی شاه عباس. فلسفی ص ۱۶۲

۲- میرخواند روضه الصفاح ۸ ص ۵۰. عده ای از مورخان ایرانی ملاقات تیمور با صدرالدین را در کتاب خود ذکر نموده اند: چنانکه نویسنده زیده التواریخ مینویسد پس از شیخ صفی صدرالدین جانشین وی گردید، و شاهان و حکمرانان بخد متش رسیده و ادای احترام می نمودند منجمه امیر تیمور بود. اما بنظر می آید که ملاقات تیمور با صدرالدین صحت نداشته باشد، هیچگونه امیر تیمور پیش از شکست با یزید سلطان عثمانی بتاریخ ۸۰۵ هـ ۱۴۰۲ میلادی به آذربایجان آمد. صدرالدین بدور حیات گفته بود (۱۳۹۲ میلادی). ادوارد برون مجله انجمن همایونی آسیائی ۱۹۲۱ نظری بتاریخ سلسله النسب.

بخدمت اسمعیل رسیدند و در سلک لشکریان وی درآمدند .
 سال ۷۷۳ هـ ۱۳۸۱ م زمانی که عثمانیان توانستند بر حکومت سلجوقیان در
 آناتولی فایق آمده انجا را بتصرف خود درآورند این نواحی نیز جزء متصرفات آنها در
 آمد . تکلوها فراموش نکرده بودند که مهاجمان تازه یعنی عثمانیان در بین جانشینان
 سلجوقیان جزو پست ترین خانواده ها بشمار می رفتند ، به همین سبب آنها برای آزادی
 خود بدور ناجی خود اسمعیل جمع شدند .^۱

روملو (بهارلو)

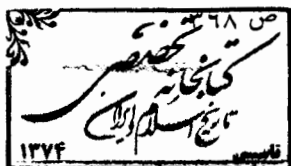
از قدیم ترین قبایلی که بدور خاندان صفوی جمع شدند ، طایفه روملو یا بهارلو
 بودند که از زمان خواجه علی سیاهپوش در جرکه مریدان خاندان صفوی درآمدند
 و از اخلاف اسرائی بودند که تیمور لنگ پس از پیروزی بر عثمانیان همراه خود به
 ایران آورده ، وبخواهش خواجه علی سیاهپوش آنها را آزاد ساخته بود^۲

ذوالقدر

این طایفه از اهالی نواحی کوهستانی آناتولی بودند که در آن یک دولت
 پوشالی واقع بین مصر و دولت عثمانی تشکیل شده بود . گروهی از این قبیله در
 زمانی که شیخ جنید با جمعی از صوفیان وفدائیان خود به دیاربکر نزد حسن بیگ
 (اوزن حسن) آق قویونلو رفت ، بخدمت او گرد آمدند و اخلاف آنها پس از کشته
 شدن شیخ جنید بکمک پسرش شیخ حیدر شتافتند و سپس بخدمت اسمعیل درآمدند^۳

افشار

ایل افشار از طوائف ترکمان بودند ، که پس از حمله مغولها بر ترکستان
 از این سرزمین مهاجرت نموده و در آذربایجان اقامت گزیدند ، و از اخلاف آنها دسته ای



۱ - Toynbee Study of History ج

۲ - ایضاً

۳ - ایضاً ج ۱۰ ص ۳۶۸

بدور خاندان صفوی جمع شدند و با اسمعیل در کشورگشائی همراهی نمودند.^۱

قاجار

طایفه قاجاریه یکی از طوایف ترك بود، که در قرن هفتم هجری زمان حمله چنگیزخان از آسیای مرکزی بطرف باخترانتقال یافته و منسوب است بیکی از سرداران مغول بنام قاجارنویان که در زمان سلطنت غازان خان میزیسته است، و پس از انقراض سلسله ایلخانیان در نواحی ارمنستان و شام مسکن گرفتند و مانند سایر قبایل ترك، بغارتگری و چپاول پرداختند، در زمان امیر تیمور، در یورش هفت ساله وی، این طایفه از شام بسمت خاور آمد، و در حوالی گنجه و ایروان سکونت اختیار کرد بهنگام روی کار آمدن اسمعیل صفوی گروهی از این طایفه باو پیوستند و در جزو صوفیان قزلباش درآمدند^۲

علاوه بر این طوایف هفت گانه بموجب کتاب احسن التواریخ، قبایل دیگری

۱- این طایفه بدو شعبه تقسیم شدند: قاسملو و ارخلویا قرقلو که نادرشاه از خانواده قرقلو بود. طایفه اخیر را شاه اسمعیل از آذربایجان به خراسان کوچ داد و آنان در شمال آن سرزمین در ایبورد تا حدود مرو مستقر شدند تا در برابر مهاجمان ازبک و ترکمانان سد مستحکمی باشند. در زمان صفویه این طایفه در آذربایجان، خمسه، خراسان، کرمان، فارس، مازندران، خوزستان و در اطراف تهران پراکنده شدند. وجه تسمیه این طایفه را از نام اوشاریا اووشار از خانواده چنگیز می دانند، دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسه ص ۱۸۱، ج ۱-۱

۲- در زمان صفویان طایفه قاجار بمقامات عالییه رسیدند و در زمان سلطنت شاه عباس بزرگ این طایفه بسه قسمت شد؛ دسته ای بنواحی مرودر شمال خراسان برای مقابله با ازبکان و ترکمانان منتقل شدند تا سدی در مقابل دشمنان ایران باشند، و عده ای به قرا باغ و شمال رود ارس برای جلوگیری از حملات طوایف لزگی مستقر شدند و آخرین دسته در گرگان سکونت گرفتند.

بنام ورساق^۱ و صوفیه قرا باغ بکمک اسمعیل آمدند: «... چون خاقان سکندرشان (شاه اسمعیل) در ارزنجان نزول اجلال فرمودند از طوایف مریدان و صوفیه هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و روملو و تکلو ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق و صوفیه قرجه داغ بدرگاه جهان پناه جمع شدند ...»^۲

در شروع فرمانروائی اسمعیل طرفداران و فدائیان وی او را تاملتی بنام صوفی میخواندند و بهمین جهت در اروپا شاه صفوی را صوفی بزرگ می‌نامیدند^۳

در ابتدا عناوین قزلباش و صوفی با هم مرادف شد، ولی دیری نگذشت که کلمه قزلباش جانشین صوفی گردید و عنوان صوفی بیشتر بیخانواده‌هائی اطلاق میشد، که در سابقه صوفیگری و فداکاری بخاندان صوفی بر دیگران برتری داشتند و بهمین سبب طوائف روملو، شاملو و قاجار از صوفیان بودند و شاه مرشد کامل نام داشت که بر آنها حکومت می‌کرد، این صوفیان بشاه نزدیک‌تر بودند و فداکاری و جانبازی را کوچکترین مراتب اخلاص می‌شمردند، و در خدمت بشاه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌نمودند؛ چنانچه تاجر و نیزی که نام وی شناخته نیست در این باره چنین گوید:

۱- ورساق - در ولایت قرمان از نواحی آسیای صغیر

۲- احسن التواریخ ص ۴۱. زندگانی شاه‌عباس ص ۱۶۵

۳- عده‌ای از مورخان خارجی، مانند شاردن Chardin و رافائل دوبانس du Mans

Raphaël این نسبت را بشاه صفوی کوچک دانسته‌اند، چون در نظر آنها صوفیان مردمانی فقیر و مست ایمان و مطرود مردم بوده‌اند و شاهان صفوی حاضر بعاریت نام آنها نبوده‌اند، اما نویسندگان ایرانی مانند نویسندگان سلسله‌النسب و مخصوصاً نویسندگان احسن التواریخ صوفیان را بالاخص صوفیان آسیای صغیر را از زبده لشکریان صفویه دانسته است و جانبازی و مردانگی را از خصائل صوفی‌گری شمرده است. باین جهت شاهان صفوی که نه تنها شاه بلکه مرشد آنها بودند باین نام خوانده شده‌اند. زمانی در اروپا صفوی را از سوفس یونانی مشتق دانسته‌اند ولی دن خوان ایران Don juan of persia آن نظریه را رد کرده و بیان داشته است که اسمعیل پس از فتح تبریز لقب صوفی بزرگ ایران را اختیار نموده است

« متابعان این صوفی خاصه لشکریانش او را مانند خدائی می پرستند ، بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ می روند و معتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود در سرتاسر ایران اسم خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسمعیل مذکور می گردد .^۱ » در عالم ارای عباسی چنین مذکور است : « هر چند که از جانب پادشاه ولینعمت بیعنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد کامل گردند ، در راه طلب و منهج قویم اخلاص ، آنرا از نقص خود دانسته موجب تزکیه نفس و پاکیزگی طینت شمارند . . . بهزار گونه آزار و الم صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل نتابند ، تا آلائش آن نقص را بعرق خجالت و زلال ازدیاد خدمت پاک گردانیده خود را آماده توجه و التفات ظاهر و باطن گردانند . .^۲ . » بهر جهت فداکاری و مردانگی از خصایص صوفیگری بوده است . و بهمین سبب اسمعیل توانست با این قلت سن و عده قلیل قزلباش براریکه سلطنت ایران بنشیند .

همینکه اسمعیل توانست سپاهی از فدائیان قزلباش مجهز سازد ، بفکر انتقام از پادشاه شیروان فرخ یسار که سلطان حیدر را بقتل رسانده بود افتاد ، و با سپاهیان خود بطرف شیروان حرکت نموده در کنار رود کر پیرام بیک قراقویونلور را برای کسب خبر به شیروان فرستاد ، وی در برگشت به اسمعیل میرزا گزارش داد که فرخ یسار پادشاه شیروان پس از شنیدن این خبر در جواب گفته است : « که اگر پای درین خاک نهادی بتو همان رسد که به جدو پدرت رسید . »

اسمعیل از این خبر سخت خشمگین شد و از رود کر عبور کرده به شماخی رسید ۹۰۶ هجری ۱۵۰۰ میلادی و فرخ یسار بشنیدن خبر ورود اسمعیل به شماخی

و میگوید صوفی نه بمعنی حکیم و دانشمند است ، چنانکه بعضی مورخان گمان کرده و بغلط آنرا از کلمه سوفس یونانی مشتق دانسته اند ، بلکه صوفی از صوف میاید که در فارسی بمعنی

پشم (یا پنبه) است برون . جلد ۴ ص ۶۱

۱- ادوارد برون تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۱۸

۲- عالم ارای عباسی ، ص ۲۳۵

با بیست هزار سواره و هفت هزار پیاده در حدود دژ گلستان اردو زد. اسمعیل که دارای نیروئی در حدود هفت هزار قزلباش بود^۱ در نزدیکی گلستان عازم نبرد با شاه شیروان شد و رئیس طایفه شاملو را بفرماندهی جناح راست گماشت و رؤسای استاجلو را در جناح چپ مستقر و روسای قبایل تکلو و روملو را بعنوان پیش قراولان منصوب نمود و شخصاً قلب سپاه را بعهدہ گرفت، پس از نبرد سختی که بین طرفین در گرفت بعلت شجاعت اسمعیل که بیش از چهارده سال نداشت، وفدائانش صفویان پیروزی بزرگی بدست آوردند، وعده زیادی از سپاهیان دشمن را بقتل رساندند، خود شروانشاه هم بدست شاه گلدی آقا یکی از همراهان حسین بک^۲ الله دستگیر و کشته شد و سرش را نزد اسمعیل فرستادند. ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م.^۲

بدستور اسمعیل، جسد فرخ یسار سوزانده شد، شاه جوان از سرهای دشمنان خود برجی برپا کرد، و مقابر شاهان شیروان را ویران نمود و استخوانهای خلیل الله پدر فرخ یسار که پدر وی را کشته بود،^۳ از قبر بیرون آورد و آتش زد. باین ترتیب بسطنت شیروان خاتمه داده شد. اسمعیل پس از این پیروزی بریکی از رقبای سرسخت خود، مقادیر زیادی غنیمت بدست آورد و پس از قشلاق در محمود آباد شیروان بتعقیب سلطان ابراهیم پسر فرخ یسار پرداخت.

سلطان ابراهیم پس از قتل پدر، در شهر نو نزدیک بحر خزر پناهنده شده و علم طغیان برافراشته بود، ولی چون نتوانست در مقابل حملات قزلباش ها مقاومت نماید، سوار بر کشتی شده بطرف گیلان فرار کرد. اسمعیل در ضمن باکو را بتصرف درآورد و شهر گلستان را محاصره نمود، ولی چون سپاهیان الوند میرزا رئیس آق قویونلو بوی نزدیک می شد از محاصره شهر دست برداشت.^۴

۱- اسکندر بیگ منشی. عالم آرای عباسی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

۲- ایضاً

۳- تاریخ شاه اسمعیل. نسخه خطی. بریتیش موزئوم

۴- ایضاً

پیروزی درخشان اسمعیل بر فرخ یسار دونتیجه داشت :

یکی نتیجهٔ سیاسی، که از این پس ایرانیان متوجه خاندان صفوی شدند، و منجی خود را در شخصیت برجسته این خاندان می یافتند و باین جهت اسمعیل توانست برعهدهٔ پیروان و طرفداران خود بیافزاید.

دیگر اقتصادی که باغنایمی که اسمعیل پس از تصرف شیروان بدست آورد، توانست سپاه جدید خود را کاملاً مجهز سازد و بتواند با رقیبان خود برای تصرف کشور و ایجاد وحدت ملی، بنبرد بپردازد.

با ورود سپاه الوند میرزا بجنگ اسمعیل پیشرفت سریع پادشاه صفوی متوقف گردید و مجدداً خطر وی را تهدید کرد، اما بعلت کشمکش های خانوادگی آق قویونلوها که آنها را بی نهایت ضعیف ساخته بود، خودالوند میرزا نیز نمی توانست مدتی براریکه سلطنت بنشیند؛ مخصوصاً اینکه با قتل شروانشاه یکی از دوستان و متحدین پرارزش خود را از دست داده بود، بهمین سبب هم بیش از فرستادن سپاه برای جلوگیری از پیشرفت سریع اسمعیل نامه ای مودبانه برای او فرستاد باین مضمون: «خداوند متعال ترا مأمور کشورگشائی کرده است و من هم از عمل تو خیلی خوشنود هستم و بجای مخالفت با تو حاضر باطاعت می باشم، بشرط آنکه تو خود را از خانوادهٔ مابدانی (بعلت روابط خویشاوندی با اوزون حسن) و من هیچگونه نظری ندارم که تو از مخالفان خانوادهات انتقام بگیری، و نه آنکه شیروان را بتصرف آوری، و با آن مخالفتی ندارم، فقط از تو می خواهم که نظری بکشور من نداشته باشی و برگردی، هرگاه اشکالاتی در نظم و آرامش کشور برایت پیش آید، چون از ما هستی از هیچگونه کمکی دریغ نخواهیم داشت. هرآینه تقاضای مرا حمل برضعف حکومت من بدانی با سپاهی بیش از سی هزار برای سرکوبی تو می آیم. من با آغوش باز آنچه که اتفاق خواهد افتاد می پذیرم».

اسمعیل در جواب نامهٔ الوند میرزا چنین نوشت: «بدان که مدت زمانی است که اخلاف خاندان صفوی از مخالفت و مظالم خاندان اوزون حسن رنج برده اند،

معذلتک من گذشته را فراموش می کنم ، چون مأموریتی در پیش دارم که بایستی انجام دهم . این مأموریت برقراری مذهب اجدادم می باشد که برای آن زندگی خود را نثار خواهم کرد . تو اگر علاقه ای بحفظ تاج وتخت خود داری باید صادقانه بمذهب شیعه بگروی ، هرآینه بپذیری در زیر پرچم تو بنبردمی پردازم وترا در پیروزیهای خود سهمیم وشریک می سازم وگرنه انتقام خون پدر را از تو بازستانم ، تو آزادی که راه خود برگزینی . »^۱

الوند میرزا برای سرکوبی اسمعیل در رأس یک سپاه سی هزار نفری حرکت نمود . این امر سبب سده که اسمعیل اجباراً دست از محاصره گلستان برداشته بمقابله با الوند میرزا بشتابد . در ضمن بوی خبر رسید که شاه آق قویونلو برای جلوگیری از پیشرفت وی بمحمد قره چه را مأمور تصرف شیروان وحسن بیگ شکر اوغلی را به قرا باغ وقره چقای بیگ را به اردبیل فرستاده است .

شاه اسمعیل بمحض شنیدن این خبر با پلی از قایق که بر روی رود کر بسته بود از روی رودخانه عبور کرده قره پیری بیگ قاجار را بمقابله حسن بیگ شکر اوغلی فرستاد وشخصاً بطرف قرا باغ حرکت نمود . قره چقای بیگ ومحمد قره چه از ترس اسمعیل بطرف نخبجوان عقب نشینی کردند ، با وجود آن اسمعیل به نخبجوان حمله برد .

الوند میرزا برای سرکوبی اسمعیل ، امیر عثمان موصلی یکی از سرداران خود را با سپاهی بدفع وی فرستاد ، ولی او نتوانست کاری از پیش برد وشکست خورده دستگیر شد ، وبدستور اسمعیل بقتل رسید . خبر شکست وکشته شدن سردار آق قویونلو الوند میرزا را متوحش ساخت و با سپاه خود در شرور نزدیک نخبجوان در کنار رود ارس اردو زد .

اسمعیل با هفت هزار قزلباش بتعقیب او پرداخت وبتاریخ ۹۰۷ ه ۱۰۰۱ م در محل شرور دوسپاه بیکدیگر برخوردند . اسمعیل جناحین لشکر را بسران قزلباش حسین بیگ الله ، خادم خلیفه ، دده بیگ طالش ، محمد بیگ استاجلو ، بایرام بیگ

قهرمانی، عبدی بیگ شاملو، قره‌چه الیاس، الیاس بیگ آیفور اوغلی، قراپیری بیگ قاجار، الیاس بیگ حلواچی اوغلی، ساری علی بیگ تکلو، علی بیگ روملو و دیرسلطان سپرد و خودش در قلب سیاه قرار گرفت و سپس بنبرد پرداخت.

در اثر شهامت و دلیری خود اسمعیل و قزلباش‌ها، با وجود قلت سپاه الوند میرزا نتوانست پایداری نماید و پس از کشته شدن عده زیادی از سپاهیان، ناچار جان خود را از مهلکه نجات داده بطرف ارزنجان گریخت، و مقادیری اسلحه و مهمات جنگی و ذخایر دیگر بدست سپاه قزلباش افتاد^۱

تاج‌گذاری شاه اسمعیل و برقراری مذهب شیعه در ایران

اسمعیل پس از پیروزی درخشان خود در نبرد با الوند میرزا چون در مقابل خود رقیب دیگری ندید بطرف تبریز پایتخت آق‌قویونلوها حرکت نمود، و باشکوه و جلال خاصی وارد این شهر شد و بزرگان شهر از او استقبال شایانی نمودند.

یکی از جهانگردان ونیزی بنام آنژیوللو که در زمان شاه اسمعیل به ایران آمده بود بشرح و رود اسمعیل به تبریز پرداخته چنین مینویسد: «در ۱۴۹۹ در همان سال و شش ماه پس از شروع جنگ صوفی بر تبریز تسلط یافت، با اهمیتی بسیار و قدرتی فراوان نسبت بمخالفان خود رفتار کرده، و بسیاری از مردان، علما و زنان و کودکان را قطعه قطعه کرد، و تمام شهر علامت قزلباش را پذیرفتند، و تاج قزلباش برسر گذاشتند. در این کشت و کشتار بیش از بیست هزار نفر بقتل رسیدند و سپس دستور داد اجساد بسیاری از سران آق‌قویونلو را از قبر بیرون آورده سوزانند»^۲.

اسمعیل پس از ورود به تبریز خود را شاه ایران خواند و تاج‌گذاری نمود و لقب **ابوالمظفر شاه اسمعیل الهادی الوالی** بخود گرفت، بتاريخ ۹۰۷ هـ - ۲۵ - ۱۵۰۱ م

۱- حبیب السیرج ۴ ص ۴-۶۲ چاپ تهران

۲- Angiolello سفرنامه ایتالیاییها در ایران ص ۱۰۵

و نخستین آدینه پس از تاجگذاری بنام ۱۲ امام شیعه خطبه خوانده شد و بنام وی سکه زدند. او چون علاقه فراوانی بخاندان نبوت داشت بدستور وی روی سکه‌ها علامت لا اله الا الله - محمد رسول الله - علی ولی الله ۹۱۶ نقش شده و در طرف دیگر السلطان العادل الكامل الهادی الوالی ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان الصفوی خلدالله تعالی ملکه و سلطانه، و در اطراف آن سکه‌ها هم اساسی چهارده معصوم ضرب شده است.

اسمعیل پس از تاج گذاری تصمیم گرفت که مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور نماید. اما این تصمیم ناگهانی شاه اسمعیل در برقراری مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی کشور، با آنکه خاندان صفوی در ایران نفوذ بسیار داشتند، خیلی متهورانه بود، زیرا ایران رسماً سنی بود، و عناصر شیعه فقط در چند شهر مانند کاشان، قم، ری اکثریت نسبی داشتند. گرچه تبلیغات فرقه اسمعیله و مبلغان خلفای فاطمی مصر از قرن‌ها پیش افکار مردم ایران را متوجه مذهب شیعه نموده بودند، و مخصوصاً در دوره ایلخانیان زمینه مساعدی برای توسعه مذهب شیعه پیدا شد، ولی باندازه‌ای نبود که بدون اشکال بتوان در تمام ایران مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور قرار داد.

باین جهت هم وقتی شاه اسمعیل همراهان خود را از تصمیم خود باخبر ساخت، اضطرابی در آنها ایجاد شد، و حتی بعضی از علمای شیعه تبریز را متوحش نمود و پیش شاه صفوی رفتند و بیان داشتند: سه چهارم جمعیت تبریز را سنیان تشکیل می‌دهند و هیچ زمانی در آداب و رسوم مذهبی اسلام رسماً نامی از شیعه برده نشده است، اگر قاطبه مردم حاضر بقبول آن نشوند اوضاع کشور رو بخواست خواهد گذاشت، و بنیان سلطنت سست خواهد شد « قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی‌اند، و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده و می‌ترسیم که مردم بگویند که پادشاه شیعه نمی‌خواهیم، و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارک در این باب توان کرد. پادشاه در جواب

گفت که « مرا باین کار باز داشته‌اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس باک ندارم ، بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یکک کس را زنده نمی گذارم . »^۱

سپس بدستور شاه اسمعیل شهادت شیعه ، یعنی اشهد ان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل را در اذان و اقامه داخل کردند ، و سه خلیفه غاصب را در کوچه و بازار اهن نمودند : « مقرر شد که کلمه طیبه اشهد ان علیاً ولی الله ، وحی علی خیر العمل بتجویز علمای مذهب امامیه ، برغم سنیان بد گهر داخل اذان نمایند ، و من بعد مؤذنان در خواندن اذان ، و شیعیان در وقت ادای فریضه باین کلمات متبر که تلفظ نمایند ، و بعد از اتمام اذان تبراولعن وطن بر اعداء دین محمدی و تولا برآل او نمایند ، و تبرائیان فرمودند که در کوچه ها و بازارها و محلات میگشته ، لعن وطن برخلفای ثلاث و برسنیان و اعدای حضرات دوازده امام و برقاتلان ایشان مینموده باشند ، و مستمعان بیانگ بلند کلمه « بیش باد و کم مباد . » گفته ، هریک از این معنی تکاهل و تغافل ورزند ، تبرداران و قورچیان بقتل ایشان پردازند ، و همچنان مقرر فرمود که سکه بنام آن حضرت ، که از وفور اخلاص خود را « بنده شاه ولایت می نامیدند بزر نقش کرده اسامی حضرات دوازده امام را بر دور و لاله الا الله و محمد رسول الله ، و علی ولی الله در یکجانب آن نقش نمایند . »^۲

پس از اعلام این تصمیم عکس العمل مهمی از طرف مردم نسبت بتصمیم شاه اسمعیل ابراز نشد ، و فقط عده معدودی بمخالفت برخاستند که بدستور شهریار صفوی بقتل رسیدند . این موضوع نشان می دهد تاچه اندازه ایرانیان نسبت بمذهب سنی بسبب نفرت از مهاجمان عرب و مغول پابند نبودند و بهمین علت هم شاه اسمعیل توانست باسانی مذهب شیعه را مذهب رسم کشور نماید .

۱- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی . ب . م . تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۴۲ . احسن التواریخ

نسخه خطی بریتیش موزئوم لندن

۲- تاریخ جهان آرای عباسی نسخه خطی . کتابخانه ملی . زندگانی شاه عباس فلسفی ج ۱

این سخت گیری وی در برقراری مذهب شیعه برخلاف سیاست صلح جویانه اجدادش سبب گردید با اتکاء باین نیروی جدید سیاست تهاجمی خود را بهتر دنبال کند، چون همین امر موجب شد که پیروان خاندان صفوی دسته دسته از آسیای صغیر و نواحی مختلف ایران بدور منجی خود جمع شوند. حتی خود شاه نیز افرادی برای جمع آوری آنان به متصرفات عثمانیان فرستاد، و در نامه‌ای که شهریار ایران به سلطان بایزید دوم سلطان عثمانی نوشت، از او خواست که بحکام ولایات خود دستور دهد تا مریدان و فدائیان خاندان صفوی که برای زیارت به اردبیل می‌آیند، آزاد گذارند و مانع از حرکت ایشان نگردند.

زمانی که مذهب شیعه بدستور شاه اسمعیل مذهب رسمی کشور گردید، کتب مذهبی مربوط بآئین جدید بی اندازه نایاب بود و این موضوع اشکال فراوانی در اجرای قوانین مذهبی بمیان آورد، تا آنکه قاضی نصرالله زیتونی جلد اول کتاب قواعد الاحکام اسلام از نوشته‌های شیخ جمال الدین بن علی بن المطهر الحلی را مورد استفاده قرار داده و اساس تعالیم شیعه قرار گرفت.^۱

بعد از جلوس براریکه سلطنت، حسین بک الله را بنیابت خود منصوب کرد و شمس الدین لاهیجی که در گذشته در لاهیجان سمت استادی شاه را داشت، بسمت مهرداد سلطنتی، و محمد زکریا را نیز بوزارت خویش گماشت.

۱- ادوارد پرون تاریخ ادبیات ترجمه رشید یاسمی ص ۴۳. رجوع شود بصفحه ۳۷ همین کتاب

شخصیت شاه اسمعیل صفوی

پیش از بررسی روابط مؤسس شاهنشاهی صفوی با رقبایش، بایستی نخست اخلاق روحیات و شخصیت وی را بررسی نمود، تا بتوان بهتر بخدماتی که باعث اعتلاء ایران نموده است، پی برد. در حقیقت قسمت اعظم دوران فعالیت های درخشان سیاسی شاه اسمعیل، و بخت و اقبال او مدیون شخصیت بارز وی بود.

از صفات برجسته او همان استقامت و برد باری در مقابل شدائد، و اراده خلل ناپذیرش در اجرای تصمیمات بود. شجاعت و خشونتش، او را مردی مقتدر جلوه داده بود و در حقیقت وی مخلوطی از شجاعت و حيله، آزادیخواه و بخشنده، موقع شناس در تشویق و تنبیه، و بخشش در مورد لزوم بود. پیش همت بلندش، مال و منال ارزشی نداشت، بطوریکه اغلب خزینة اش تهی بود. بخشش وی موجب شد که غیرصوفیان در زیر لوای او گرد آیند و از این بخشش شاهانه برخوردار شوند. علاقه اش بشکار بی پایان بود.

در احسن التواریخ از وی چنین توصیف شده است: مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم، خراسان، فارس، کرمان و خوزستان بود و بلاد دیاربکر، بلخ و مرو گاهی در قلمرو حکمرانی او در می آمد. در میدان رزم شیری خنجرگذار و در مجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود. احسان وجودش بدرجۀ ای بود که زرناب و ریگ بمقدار در چشمش یکسان مینمود، و پیش همت بلندش ذخیره کان و دفینه دریا برای عطای یگروزه کفایت نمی کرد، و از این جهت خزینة اش غالباً خالی بود. میل مفراطی بشکار داشت، و اغلب به تنهائی شیر نر را از پای در می آورد. منادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر بدهد، صاحب منصبان لشگراسی با زین بوی انعام خواهند داد، و هر کس پلنگی نشان بدهد اسبی بی زین بوی عطا خواهد گشت، شاه خود

یکه سوار بجلو رفته شیر یا پلنگ را شکار می کرد.^۱

پس از فتح بغداد بوی خبر رسید که چندشیر درنده در بیشه ای مخفی و اسباب وحشت ساکنین نواحی مجاور شده اند، با وجود منع سپاهیان تنها با تیروکمان آن ها را صید نمود.^۲

شهریار صفوی مردی جنگی و فرماندهی لایق بود، که قدرت فرماندهی سپاهی بزرگ را داشت، و بخوبی میتوانست جاب اعتماد سربازان خود را بنماید. وی مردی سازمان دهنده و محتاط بود، بطوریکه میتوان گفت که شاه اسمعیل تنها پگ فاتح نبود، بلکه قدرت خلاقه نیز داشت، و برخلاف بسیاری از فاتحین بزرگ که چون نتوانستند بقتوحات خود سر و سامانی دهند کشورشان پس از مرگ آنها از هم پاشیده شد وی توانست سازمانی مرتب و دائم بکشور ایران بدهد، چنانکه پس از وی مدت بیش از دو قرن دوام یافت و میتوان آنرا یکی از درخشنده ترین ادوار تاریخی شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله ایران دانست.

عموماً بهترین شرح حال شاه اسمعیل از طرف جهانگردان اروپائی که در زمان سلطنت وی به ایران آمده اند ذکر شده است، گر چه ایرانیان بتوصیف احوال وی نیز پرداخته اند. شرحی در باره صفات و روحیات شهریار صفوی در تاریخ روضة الصفا ذکر شده است باین مضمون:

« فی الحقیقه آن پادشاه نادره روزگار و اعجوبه لیل و نهار بوده اولاً در آن حدائت سن و صغر، بی معین و یاور خروج کرده علم جهانگیری برافراخت، و چندین پادشاه عظیم را برانداخت. در معارك بنفس نفیس مبارزت کردی، و در او امر باستبداد رأی مبادرت ورزیدی. در همت چنان بود که هر چه از خراج بلاد بحضرتش آورندی در همان مجلس بخشیدی، و دیناری بخزینة هزینه نکردی، نه خرج یگروزه اندوختی و نه جامه یکماهه دوختی. در عین صلابت رقیق، و در نهایت سہابت شفیق بود،

۱- تاریخ ادبیات ایران. ترجمه رشیدیاسمی ج ۴. ص ۹۴

۲- احسن التواریخ نسخه خطی. کتابخانه ملی پاریس

و پروردگان خود را بسخن دشمنان خوار نکردی، وامرای بزرگ را بظلم برخردان اقتدار ندادی. بارها بارهای زربخواهش بخانه محتاجان فرستادی، و ناخواسته بفقیران خواسته دادی. نوبتی جلالش بر ایوان کیوان پنج نوبت نواختی، و روزبان سطوتش زهره مریخ گداختی. در مدت عمرش که سی و هشت سال بود بیست و چهار سال بجهانستانی، و ملک داری گذرانید، و از حد دیار بکر تا کنار جیحون طولاً و از باب الابواب دربند الی ساحل عمان عرضاً مسخر ساخت، و خاندان چند سلطان بزرگ برانداخت. در بزم پرویز و بهرام بود، و در رزم رستم و سام، عجبر آنکه در آن عهد عموم اهالی ایران بر مذهب اهل سنت، و جماعت بودند و زمره شیعه ائمه عشریه در عین ذلت و قلت تقیه مینمودند. وی بضرب شمشیر مروج مذهب جعفری شد، و رونق بطریقت اثناعشری داد. از سقرلات سرخ و تاج‌های دوازده ترك دوختن فرمود.... و یگماهی راه رعب او در دل اعادی افتادی، و صرصر حشمتش خاک وجود مخالفین برباد دادی. عموم علما او را مؤید من عندالله خوانند، و کافه عرفا او را مرشد کامل دانند اگر در جنگ چالدران شکست نیافتی عامه لشکریانش در مرتبه او غلو کردند و در حق او بشیوه غلات گفتگو نمودندی. او را بردین و ملت اهل تشیع حقوق احیا است، و در میان سلاطین اقالیم رتبه اعلی «ذلک فضل الله یوتیه من یشاء»^۱

اما شرحی که سیاهان اروپائی زمان شاه اسمعیل از جمال و صفات و روحیات اخلاقی او داده‌اند از نوشته‌های مورخان ایرانی روشن‌تر و واضح‌تر است. بنا بر قول کاترینوزنو^۲ ایتالیائی شاه اسمعیل در سیزده سالگی که شروع ببرقراری امنیت در کشور نمود سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت. در چشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و امرانه مخفی بود، که در کمال وضوح میگفت این شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت. صفات روحی او با جمال جسمانی‌اش متباین نبود، زیرا که هوشی

۱- میرخواند روضة الصفا ج ۸ ص ۴۲

۲- Caterino Zeno

سرشار، ونظری چنان بلند داشت، که در این سن باور کردنی نیست قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیک از معاصرین نداشتند^۱ آنژیوللو^۲ در باره وی چنین مینویسد: «صاحب جمال و اخلاق و اطوار دلپسند» بود.

«این صوفی زیبا و خوش روی و بسیار دلپذیر است. خیلی بلند نیست، ولی اندامی خوش ترکیب دارد. سبک پیکره خوش اندام و فربه و میان کتفهایش فراخ، و مویش مایل بسرخ است. از ریش و سبیل فقط سبیل را گذاشته، و دست چپ را بجای راست بکار می اندازد. مانند خروس جنگی بی باک، و ویش از هر یک از امرای خود نیرومند است. در مسابقه تیراندازی از ده سیب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد. هنگامیکه بمشق مشغول است، آلات طرب می نوازند، و ستایش او را میسرایند.» «اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگ میروند، باین آرزو که در راه پیر خود شهید شوند. وقتی که من در تبریز بودم شنیدم که شاه از این پرستش متغیر است و مایل نیست او را خدا خطاب کنند. در جای دیگر شاه اسمعیل را در سن سی و یک سالگی چنین توصیف می کند: «بسیار زیبا و صاحب وقار و میانه بالاست. صورتی دلپسند و پیکری محکم شانه هائی کم پهنا دارد ریش را می تراشد و سبیل را میگذارد. ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمی آید. مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است. بدست چپ کار میکند و از تمام امرای خود قوی تر است ...».

شهریار ایران باشعرا دوستی داشت و خود شعری سرود، گرچه بیشتر اشعارش بترکی است و **خطائی** تخلص کردی، اما برای بیان احساسات عشقی خویش، غزلیات لطیفی سروده و برای تهییج پیروان خود اشعار حماسی میگفت، و حتی بسطان سلیم ابیات عربی نگاشتی:

نحن اناس قد عذا طبعنا حب علی بن ابیطالب

۱- سفرنامه سیاحان ایتالیائی در ایران ص ۸ - ۶۴

Giovan Maria Angiollelo-۲

عیننا الناس علی حبه فلعمنة الله علی العائب

اشعار فارسی او جالب توجه بود، ولی مسلماً اشعار ترکی وی مهمترین آثار شعری او بشمار می‌رفت، چون با این اشعار بود، که مریدان وفدائیان خود را که از آسیای صغیر و شام و عراق بدور وی گرد آمده بود، تهییج و ترغیب مینمود، و نفوذ معنوی خود را در روح آنان جای‌گزین می‌ساخت. وی دارای دیوانی بود که بعداً به‌چاپ رسید^۱. در این دیوان اشعاری در مدح پیغمبر و حضرت علی و سایر امامان وجود دارد.^۲

اما با تمام این محاسن که ذکر شد، شاه اسمعیل دارای مفاسد اخلاقی نیز بود و سراسر زندگانی وی پر از فسق و فجور و بیگساری است، و یکی از مهمترین علل مرگ غیر عادی‌اش، در سن سی و هشت سالگی، در اثر زندگی فاسد وی بود که در تمام دوران فعالیت سیاسیش هوید است.

۱- در سال ۱۹۴۶ کتابی بنام: «دیوان خطائی» زندگی ادبی شاه اسمعیل صفوی و اشعار حجازی او بقلم سعدالدین نزهت ارگون در استانبول بطبع رسید. سپس تورخان گنج‌های استار زبان و ادبیات ترکی در دانشگاه ناپل و استاد فارسی زبانهای شرقی در دانشگاه لندن دیوان شاه اسمعیل خطائی را تصحیح کرد و به‌چاپ رساند. راهنمای کتاب. دیوان شاه اسمعیل خطائی بقلم عباس زریاب خوئی سال سوم شماره ۴

۲- در کتاب سلسله‌النسب صفویه اشعار ترکی شاه اسمعیل در مدح ائمه معصومین دیده میشود. ص ۶۹-۷۲

نمونه‌ای از اشعار ترکی

منم بوتنده کی جانم علیدر	منم هم دین و ایمانم علی در
شاه ایکی جهاننکک افضلی در	الله نکک ای اوننکک الی در
اول سوز که زسانه هیکلیدر	الله و محمد و علیدر
علیدر ظاهر و با طنده پیدا	چیخ میس گوهری از قعر دریا
خطائی در غلام آل حیدر	مرید و چاکر و لالای قنبر

فعالیت‌های سیاسی شاه اسمعیل

برقراری امنیت در داخل کشور

واستقرار حکومت مرکزی

تاریخ ۹۱۷ هجری ۱۵۱۱ میلادی تاریخی است که دوران کوتاه فعالیت سیاسی شاه اسمعیل را بدو قسمت می‌کند. این تاریخ شروع دوران رقابت‌های سیاسی ایران با کشور بزرگ تازه تأسیس عثمانی، و شروع برقراری روابط دوستی و سیاسی با کشورهای بیگانه می‌باشد.

فاصله‌ای که تاج گذاری نخستین شهریار صفوی را تاجنگ چالدران با دولت عثمانی فرا می‌گیرد شامل دوران پیروزیهای درخشان شاه اسمعیل بر رقبای دیرین وی در ایران است؛ یعنی کوششی است که پادشاه صفوی در راه برقراری وحدت سیاسی و مذهبی ایران در اثر ایجاد امنیت در سراسر کشور بکار برده است.

در زمانیکه شاه اسمعیل پس از سرکوبی رقبای خود، مخصوصاً خاندان آق‌قویونلو بفرایند ایجاد وحدت سیاسی ایران افتاد زمینه کاملاً مساعد بود؛ زیرا معمولاً پس از یک دوران طولانی هرج و مرج و کشمکش‌های داخلی، و خونریزی پی در پی در کشور، و مخصوصاً تهاجمات بیگانگان مانند مغول‌ها، ملت ایران نیاز بیک امنیت و آرامش طولانی داشت، و طبقه اشرافی و مالکان که همیشه با برقراری یک حکومت مقتدر مرکزی مخالفت داشتند، و هیچ هنگام زیر بار فرمانروائی شاهان نمی‌رفتند، و نسبتاً استقلال داخلی داشتند، بعزت کشمکش‌های طولانی، و زرد و خوردهای داخلی در قرن دهم هجری پانزدهم میلادی ضعیف شده بودند، و دیگر نمی‌توانستند مانند گذشته در مقابل قدرت مرکزی، که متکی بپشتیبانی ملت

بود مقاومت کنند. باین جهت شاه اسمعیل باسانی توانست سیاست کشورگشایی خود را دنبال کند، و بررقیبان سرسخت خود، و حکومت‌های محلی که استقلال داخلی داشتند پیروزیهای درخشانی بدست آورد، و در تمام مراحل نبرد و تجاوزاتش بمخالفت جدی و خطرناک رقبای خود برنخورد.

برقراری امنیت در شمال و جنوب ایران

در تاریخی که شاه اسمعیل صفوی پس از تاج گذاری، و قلع و قمع طایفه آق‌قویونلو ب فکر برقراری امنیت در کشور و تقویت حکومت مرکزی افتاد هیچگونه وحدت سیاسی در کشور موجود نبود، و ایران بصورت ملوک الطوائفی اداره میشد. در حقیقت دوازده حکومت خود مختار داخلی ایران را تجزیه کرده بود، که هر کدام قسمتی از این کشور را تحت سلطه خویش داشتند، و بر آن حکومت می کردند.

این حکومت‌ها عبارت بودند:

شاه اسمعیل صفوی در آذربایجان.

۲- سلطان مراد آق‌قویونلو که قسمت اعظم عراق عجم را در تصرف داشت.

۳- مراد بیگ بایندر در یزد.

۴- رئیس محمد کره در ابرقو.

۵- حسین کیای چلاوی در سمنان، خوار، فیروزکوه.

۶- باریک بیگ پرناک در عراق عرب.

۷- کاظم بیگ بن جهانگیر بیگ بن علی بیگ در دیاربکر.

۸- سلطان حسین میرزا شاهزاده تیموری در خراسان.

۹- امیر ذوالفنون در قندهار.

۱۰- بدیع الزمان تیموری در بلخ.

۱۱- ابو الفتح بایندر در کرمان.

۱۲- قاضی محمد کاشانی و جلال‌الدین مسعود در کاشان.^۱

بیشتر این حکومت‌ها اهمیتی نداشتند، و هیچ‌یک در راه فتوحات شاه اسمعیل از خود مقاومتی نشان ندادند. بزرگ‌ترین وسخت‌ترین تلاش شاه اسمعیل مقابله با آق‌قویونلوها بود، که مخفیانه از طرف سلطان عثمانی پشتیبانی می‌شدند چه سلطان عثمانی که در سرخلاف می‌پروراند، کوشش داشت تا ایران را جزء قلمرو فرمانروائی خود نماید، و شخصاً مخالف با بسط نفوذ شاه اسمعیل بود، مخصوصاً آنکه برخلاف تمایل دولت عثمانی، برقراری شیعه در ایران سدی در مقابل تمایلات جاه طلبانه و کشور گشائی امپراطور عثمانی بود.

شاه اسمعیل نخست بفکر برانداختن حکومت بیکانگان در ایران افتاد، و کوشش خود را در برانداختن حکومت آق‌قویونلو بکاربرد، همان طوریکه ذکر شد دشمن سرسخت وی الوند میرزا بود که ادعای سلطنت می‌نمود. وی پس از شکست خود از شاه صفوی در ۹۰۵ هـ ۱۵۰۰ م کوشش کرد تا سپاهی برای مقابله مجدد با شاه ایران تهیه نماید.

باین جهت پس از تهیه سپاهی لازم در زمانی که شاه اسمعیل در ارزنجان بود، به تبریز پایتخت وی حمله برد، و آنجا را غارت نمود، ولی همینکه شنید شاه اسمعیل بطرف تبریز در حرکت است، چون تاب مقاومت نداشت بطرف همدان فرار کرد، و سپس از آنجا رو به بغداد گذاشت، اما در این محل نیز بعزت مخالفت قاسم بیک پرنالک نتوانست در آنجا بماند و بطرف دیاربکر رفت تا بخانواده خود بپیوندد، وی تا پایان عمر در دیاربکر حکومت کرد و بتاریخ ۹۱۰ هـ ۱۵۰۴ م فوت نمود. پس از مرگ الوند میرزا تنها باقیمانده خاندان آق‌قویونلو که ادعای تاج و تخت داشت سلطان مراد بود، که پس از تقسیم کشور بین او و الوند میرزا بر فارس و عراق حکومت می‌کرد.

شاه اسمعیل نخست با وی از در دوستی درآمد، ولی سلطان مراد که متکی بکمک و حمایت عثمانیان بود، که با و وعده کمک نظامی داده بودند، پیشنهاد

دوستی شاه صفوی را رد کرد و چون از قدرت روز افزون شاه اسمعیل با اطلاع شد با سپاهی بیش از هفتاد هزار نفر و **مقداری عراده توپ** در اواخر زمستان سال ۹۰۸ هـ ۱۵۰۳ م برای جلوگیری از پیشروی شاه اسمعیل بطرف تهران حرکت نمود.^۱ شاه صفوی با آرتشی در حدود دوازده هزار نفر بطرف **همدان** رهسپار شد و در نزدیک همدان با رقیب خود روبرو گردید و با وجود قلت نفرات، در اثر جان فشانی قزلباش ها، وشجاعت بی باکانه خود شاه توانست بر سلطان مراد پیروز گردد، و او را وادار بفرار نماید.

سلطان مراد که از این نبرد نتیجه ای نبرده بود بطرف شیراز فرار کرد تا سپاهی مجهز سازد و مجدداً بمقابله بارقیب خود بپردازد، اما شاه اسمعیل که می دانست اگر وی به شیراز برسد نقشه خود را عملی خواهد ساخت، بجای رفتن به آذربایجان بطرف اصفهان حرکت کرد و از آنجا رهسپار شیراز شد. سلطان مراد چون نتوانست سپاهی تهیه نماید مأیوسانه بطرف **شوشتر** گریخت.^۲

ورود شاه اسمعیل به شیراز خیلی باشکوه بود. شهریار صفوی در این شهر پس از سرکوبی دشمنان خود مذهب شیعه را رواج داد و تمام مخالفان با آئین جدید را قتل عام نمود. روش وی در برقراری شیعه در شهرهای متصرفی خود بهترین وسیله برای ارباب مخالفان خود بود، چون از این پس دیگر نتوانستند باشاه ایران از در مخالفت در آیند.

در زمانی که شهریار صفوی در شیراز بود **محمد کره حاکم ابرقو** اطاعت خود را نسبت بوی ابراز داشت ویدستور شاه در حکومت ابرقو باقی ماند. در ضمن **جان محمد** از طایفه **استاجلو** ملقب به **خان سلطان** را که از امرای بزرگ دربار بود با ششصد سوار مأمور فتح کرمان نمود.

۱- تاریخ شاه اسمعیل. نسخه خطی. ب. م.

۲- اسکندربیک منشی عالم آرای عباسی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

در این موقع چون **ابوالفتح بیکک** **بایندری** برادر زاده **حاجی بیکک** **بایندری** ، در اثر سانحه‌ای بقتل رسیده بود **محمود بیکک** **پرناک** بر آن دیار حکومت می‌کرد ، وی بمحض شنیدن خبر ورود خان استاجلو ، به خراسان نزد سلطان حسین بایقرا فرار کرد و قزلباش‌ها بدون هیچگونه مقاومتی از طرف اهالی وارد شهر شدند .

شاه اسمعیل پس از برقراری امنیت در **فارس** ، حکومت آنجا را بدست **الیاس بیکک ذوالقدر** سپرد ، و شخصاً بطرف **عراق** حرکت نمود . پس از ورود بشهر **کاشان** پناهگاه شیعیان ، مردم از او با وجد و سرور بسیار پذیرائی نمودند و شاه در **فین** ، بار عالم داد ، سپس بطرف **قم** شهر مقدس رفت و در آنجا باستقبال گرم اهالی روبرو شد ۹۰۳۵۰۳ و زمستان را در این شهر بسر برد .

در هنگامیکه در **قم** بسر می‌برد خبر رسید که **الیاس بیکک ایغور اوغلو** حاکم تبریز ، که از برجسته‌ترین و پرازش‌ترین سرداران شاه اسمعیل بود و مأموریت داشت از پیشروی حسین کیای چلاوی حاکم مازندران جلوگیری کند ، در اثر حیلۀ ناجوانمردانه حسین کیا بقتل رسیده است ، و وی توانسته است نواحی **رستم دار** ، **فیروز کوه** ، **گل خندان** ، **ورامین** و **سمنان** را بتصرفات اجدادی خود ملحق سازد ، علاوه بر آن بسرداران ترکمان که از عراق به این سرزمین آمده بودند پناه داده و حاضر بتسلیم آنها بشاه اسمعیل نشده بود .

شاه صفوی بمحض شنیدن این خبر با سپاه قزلباش بمتصرفات وی حمله نمود و در اوایل سال ۹۱۰ هـ ۱۵۰۴ م مازندران را متصرف شد ، و پس از نبرد سختی با **کیا اشرف** حاکم **دژگل خندان** آنجا را متصرف شد و با خاک یکسان نمود ، و

۱- حسین کیا حاکم **فیروز کوه** و **دماوند** ، **خار** ، **ورامین** و **سمنان** که قدرت آق قویونلو را ضعیف دیده حکومتی خود مختار تشکیل داد و چون **الیاس بیکک** را که مأمور سرکوبی وی بودند نتوانست شکست دهد باتدبیر و نیرنگ رسولانی پیش وی فرستاد و صحبت از صلح و صفا نمود و همینکه اعتماد او را بخود جلب کرد نزد خود خواند و بقتل رساند .
حمید السیر ج ۴ ص ۴۷۵ .

محافظینش را قتل عام کرد و بطرف فیروزکوه حرکت نمود .

پشنیدن خبر هجوم شاه اسمعیل به مازندران حسین کیا از وحشت به دژاستا پناهنده شد و حفاظت دژ فیروزکوه را به کیا علی یکی از سرداران خود سپرد . شاه اسمعیل نخست دژ فیروزکوه را محاصره کرد ، سپس از ده روز زد و خورد علی کیا تسلیم شد ، و بدستور شاه عده زیادی از نگهبانان بقتل رسیدند و دژ را خراب نمود سپس بطرف دژ استا حرکت کرد و بمحاصره آن پرداخت ، اما چون محاصره طولانی شد و دژ تسلیم نگردید ، بدستور شاه صفوی آب رودخانه حبله را بطرف شهر برگرداندند در نتیجه مدافعان دژ تسلیم شدند ، و حسین کیا دستگیر گردید ، و در قفسی آهنین که خود برای اسیران جنگی ساخته بود محبوس شد . عده زیادی بدستور شاه بقتل رسیدند و دژ با خاک یکسان گردید . جسد حسین کیا پس از مرگش با قفس به اصفهان برده شد و در میدان شهر آن را آتش زدند .^۱

شاه اسمعیل پس از این پیروزی در دشتهای اطراف این ناحیه بشکار پرداخت . در همین اوقات حاکم خراسان محمد حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا . حکمرانان مازندران نظام الدین عبدالکریم و آقا رستم ، و برادر کسار کیا میرزا علی کسار کیا سلطان حکمران لاهیجان ، برای عرض تبریک از این پیروزی درخشان به پیشگاه ملوکانه بار یافتند .

باز بین رفتن حسین کیای چلاوی تمام شمال و جنوب ایران فتح و امن گردید ، بجز ناحیه کوچک ابرقو که حاکم آنجا محمد کره از هرج و مرج و گرفتاری شاه اسمعیل استفاده کرده با چهار هزار سوار به یزد حمله برد و احمد بیگ ساروئی حاکم آنجا را که بجای شعیب آقا جانشین مراد بیگ بایندر ، و پس از کشتن او بر

۱- Raphael du Mans ; Etat De la Perse en 1660 . P272

یزد حکومت می‌نمود بقتل رساند.^۱ شاه اسمعیل با شنیدن این خبر بدون فوت وقت در اوایل سال ۹۱۰ ه. ۱۵۰۴ م از طریق اصفهان رهسپار یزد شد و آنجا را متصرف گردید و بدستوری بسیاری از اهالی شهر را سر بریدند، ولی محمد قره با عده‌ای مدت یک ماه در یکی از استحکامات شهر از خود دفاع نمود، اما عاقبت نتوانست مقاومت نماید و تسلیم شد.

بدستور شهریار صفوی او را در قفسی آهنین که در آن حسین کیای چلاوی زندانی شده بود محبوس و درمیدان اصفهان او را آتش زدند، سپس چون درمیش غیبی پسر عموی محمد کره که در غیبت او برابر قو حکومت می‌کرد علم طغیان برافراشته بود؛ به ابرقو حمله برده و پس از نبرد مختصری آنجا را نیز به تصرف درآورد.

در زمانی که شهریار صفوی یزد را محاصره کرده بود کمال الدین صدر فرستاده سلطان حسین میرزا حاکم خراسان برای عرض تبریک به یزد آمد، ولی مورد ملامت شاه اسمعیل واقع نشد، و نامه سلطان حسین مورد پسند شاه قرار نگرفت و موجب خشم وی گردید، لذا بطرف خراسان برای گوشمالی سلطان حسین حرکت نموده در بین راه به طبس وارد شد. در این شهر چون پذیرائی شایانی از شهریار صفوی نشد عده زیادی از اهالی آنجا را بکشت. در این وقت سلطان حسین شخصاً خدمت شاه رسید و مقدار زیادی تحف و هدا یا تقدیم داشت و از شاه معذرت خواست و مورد عفو قرار گرفت. سپس حسین بیگانه را مجدداً به حکومت یزد منصوب نمود و خود رهسپار اصفهان گردید.

۱- پس از آن که مراد بیگ بایندر از شاه اسمعیل خواست که بجای او حکمران جدیدی به یزد بفرستد حسین بیگ الله مامور اداره آن باد شد، اما او نپذیرفته و بجای خود شعیب آقا را تعیین نمود و خود در رکاب شهریاری باقی ماند، و شعیب آقا سلطان احمد بیگ ساروئی را معاون خود قرارداد و رتق و فتق اسور را بدست او سپرد. زمانی که شاه اسمعیل در فیروزکوه سرگرم جنگ با حسین کیای چلاوی بود سلطان احمد بیگ از موقع استفاده کرده شعیب آقا را بقتل رسانید و یزد را متصرف گردید.

شاه اسمعیل همینکه رقبای خود را سرکوب نمود ، امنیت را در سراسر کشور برقرار ساخت ، برای استراحت زمستان را به اصفهان آمد .

زمستان سال ۹۱۰ هـ - ۱۵۰۴ را در این شهر بسربرد . سپس بجانب تبریز پایتخت خود حرکت نمود و پس از توقف کوتاهی در همدان وارد پایتخت گردید .

در همین زمان سفیر بایزید دوم محمد چاوشی بالابان باتحف و هدایای فراوان برای تهنیت و تبریک از پیروزی های درخشان شاه اسمعیل بخدمت شاه رسید و او را بفتح عراق ، وفارس تهنیت گفت . بدستور شاه از سفیر عثمانی پذیرائی شایانی شد و نماینده عثمانی پس از گفتن تهنیت از طرف سلطان عثمانی درخواست برقراری روابط دوستانه بین دو کشور را نمود . شاه اسمعیل سفیر دربار عثمانی را باتحف زیادی از قبیل چند رأس اسب از نژاد اصیل تازی ، و وسایل تجمل گرانبها بکشور خویش برگرداند .

شاه اسمعیل همینکه از شر دشمنان خود آسوده گشت ، و توانست امنیت را برقرار نماید بفکر تصرف سرزمینهای وسیعی از خاک ایران را که در اثر ضعف و ناتوانی خاندان آق قویونلو ، و هرج و مرج داخلی از دست رفته بود ، افتاد و باین نواحی لشکر کشی نمود .

برقراری امنیت در نواحی باختری ایران

در زمانیکه شاه اسمعیل مشغول برقراری امنیت در داخل کشور ایران بود و در نواحی شمالی و جنوبی ایران بسرکوبی مخالفان و برهم زدن حکومت‌های محلی همت گماشته بود، شورش بزرگی از طرف **کردهای یزیدی**^۱ برضد او برپا شد.

شاه در اوایل ۹۱۳ هـ - ۱۰۶۰ م برای سرکوبی **شیرصارم**^۲ سردسته شورشیان و یایان کرد حرکت نمود، و باتفاق چندتن از فرماندهان از جمله **بایرام بیگ قهرمانی** خادم بیگ خلیفه به اردودگاه شیرصارم در **سورلوک** حمله برد و پس از نبرد خونینی شیرصارم دستگیر شد و زندانی گردید و زندانیان کرد شکنجه و بقتل رسیدند.

شاه پس از خواباندن غائله ب فکر توسعه مرزهای خود از طرف باختر افتاد، تا از این راه بهمان مرزهای گذشته ایران را که در زمان جدش اوزون حسن بود برسد این نواحی عبارت بود از **آذربایجان، عراق عجم، عراق عرب، کرمان، فارس، دیار بکر، کردستان، ارمنستان** که جزو قلمرو حکومت اوزون حسن بود، که پس از مرگ وی بعزت اختلافات خاندان آق قویونلو از دست آنها خارج شده بود.^۳

۱- این طوایف در نواحی موصل در عراق باختری، سوریه در ناحیه شیخان بسر می بردند و دارای مذهب بخصوصی بودند. دائرة المعارف اسلامی ج ۴. تاجر گمنام ایتالیائی در سفرنامه خود چنین مینویسد: «کردها کلیه از تمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ ترند زیرا که هر چند عموم ایرانیان بمذهب جدید (صوفالوین) صوفیه درآمده اند، کردها بآن عقیده نگرویده اند، و اگر کلاه سرخ بر سر نهاده اند در قلبشان تنفر و کینه آنها پنهان است.» سفرنامه سیاحان ایتالیائی ص ۱۰۷. برون تاریخ ادبیات ج ۴ ص ۴۹.

۲- شیرصارم در کتاب های عالم آرای عباسی و حبیب السیر و روضة الصفا ص ۴۹ آمده است.

۳- مینورسکی ایران در قرن پانزدهم مقالات مینورسکی چاپ دانشگاه.

همان‌طور که ذکر شد سلطان مراد پس از شکست از شاه اسمعیل در شوشتر، این شهر را ترک نمود و بطرف بغداد رفت و سپس از آنجا به دیار بکر آمد، تا سپاهی برای مقابله با شاه ایران تهیه نماید، و در ضمن از **علاءالدوله ذوالقدر**^۱ که تشکیل یک حکومت خودمختار در کوه‌های جنوب شرقی **آناتولی** داده بود کمک بخواهد. **علاءالدوله** پسر **ناصرالدین محمد** ذوالقدر بود که بر قسمتی از نواحی شرقی آسیای صغیر، و حوضه‌ی علیای رود فرات در ولایات **مرعش**، **الهیستان**، **خرپوت**، **آمد** و **اورفه** حکومت می‌کرد، و اغلب این ولایات مانند اورفه و حصن کیفا جزو قلمرو فرمانروائی شاه اسمعیل بود که ذوالقدر غارت نموده و حتی خرپوت را متصرف شده و حکومت آنرا پیسرش واگذار کرده بود^۲.

هنگامیکه سلطان مراد از ذوالقدر کمک خواست، وی بهترین موقع را برای اشغال دیار بکر دید، باین جهت دختر خود را بعقد سلطان مراد درآورد، و در رأس سپاهی مرکب از نظامیان سلطان مراد، و سپاهیان خودش به دیار بکر حمله برد^۳. شاه اسمعیل اختلافات دیگری با **علاءالدوله** ذوالقدر داشت؛ یعنی در زمانی که شاه صفوی تاج‌گذاری می‌کرد سفیری نزد ذوالقدر فرستاد تا از دختر وی برای خود خواستگاری کند، و **علاءالدوله** حاضر باین مزاجت نگردید. در ضمن شاه اسمعیل سعی کرده بود مذهب شیعه را در آن سرزمین رواج دهد، ولی بمخالفت وی برخورد کرده بود.

این اختلافات دیرین باعث شد که شاه اسمعیل برای گرفتن انتقام از وی، و تصرف مجدد ایالات از دست رفته بسوی دیار بکر حرکت کند، ولی **علاءالدوله** ذوالقدر که خواه بسبب خطری که از طرف عثمانیان او را تهدید می‌کرد، و یا آنکه

۱- پسر ناصرالدین محمد ذوالقدر بود که با مرگ وی بحکمرانی خاندان ذوالقدر که

از ۷۴۰ هجری شروع شده بود خاتمه داده شد.

۲- Mario Angioello سفرنامه سیاحان ونیزی در ایران ص ۱۰۸

۳- برون. تاریخ ادبیات ج ۴ ص ۵۸. زندگانی شاه عباس. ص ۱۶۳

خود را درمقابل قزلباشها ضعیف می‌دید ، سفیری نزد شهریار ایران فرستاد ، و از او خواست که روابط دوستی دیرین را که سالیان دراز بین خاندان آق قویونلو ، و وی برقرار بود تجدید نماید .

پادشاه ایران در ازای قبول این درخواست از او خواست که بمذهب شیعه بگردد ، و باو چنین نوشت : «درصورت پذیرفتن مذهب شیعه وی حکومت دیار بکر را باو واگذار میکند ، و اگر مذهب شیعه را درسرمینهای تصرفی خود رواج دهد ، نه تنها نسبت بآن سرمینها نظری نخواهد داشت ، بلکه هیچگونه خصومت و نزاعی بین آن دو درگیر نخواهد شد .^۱»

چون علاءالدوله ذوالقدر حاضر بقبول پیشنهاد های شاه اسمعیل نگردید . وی باهفتاد هزار سپاهی برای تصرف دیاربکر حرکت نمود و پس از چهارروز توقف در ارزنجان بطرف سرمینهای ذوالقدر پیش روی کرد ، و برای آنکه موجب وحشت عثمانیان و مصریان مجاور ذوالقدر نگردد ، دو سفیر بدربار آن دوکشور فرستاد . **قلی بیگ** را به **قسطنطنیه** پایتخت امپراطوری عثمانی ، و **ذکریا بیگ** را نزد سلطان قاهره ، و بآنها اطمینان داد که در دوستی بین آنها هیچگونه خللی وارد نخواهد شد و قرارداد دوستی طرفین را محترم می‌شمارد .^۲

خبر رسیدن شاه اسمعیل به ارزنجان در ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م علاءالدوله را مجبور ساخت که بدره **البستان** بگریزد ، ولی همینکه شنید که شاه ازطرف **قیصریه** عازم مرز **عثمانی** است دژ **البستان** را ترک کرد و بکوهستان **دورنا** گریخت . شاه اسمعیل در **البستان** باقی ماند و سپاهیان ذوالقدر ناچار تسلیم شدند ، ولی پس از سه روز شبانه از دژ گریختند ، و شاه صفوی **حسین بیگ** را بنعقیب آنها فرستاد ، ولی **قاسم بیگ بن علاءالدوله** وی را غافلگیر کرد و شکست داد .^۳

۱- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی ب- م

۲- Angiolello سفرنامه سیاحان ونیزی . ص ۷۰۸ .

۳- حبیب السیر ج ۴ ص ۸۶ - ۹۰

پس از این شکست شاه اسمعیل شخصاً رهسپار دیار بکر شد ، در این موقع **امیر بیک موصلی** که برای احترام نزد شاه ایران آمده بود مورد تفقد قرار گرفت ، و بسمت مهرداد سلطنتی منصوب گردید . شاه صفوی پس از اشغال دژ خرپوت دژهای دیگر را متصرف شد و مردم آنها را خراج گذار نمود .

پس از گرفتن دیار بکر شاه اسمعیل **محمد بیک استاجلو** برادر زن خود را بفرمانروائی این ناحیه برگزید و بلقب **خان مفتخر** نمود . دورقیب شاه اسمعیل **علاء الدوله** و سلطان مراد در مقابل حملات برق آسای شاه اسمعیل تاب مقاومت نیاورده فرار کردند . سلطان مراد نزد **سلطان سلیم** اول سلطان عثمانی گریخت . و کمی بعد در یکی از شورشهایی که در آن سرزمین اتفاق افتاد بقتل رسید .^۱ باین ترتیب با مرگ سلطان مراد آق قویونلو بسلطنت آنها در ایران خاتمه داده شد و شاه صفوی ازدست یکی از رقبای خطرناک خود آسوده گشت .

شاه پس از این پیروزی بطرف خوی حرکت نمود ، و زمستان را در این شهر بسربرد ۹۱۳ هـ - ۸۰۷-۱۵ ، ولی زمانیکه شاه باستراحت مشغول بود **علاء الدوله** ذوالقدر پسر خود **قاسم بیک** را که بعلت شجاعتش لقب **ساروقیلان** گرفته بود برای سرکوبی محمدخان استاجلو و تصرف دیار بکر ، با سپاهی بآن ناحیه اعزام داشت ، وای محمد خان استاجلو با ارتش کوچک خود بوی حمله برده او را شکست داده ، دستگیر و مقتول ساخت و سر وی را برای شاه اسمعیل فرستاد .

علاء الدوله از شنیدن خبر کشته شدن پسرش بی اندازه خشمگین شد ، و با پانزده هزار سوار با دو پسر دیگرش برای انتقام خون **قاسم بیک** به **محمد بیک استاجلو** فرماندار دیار بکر حمله نمود ولی مجدداً شکست خورد و فرار نمود و بعداً سلطان عثمانی که کینه دیرینه ای از وی داشت بوی حمله برد و او را بقتل رساند .

شاه اسمعیل پس از استراحت درخوی مجدداً فتوحات خود را دنبال و به عراق

۱- اسکندر بیک منشی عالم آرای عباسی نسخه خطی ۱۳۴۸ - ۵ کتابخانه ملی پاریس

عرب لشکر کشی نمود چون که عراق عرب در زمان ضعف حکومت آق قویونلو بصورت یک حکومت خود مختار در آمده بود ، و در زمانی که شاه اسمعیل تاج گذاری کرد ولایات عراق اطاعت و انقیاد خود را نسبت بوی اعلام داشتند ، ولی از موقعی که شهریار صفوی گرفتار جنگهای داخلی بود **باریک بیک** پرناک حاکم آن نواحی بغداد^۱ را مستحکم ساخته بنای سرکشی گذاشت ، اما بعلت حمله شاه اسمعیل به بغداد آنجا را رها ساخت و شهر بغداد تسلیم وی گشت . مردم شهر استقبال شایانی از شاه صفوی نمودند ، و جشن باشکوهی برپا کردند .

این پیروزی سبب شد که تمام اماکن مقدس **کربلا و نجف** بتصرف شاه ایران درآید ۸۹۴ هـ . ۱۵۰۸ م ، و شاه پس از زیارت مرقد مطهر حسین بن علی (ع) مقادیری شمعدان ، و قالی و قالیچه های نفیس ، و پرده های ابریشمین بانجا هدیه نمود . پس از زیارت سایر اماکن مقدسه **خادم بیک** را بحکومت عراق منصوب نمود و لقب خلیفه الخلفا بوی داد .

باین ترتیب شاه صفوی مذهب شیعه را در نواحی متصرفی خود برقرار ساخت و سر و سامانی بحکومت این نواحی داد ، سپس برای برقراری امنیت در ولایات **خوزستان و لرستان** باین منطقه حرکت نمود ، و نخست برای سرکوبی طوایف لر بطرف لرستان پیش روی کرد .

رئیس یکی از قبایل معروف عرب بنام **مشعشع**^۲ که در **حویزه** بسر می برد با سم

۱- اسکندر بیک منشی ، عالم آرای عباسی ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس

۲- در حبيب السیر راجع به قبایل مشعشع چنین مذکور است ... که جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را مشعشع گویند بالو هیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التّحیة قایلند ، و چنان اجتماع افتاده که بعد از سبادت بعبادت که معهود آن قوم است ، ایشان را کیفیتی طاری میشود ، که در آن حالت مطلقاً تیغ و تیر بریدن ایشان تأثیر نمی کند ، چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت میکنند ، و لفظ علی الله بر زبان میرانند ، تا آن شمشیر مانند کمان خم می شود ، یا می شکنند ... » ج ۴ ص ۴۹۶ .

سلطان فیاض اصل الوهیت را که تابحال قبیله اش بحضرت علی بن ابیطالب نسبت می داد بخود نسبت داده بود . همین موضوع سبب خشم شاه اسمعیل گردید ، باین جهت ده هزار سپاهی را باسه تن از سرداران خود **نجم الدین مسعود و بایرام بیگ قهرمانی و حسین بیگ الله** برای سرکوبی **ملک شاه رستم** که در **خرم آباد** بود فرستاد و شخصاً برای تنبیه سلطان فیاض حرکت کرد . در نبرد خونینی که بین شاه اسمعیل و سلطان فیاض در گرفت تمام مریدان او بهلاکت رسیدند و خود سلطان فیاض نیز کشته شد ، و حویزه بتصرف شاه اسمعیل درآمد .

شاه ایران پس از تصرف حویزه از طریق **دزفول** به شوشتر حمله برد و سپس از آنجا برای سرکوبی **ملکشاه رستم** عازم لرستان گردید .

ملک شاه رستم دستگیر و بنزد شاه آورده شد ، و بعلت پوزش بخشیده گردید و حکومت لرستان بوی واگذار شد . سپس شاه اسمعیل بطرف شیراز حرکت نمود بسال ۹۱۰ هـ ۱۵۰۸ م و زمستان را در این شهر بسربرد ، و اوقات فراغت را بشکار پرداخت و بعد بطرف شیروان رفت .

هدف وی از این مسافرت گوشمالی **شیخ شاه بن فرخ** یسار شروان بود ، زیرا وی حاکم آنجا حسین بیگ الله را بیرون رانده بود و خود شیروان را بتصرف در آورده بود اما شیخ شاه باورودشاه باین ناحیه به دژ **بیورد** فرار نمود ، و سپاهیان قزلباش در تعقیب وی **باکو ، شماخی ، شابران** را اشغال نمود و بجز **در بند** تمام شهر ها باطاعت شاه اسمعیل درآمدند . شاه در بند را که دژی مستحکم بود پس از چند روز محاصره تسخیر نمود و **منصور بیگ** را بحکومت آنجا گماشت ، محمد بیگ استاجلو آبدار باشی نیز ملقب به **ژیان سلطان** گردید ، و بصدارت رسید .

بدستور شاه جسد شیخ حیدر را که در طبرسران بود بیرون آورد ، و به آرامگاه اجدادش در اردبیل انتقال دادند . سپس عازم **قرباغ** شد ، تا زمستان را در آنجا بسربرد ، و در بهار سال ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م به تبریز وارد شد . بدین ترتیب پس از ده سال زدو خورد دائم با عناصر بیگانه که بر ایران حکومت می کردند ، شاه اسمعیل در سن

بیست و پنج سالگی توانست مخالفان خود را سرکوب و حکومت مرکزی را تقویت نماید ، و تقریباً وحدت ایران را عملی سازد، و مرزهای ایران را بهمان مرزهای زمان شاهنشاهی ساسانیان برگرداند؛ یعنی درحقیقت وسعت کشورش از شیروان در جنوب شرقی قفقاز تا ولایت کرمان در کرانه جنوب باختری دشت لوت امتداد می یافت ، و فقط نواحی خراسان ، که پس از ضعف حکومت تیموری بدست ازبکان افتاده بود ، هنوز از تسلط شاه صفوی خارج بود .

بدین لحاظ پس از آزاد کردن ایران باختری ب فکر کوتاه کردن دست پیگانگان از ایران خاوری افتاد . اما این مرتبه راهی بس دشوار درپیش داشت ، چون بایستی با مهاجمانی که مدت سه قرن ایران را معرض تاخت و تاز قرار داده و غارت نموده بودند روبرو شود ؛ یعنی با قدرت جدیدی که در شرف تکوین بود ، و در آینده موجب ناراحتی وی وجانشینانش می گردید بنبرد پردازد ونواحی خاوری ایران را از دست آنان خارج سازد .

احیاء وحدت سیاسی ایران

جنگ با ازبکان

و

تصرف نواحی خاوری ایران

شاه اسمعیل پس از آنکه قدرت خاندان آق قویونلو، و رقبای دیگرش را درهم شکست، کوشش خود را مصروف برقراری مجدد وحدت سیاسی ایران نمود، که در اثر تسلط اقوام مغول، و کشمکش های این خاندان، و تجاوز بیگانگان، از هم پاشیده شده بود.

نواحی شرقی ایران بین دو رقیب مقتدر مورد نزاع و کشمکش بود: یکی خاندان تیموری که هنوز هرات و قسمتی از ایالت خراسان و آسیای مرکزی را در دست داشت. دیگر ازبکان ترکمنستان که بر این نواحی نظر داشتند، و کوشش می نمودند که این نواحی را متصرف گردند، و دولت مقتدری تأسیس نمایند. شاهزادگان تیموری که از طرف ازبکان تهدید می شدند، کوشش داشتند، روابط دوستانه ای با شاه اسمعیل برقرار سازند، چنانکه زمانی که شاه صفوی یزد را محاصره کرده بود، سلطان حسین تیموری سفیری با تحف و هدایا نزد وی فرستاد، تا روابط دوستی بین دو پادشاه برقرار گردد^۱.

بابر^۲ پادشاه تیموری که مؤسس سلسله گورکانیه «مغولان بزرگ» در

۱- ص ۳۰۱ همین کتاب. روضه الصفویه نسخه خطی بریتیش موزئوم.

۲- بابر مؤسس سلسله مغول در هندوستان. وی که بنام ظهیرالدین محمد معروفست پسر ارشد عمرشیخ بود و بجای پدر برایالت فرغانه حکومت نمود. دائرة المعارف اسلامی. کلمه بابر.

هندوستان بود ، خواه بعثت وحشت از خطر هجوم ازبکان ، و خواه بسبب تمایلات مذهبی خود ، نسبت به مردمان شیعه درکشورش با نرستی رفتار می کرد ، و سعی می نمود که به شاه اسمعیل نزدیک گردد و حتی زمانی که شاه صفوی با ازبکان وارد جنگ گردید ، کمکهای مؤثری بوی نمود ، اما شاه ایران که گرفتار کشمکش دائمی با ازبکان که مردمان سنی متعصبی بودند ، و حاضر نبودند هم مسلکان آنها مورد زجر و شکنجه مخالفانشان قرار گیرند ، بود ، نتوانست بکمک شاهان تیموری بشتابد و در نتیجه ازبکان توانستند دست آنها را از سرزمینهای موروثی خود کوتاه سازند .

تهاجم جدید ازبکان یعنی چادر نشینان آسیای مرکزی به ایران ، کمتر از یک قرن پس از مرگ تیمور ، نشانه ای بود از تهاجمات مرتب و بعدی این اقوام باین سرزمین . تا این زمان که مدت چندین قرن می گذشت ، تهاجمات نیمه بدویان آسیای مرکزی ب سرزمین ایران در اثر بلایا و آفت های طبیعی بود ، که هر چند قرن یک بار سراسر آسیای مرکزی را فرا می گرفت و موجب مهاجرت و تهاجم این اقوام نیمه بدوی برای ادامه زندگی باین سرزمین می شد ، چون خشکی هایی که در استپ های آسیای مرکزی اتفاق می افتاد آنها را وادار می نمود که نواحی مسکونی خود و چراگاه های خشک را ترك کرده و بطرف نواحی سرسبز و خرم و حاصل خیز شمال ایران سرازیر شوند ، اما چون این تغییرات جوی بر روی اصول صحیحی قرار گرفته بود ، و بطور متناوب خشک سالی و ترسالی در این نواحی حکم فرما بود و این خود سبب برگشت اوضاع بحالت اولیه می گردید باقوام مغولی اجازه می داد مجدداً این نواحی را ترك نموده و بموطن اصلی خود برگردند .

اما این مرتبه تهاجمات ازبکان بخاك ایران مسلماً نتیجه چنین عوامل طبیعی نبوده ، بلکه بیشتر در اثر بهم خوردن آرامش اجتماعی بود ، که پس از انهدام قدرت تیموریان در این منطقه وسیع رخ داده بود .

این وضعیت غیرعادی اجتماعی به ازبکان اجازه داد که بر حکومت تیموریان شورش نمایند ، رئیس آنها محمد خان شبیبانی (شیبک خان) ^۱ از هرج و مرجی که درخاندان تیموری وجود داشت استفاده کرده و بتصرفات آنها دست اندازی نمود .

بابر که ایالت کوچک **فرغانه** بوی ارث رسیده بود در ۹۰۷ هـ - ۱۵۰۱ م کوشش نمود متصرفات **ماوراءالنهر** را مجدداً اشغال کند ، باین جهت ابتدا در سمرقند مستقر گردید ، ولی همینکه خواست از پیش روی شیبک خان جلوگیری کند شکست خورد ، حتی از نواحی متصرفی خود نیز رانده شد .

این پیروزی به شیبک خان اجازه داد که **سمرقند و بخارا** ، و سپس **تاشکند** را متصرف شود ، سپس از تصرف این نواحی به قندهار آمد ، و سپاهی تجهیز نمود و با آن به **خراسان** حمله برد ، وجانشینان تیمور را از آنجا راند و در ۹۱۱ هـ - ۱۵۰۵ م بالشکری مرکب از سپاهیان خود ، و سایر قبایل ازبک وارد خراسان گردید . سپاه تیموری که بایستی مانع از پیشروی محمدخان شبیبانی شود ، درمقابل باوی شکست خورد ، وباقیمانده آن دیگر نتوانست از پیشروی ازبکها جلوگیری کند .

در زمستان همان سال شیبک خان به ماوراءالنهر آمد ، ولی در بهار ۹۱۴ هـ - ۱۵۰۸ م به خراسان برگشت و در آنجا باقی ماند ، در حالی که **بدیع الزمان** میرزا تنها جانشین شاهزادگان تیموری خراسان بشاه اسمعیل پناه برده نزد او بسر می برد تا از او برضد ازبکان کمک بخواهد^۲ .

تا این موقع شاه اسمعیل رسماً با ازبکان از درمخاصمت درنیامده بود ، اما علی موجب شد که شاه صفوی وادار بحمله به خراسان و بیرون راندن آنها گردد .

شیبک خان پس از تصرف خراسان در ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م ، بفکر دست اندازی بنواحی دیگر ایران افتاد و به **کرمان** حمله نموده و سرگرمی شاه ایران در درپرد در

۱- رجوع شود ببخش اوضاع سیاسی ایران در آستانه تشکیل شاهنشاهی صفوی در همین کتاب .

۲- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی ب - م

شیروان موجب شد که مهاجمین از یک سال ۱۵۰۹م تا ۱۵۱۰م توانستند **خواجه شیخ محمد** کلانتر کرمان را کشته و شهر کرمان و اطراف آن را غارت نمایند.^۱

در این موقع شاه اسمعیل بعلت گرفتاریهای داخلی، برای ابراز حسن تفاهم، سفیری بنام **ضیاءالدین نورالله** نزد شیبیک خان فرستاد، ولی فرستاده شاه بدون نتیجه بازگشت. باردوم شاه **محمی الدین الیاس شیخزاده لاهیجی** را با نامه ای بنماینده گی از طرف خود نزد شیبیک خان فرستاد، ولی باز به نتیجه مطلوب نرسید. در این نامه شیبیک خان را بعلت حمله بیجهت سپاهیان وی به کرمان سخت نکوهش نموده، و در پایان متذکر شده است که کرمان قلمرو موروثی وی می باشد.^۲

شیبیک خان بعلت دینۀ دیرینه ای که نسبت به شاه ایران داشت نامه ای گستاخانه توسط **کمال الدین حسین ابیوردی** برای او فرستاد و در آن اظهار داشت که بدرستی درک نمی کند که بچه دلیل شاه اسمعیل ادعای خود را نسبت بتاج و تخت ایران توجیه می کند، چون جانشینی متعلق بنسل ذکور است نه اناث؛ یعنی متعلق بنسل پدری است نه مادری، و ازدواج پدر بزرگش با خواهر اوزون حسن هیچگونه حقی بتاج و تخت ایران باو نمی دهد و ادعای موروثی بودن کرمان سخنی پوچ و بی معنی است زیرا حکمرانی معمولا از پدر به پسر ارث می رسد، نه از مادر. بعبارت دیگر از اجداد ذکور نه اناث، و این خویشاوندی مادری با اوزون حسن دلیل حقانیت وی بر حکمرانی کرمان نمی باشد، هم چنین پسران باید ره پدران پیشه کنند، و دختران در امور زندگی از مادران تقلید نمایند... و در پایان نامه اضافه نمود که اگر شغل پدرت را فراموش کرده ای هدیه ای برایت فرستادم تا خاطره آنرا در تو زنده کند. اما اگر بخواهی بر اریکه سلطنت تکیه زنی بخاطر داشته باش که تنها راه نیل بآن شرکت در نبردهای خونین و بازی بالبه تیغ های پولادین است، و هم چنین خاطر نشان ساخت که چون وی بعنوان یک مسلمان واقعی آهنگ زیارت خانه خدا را

۱- احمد علی خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان ص ۲۵۶.

۲- دکتر غلام سرور هندی تاریخ شاه اسمعیل. علیگرد.

دارد مایل است در هنگام عزیمت در محلی که قبلاً تعیین گردد با وی ملاقات کند و سپس یک روبنده، و یک کشکول برای شاه اسمعیل همراه نامه فرستاد.^۱ در ضمن از او خواست که حق او را به سلطنت پارس بشناسد چون وی معتقد است که سلطنت پارس حق مسلم جد او ابوالخیر خان میباشد، و در نامه نیز متذکر شد که بایستی دستور دهد خطبا در مسجد ابتدا نام خان بزرگ شیپک خان را ذکر نمایند و بنام وی سکه زنند.

در جواب نامه شیپک خان شاه اسمعیل پاسخ داد: «اگر هرفردی بنا شود راهی را که پدرش طی کرده است برود، همه بایستی راهی که پیغمبر اکرم پیموده است دنبال کنند چون ما همه پسران آدم هستیم، و اگر وراثت تنها حق بتاج و تخت را اثبات می کند، نمی داند چطوروی از خاندان پیشدادیان، کیانیان شاهان ایرانی می باشد و چطور چنگیز خان یاوی چنین حقی به سلطنت ایران کهن دارند. ای روبهک هرزه گو از خود و پدرت که مرده است چندان لاف نزن و باستخوانهای پوسیده آنها افتخار مکن که این عادت سگان باشد.»^۲ سپس باو خبر داد که قصد زیارت حضرت امام رضا (ع) را دارد و منتظر است از او پذیرائی شایانی بعمل آید.

در ضمن یک قرقره، و یک دوك برای وی فرستاد، و در خاتمه «در پاسخ بسخنان وی که عشق بازی با پادشاهی بایستی در میدان نبرد صورت پذیرد چنین نوشت: «من نیز برای این عقیده ام. آگاه باش من کمر همت برای یک نبرد خونین بمیان بسته ام و با عزمی راسخ پای بر رکاب ظفر نهاده ام. اگر میخواهی با من روبرو شوی این تو و میدان جنگ. ولی اگر بخواهی از جنگ بگریزی، و کنجی نشینی، و عزلت اختیار کنی، این هدیه را که فرستادم بدرد تو می خورد. ما باندازه کافی بتو رحمت آورده ایم حال بگذار با حمله های سخت، و ضربه های جانکاه در میدان جنگ با هم روبرو شویم...»

۱- A. History of India. Erskine ج ۱۰ ص ۲۹۹.

۲- ایضاً.

شاه اسمعیل پس از آنکه پاسخ نامه شیبک خان را که جنبه اعلان جنگ نیز داشت فرستاد ، بدون فوت وقت با سپاهی مجهز بطرف خراسان حرکت کرد.^۱

شاه اسمعیل نامه های بسیاری به شیبک خان فرستاد و پادشاه ازبک نیز چندین نامه جوابیه برای شاه ایران فرستاد. این دو نامه متن یکی از نامه های شیبک خان ازبک بشاه اسمعیل و متن نامه جوابیه شاه اسمعیل بنام شاه ازبک می باشد که در زیر نقل می شود.

نامه شیبک خان ازبک بشاه اسمعیل اول

اسماعیل داروغه. بعنایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بدانند که تدبیر امور مملکت داری و تسخیر بلاد و تقمیع اعادی ، و تکثیر افیاض بدایع خیر آثار ، و رونق بقاع خیر جان فزا ، از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضه اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید ما ، طاب الله ثراه و جعل الجنة مشواه تقویت فرموده ، و سریر عدالت و مرحمت دربارگاه عطوفت و رفعت جهانبانی بخطیه سیاست ما قیام یافته ، و سکه شیرمردی در ضرابخانه دلیری و فیروزی بالقباب همایون موشح گشته ، و صدای امامت و ندای خلافت از هانتف غیب بما رسیده ، پس بدلیل معلوم میشود از قول حضرت رسالت پناه ، صلی الله علیه وآله ، که فرمود الولد سرابیه ، مقرر است که میراثی که از پدرماند پیسر میرسد و مستحق و سزاوار اولاد است ، و دیگر از روی اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان در آسمان پدید آمدند ، بتخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود یک نیزه تقریباً از سر کوه برآید و رنگ خود را زرد نموده ساعتی بلرزد ، از هیبت طلوع نمودن آفتاب ، چون صبح صادق رسیدن گیرد ، بهمان محل که برآمده بود فرو رود . هم چنین ظهور ، از جانب مشرق و طلوع او^۲ از حد مغرب ، از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کند.

۱- اسکندر بیگ منشی ذیل عالم آرای عباسی نسخه خطی ، کتابخانه ملی پاریس

۲- منظور شاه اسمعیل صفوی است. زندگانی شاه عباس ج ۴ ص ۳۰۴ - ۳۰۶

« دیگر آنکه چون زیارت کعبه معظمه زاده‌ها الله تشریفا و تعظیما ، رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان ، باید که تمامی راههائی که متعلق براه کعبه معظمه است ، ساخته و پرداخته نماید ، که عسا در نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که بزیارت مشرف شوند . ساوری و پیشکش طیار نماید ، و سکه بالقاب همایون ، در ضرابخانه موشح سازد ، و در مساجد هر جمعه القاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود ، و خود متوجه پایة سریر اعلی گردد ، والا اگر از حکم همایون ، نفاذ الله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها ، عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد ، فرزند ارجمند دلپسند سعادت‌مند ، ینابیع سلطنت و جهانداری ، مبارز ظفر و اقتداری ، سیاوش کاوس هوش ، چنانکه وارد است .

جوان و جوانبخت و روشن ضمیر	بدولت جوان و بتدبیر پیر
بدانش بزرگ و بهمت بلند	ببازو دلیر و بدل هوشمند

ابوالعبارز عمادالدین عبیاء الله بهادر خان ابقاه الله تعالی را با جماعتی از امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکودری و غور و غرجستان ، بسر او خواهیم فرستاد تا او را بقهر و سیاست مقهور سازند . و اگر چنانچه مسخر نشود ، دیگر فرزند خلف نوجوان ، مقصود سلطنت دوران حافظ بلاد امن و امان ، قاصع الکفر و الطغیان آنکه مرکب ظفر بهرجای که راندی از مقصود کشور بفتح و فیروزی مفتوح گردانید : دولتش اندر رکاب و فتح استقبال او

هر کجا رومی نهد جوق ملایک لشگرش

در تک دریا نهنگ از برق تیغش می‌جهد

بیشه‌ها از شیر خالی از خیوف^۱ پیکرش

ابوالفوارس تیمور بهادر خان اطل الله اعماره ، با جماعتی از امرا و لشکریان سرحد قندهار و **بفلان** و حصار شادمان و بدخشان و نواحی ترکستان متوجه شوند تا

۱- منظور خوف است .

آن ولایت را بکف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند ، و اگر چنانچه ، نعوذ بالله ، دیگر بار متعذر شود ، رایات نصرت شعار فرصت آثار را متوجه خواهم فرمود ، یعنی هژیر بیشه هیجا اول فرزند اعز ، غنچه گل مراد و تسکین جان ، وقوت جگرو فوآد ، آنکه مشهور شده ضرب دلاوری او بهرجا ، هژیر بیشه هیجا :

ز ضرب سنانش فلک پشت خم اسیر کمندش دو صد جاه جم
در آورد گه تیغ چون بر کشد سر سرکشان را بخون در کشد

ابوالنصر کمال الدین سونجک بهادر خان ، اطال الله تعالی عمره ، با اجتماع اسرا و مقربان تعیین فرمایم و فرزند درج التاج شجاع الدوران ، تمساح جیحون الصلابه فی المیدان ، حمزه بهادر خان در برانقار (سیمنه) ، و فرزند عمده الملك فی الافاق تهمتن بالاستحقاق سلیم الدین مهدی بهادر خان در جوانقار (میسره) ، با اجتماع اسرا و دلاوران عساکر دین ، که از اندجان و قند بادام و شاهرخیه و تاشکند و شهر سبز و اطربا و سیران و اورگنج و خوارزم و جیحون کنار و کاشغر و منقث ، تانواحی قیچاق و قلماق مقرر شده که ایستادگی نمایند و با مخالفان حرب حربا نمایند ، و اعیان دولت که در آن معرکه حاضر باشند ، پای وقار در زمین تهور نگاه دارند . باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانه و ینصرك الله نصراً عزیزا ، نصرت استقبال نماید . اعلام نمایند که درجه محل مقام مقاومت خواهد بود ، والسلام .

جواب شاه اسمعیل بنامه شیبک خان از بگ

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله سبحانه ، یا علی مدد ، ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر ، سوریسیر . ، الحمد لله علی نعماته و ترادف آلاءه ، یا علی مدد ، بنام آن پرورد گاری که دلاوران ادراک در سیدان کبریای او قدم قدوم از سر ساخته اند و شاهبازان بلند پرواز عقل دراک در اقصای فضای او پرانداخته ، و ذهن تیزبین فکر از حکمت اقتدار قدرش شناخته .

هرچه آن برهم نهاده دست حرص و فهم و فکر
 کبریایش سنگ بطلان اندرو انداخته
 در دبیرستان علم لا یزالش عقل کل
 همچو طفلی در بغل لوح بیان انداخته
 یا علی مدد. مقصود ازین مقدمات آنکه بعضی از امرای ذوی الاعتبار، چون
 نظام الدین دده بیگ و شجاع الدین لله بیگ را با مردم انبوه و لشکر باشکوه از «قرباغ»
 به «دیاربکر» فرستاده بودیم، بر سر علاء الدوله ذوالقدر که دفع او نمایند. علاء الدوله
 مذکور ایشان را غافل ساخته و شبیخون زده و پراکنده کرد، با قریب سیصد هزار
 مرد از آب فرات گذشت. چون خبر بمارسید، بخاطر آمد که بخت از او برگشت،
 که بزرگان گفته اند:

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات
 با آل علی هر که در افتاد ورافتاد
 پس بعون باری تعالی علی الصباح چهارشنبه با چهارده هزار مرد نامدار جرار
 نیزه گذار، که

گر عنان ظفر بجنبانند باز دارند چرخ را زمدار
 بفتح و فیروزی سوار شدیم. میان ما و اعدا چهل فرسنگ بود. یا علی مدد
 صباح پنجشنبه هنوز آفتاب نورانی سر از دریچه ظلمانی بیرون نیاورده بود که از آب
 فرات گذشتیم و سر راه بدان ناسردان گرفتیم و دوازده هزار مرد بعشق دوازده امام
 جدا کردیم، واز دوازده جانب درآمدیم و دلاوران درمیدان بفریاد و فغان، همه را
 ورد زبان آنکه، یا علی مدد،

زمشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است
 و چون آفتاب جهان تاب بر چرخ نیلی و سپهر زنگاری راست گشت، از لشکر
 اعدا مقدار یکصد و پنجاه هزار نامرد را بقتل رسانیدیم، و یکصد و پانزده هزار نامرد

در آب غرق شدند ، چنانچه از ایشان احدی بیرون نیامد ، و علاء الدوله برگشته بخت با هفت هزار نامرد ، شکسته سلاح و گسسته کمر - نه پروای دست و نه پروای سر آخر فرار برقرار اختیار نمود . چون چهار فرسنگ راه رفته بود ، و بواسطه زخمی که خورده بود ، هلاک شد^۱ ، و باقی دیگر با **مراد بیگ**^۲ ، نامراد ملحق شده گریخته بدر رفته اند . پس تمامی خلفا و غازیان ، قریب دویست و پنجاه هزار مرد بفتح و فیروزی و دولت شاهی و روزگار نامتناهی همه راورد زبان آنکه :

شاهها بر آستانه قدر تو یافتیم

سرمایه سعادت و اقبال و مهتری

مثلت بحلم و علم و سخا و کرم که دید

آنکس کجا که با تو زند لاف همسری

چون بدولت و اقبال از قریب باغ مراجعت نمودیم ، مکتوب مرغوب سلطنت پناه کیوان رتبت منقبت قربت خاقانی **محمد شیانی خان** رسید ، مضمون آنکه دار- السلطنه هرات را فتح کردیم و اولاد سلطان المبرور ، خاقان **المغفور سلطان حسین**^۳ بهادر را بقتل رسانیدیم . چون مضمون نامه معلوم شد برخاطر ما گران آمده و این بیت بخاطر خطور نمود .

ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری

خوشدل مشو که بر تو همین ماجرا رود

و نیز داعیه نموده بودند که بدین طرف عزیمت نمایند . دغدغه بخود راه ندهند که بعد از نوروز فیروز سلطانی بیقضای ربانی بطواف آستانه حضرت سلطان الجن والانس سلطان الاولیاء ، برهان الامفیا ، اقضى من قضی بعد جده المصطفی ،

۱- علاء الدوله ذوالقدر بدست سلطان سلیم پس از شکست شاه اسمعیل در چالدران در نبردی که بین آنها در گرفت کشته شد .

۲- مراد بیگ آخرین خاندان آق قویونلو بود .

۳- سلطان حسین میرزای بایقرا .

ابالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثناء ، متوجه خواهیم شد که جهت روضه مقدسه هفتاد من طلا بجواهر مکرل ساخته ایم که گرد قبر آن حضرت گیریم . چون بارایات نصرت شعار بفتح و اقبال در مشهد مقدس نزول اجلال نمائیم آنچه خواست ایزدی باشد ، چنان خواهد شد .

دست در دامن حیدر زن و اندیشه مکن

هر که بانوح نشیند چه غم از طوفانش^۱

فبرد شاه اسمعیل با شیبک خان ازبک

از این پس کشمکش بین این دو رقیب نیرومند غیر قابل پرهیز بود . شاه اسمعیل در سلطان بلاغی اردوزد ، و پس از پخش هدایائی بسرداران و سپاهیان خود بطرف خراسان رهسپار شد . در ضمن راه احمد سلطان داماد شیبک خان حاکم دامغان و احمد حاکم استرآباد ، و هم چنین نیروهای دشمن که در دژهای سر راه برای جلوگیری از پیشروی وی بر خراسان گماشته شده بود ، یکی بعد از دیگری تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی کردند^۲ .

خان ازبک بعزت آنکه پس از حمله وحشیانه خود به ناحیه هزاره در خاور هرات در تابستان ۹۱۶ هـ . ۱۵۱۰ ، وغارت آن منطقه ، لشگریان خود را به هرات برده و آنها را مرخص نموده بود که بمیهن خویش بازگردند ، و نمی توانست با این وضعیت در مقابل حملات شاه اسمعیل مقاومت کند ، حاکم هرات جان وفا میرزا را در آن شهر گذاشته و خود به مرو گریخت ، تا در آنجا بتواند مجدداً ارتش خود را مجهز سازد ، و از کمکهائی که از ایالات ازبک شمال خاوری باو میرسید بهتر استفاده کند باین جهت پیامهائی برای عیدالله خان ، محمد تیمور سلطان ، و سایر اسرای ازبک در بخارا و سمرقند فرستاد ، و از آنها کمک خواست^۳ .

۱- فلسفی زندگانی شاه عباس اول ج ۴ - ص ۳۰۹ .

۲- اسکندر بیگ منشی - عالم آرای عباسی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس .

۳- ذیل حبیب السیر نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس .

شاه اسمعیل پس از زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام بطرف سرو پیشروی کرد. درحالیکه نخستین برخورد شهریار صفوی با ازبکان در طاهرآباد اتفاق افتاد، که بزبان ازبک‌ها تمام شد، سپس در بیستم شعبان ۹۱۶ هـ ۱۵۲۰ م مرو را محاصره نمود، و این محاصره هفت روز بطول انجامید و با وجود رشادت و شجاعت سران قزلباش از جمله دیو سلطان روملو، ژبان سلطان استاجلو، بادنجان سلطان روملو، زینال سلطان شاملو، مخصوصاً محمد سلطان طالش ازبکان چون امید کمک از ناحیه ترکستان داشتند حاضر بتسلیم نشدند.

شاه اسمعیل چون تسخیر دژ را دشوار دید برای تصرف آن نیرنگی بکاربرد تا خان ازبک را از پناهگاه بیرون کشیده در دشت پهناوری بمبارزه برانگیزد، باین جهت در چهارشنبه ۲۸ شعبان ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م بسپاه قزلباش فرمان عقب نشینی داده و در همان زمان نامه‌ای به شیبیک خان فرستاد.

«تو باما وعده کرده بودی که مایلی از راه عراق و آذربایجان به مکه بروی، وازما خواسته بودی که جاده‌ها را مرمت کنیم، در مقابل ما منویات خویش را برای پیشروی بطرف خراسان، برای زیارت قبر حضرت امام رضا علیه السلام بتو اطلاع دادیم، و میل داریم در برابر پرچم جهانگشای ما سر تعظیم فرودآوری. بدان که ما قبر امام را زیارت کردیم، ولی تو هنوز بوعده خود وفا ننمودی، تو را خواستیم در سرو ملاقات کنیم دروازه های شهر را بروی ما بستی، چون نتوانستیم در هیچ کجا تو را ملاقات کنیم، ناچار بعلت اغتشاش در آذربایجان بازگشتن ما لازم شده بنابراین کوچ کرده میرویم، هر وقت ایشان آماده پیکار گردند و مقدر الهی باشد ملاقات دست دهد.»^۱

شاه پس از فرستادن نامه به خان ازبک، با قوای قزلباش دست از محاصره مرو برداشته، و در نزدیکی قریه محمودآباد، در سه فرسنگی آنجا اردو زد، و در

۱- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی ب - م. عالم‌آرای عباسی چاپ سنگی تهران.

ص ۲۵. حبیب‌السیر، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس.

همانحال به **امیرخان موصلو** سردار نامی خود فرمان داد، که با سیصدسوار نزدیک پلی که در سر راه خان ازبک بر روی رود خانه ساخته شده بود نگهبانی دهد، و همینکه شیبک خان با نیروی خود ظاهر شد ازپیش او بگریزد.

شیبک خان بگمان آنکه شهریار صفوی ازبیم وهراس بازگشت نموده و تاعراق شاید توقف نکند تصمیم گرفت که با سپاهیان خود از مرو بیرون آید، و بر نیروی دشمن بتازد. در این باره با فرماندهان ارتش ازبک مشاوره نمود، و چون ایشان بانظراو مخالفت ورزیدند، واز نقشه دشمن آگاهش ساختند، زبان به تهدید و دشنام گشود، زن شیبک خان **مغول خانم** باسرزنش گفت: «شما مکرر نامه های تعرض-آمیز بشاه اسمعیل نوشتید، و بجنگ دعوتش کردید. اما همینکه او باسپاهی فرسوده به مرو رسید، خاك ننگ برسر ریختید و چون زنان در قلعه متحصن شدید، واز جنگ مردانه سر باززدید.»^۱

شیبک خان ازسرزنش زوجه اش برسر غیرت آمد، و با سی هزار سوار بتعقیب شاه اسمعیل پرداخت. در بین راه نامه شاه ایران را دریافت داشت، و بدستور وی **خواجه کمال الدین محمود** وزیرخان فرستاده شاه صفوی در مرو زندانی شد. بمحض رسیدن خان ازبک امیرخان موصلو ازپیش او گریخت، و شیبک خان آنرا نشانه بیم وهراس شاه اسمعیل دانست، و بتعقیب سپاه قزلباش پرداخت، ولی همینکه سواران قزلباش به اردو رسیدند، بفرمان شاه ایران پل ویران گشت و راه بازگشت برسپاه ازبک بسته شد.

شاه اسمعیل که تعداد نیروهایش به سی الی چهل هزار نفر می رسید، و فرماندهی آنرا خود او و دیگر سران قزلباش مانند **نجم ثانی**، **بایرام بیگ قهرمانی**، **ژیان سلطان استاجلو**، **دیو سلطان روملو** و **حسین بیگ الله** بعهده داشتند به سپاهیان ازبک حمله برد.

شیبک خان چون به اردوی شهریار ایران نزدیک شد و دشمن را حاضر به نبرد دید، دریافت که فریب خورده است، ولی دیگر چاره‌ای نداشت، ارتش دورقیب در کنار قریه محمود آباد مرو دست بحمله زدند و پس از کشتاری شدید، ازبکان شکست سختی خوردند، بطوریکه در حدود ده هزار نفر از آنها کشته شدند و شیبک خان در حالیکه با پانصد تن از یارانش قصد فرار داشت، غفلتاً در چهار دیواری محصور و در زیر سم ستوران سپاه خود پایمال شد، و جسد وی بدست عزیز آقا الیاس ملقب به بهادر افتاد، که سر او را برای شهریار صفوی بعنوان غنیمت گرانبهای جنگی تقدیم نمود^۱ بتاريخ شعبان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ م.

شاه ایران که گذشته از تعصب مذهبی بعزت کشتار وی در خراسان و رفتار ناشایست او نسبت به خاندان سلطان حسین میرزای بایقرا، و نامه‌های اهانت آمیز خان ازبک کینه او را در دل داشت، دستور داد پوست سرش را پرازگاه نموده برای سلطان بایزید عثمانی متحد ازبکان فرستاد تا شاهد پیروزی وی بر شیبک خان باشد. و برنامه‌ای برای سلطان عثمانی چنین نوشت: «شنیده ایم گفته بودی سودای سلطنتی که در سر شیبک خان وجود داشت عجیب است، اکنون ما همان سر را در حالیکه پر از گاه کرده‌ایم برای شما میفرستیم.»

استخوان سر او را همان روز طلا گرفتند و از آن قدحی ساختند که در آن شاه ایران میگساری می‌کرد^۲.

۱- بموجب عالم‌آرای شاه اسمعیل شیبک خان در داسی افتاد و شاه اسمعیل او را بکمند بیرون آورد و بقتل رساند. نسخه خطی، کتابخانه وحیدالملک شیبانی.

۲- برون تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۵۲. راجع به قدحی که از سر شیبک خان درست شد روایتی منقول است. وزیر شیبک خان کمال‌الدین محمود ساغرچی را با گروهی از اسیران دیگر بخدست شاه ایران آوردند در این هنگام شاه در قدح میگساری می‌نمود و از وزیر پرسید «ای خواجه، آیا این قدح را می‌شناسی، کاسه سر پادشاه تست» وزیر در جواب گفت: «سبحان الله، چه صاحب‌دلی بود که هنوز دولت درو باقیست، که با اینحال بر روی دست چون تو صاحب اقبالی است که دم بدم از آن باده نشاط مینوشند!». شاه از این جواب خوش آیند شد و او بصدارت خراسان رسید. عالم‌آرای عباسی تهران ص ۳۸.

جسدوی بدستور شاه قطعه قطعه ، وبولایات مختلف ایران فرستاده شد و یک دست اورا برای آقارستم روزافزون حاکم مازندران فرستاد ، چون زمانیکه شاه صفوی از حکمران مازندران خواسته بود که باطاعت او درآید . در جواب گفته بود : تادستم بدامان شیبک خان ازبک می رسد ، از کسی بیم وهراسی ندارم»

فرستاده شاه درویش محمدیساوول زمانی به شهر ساری رسید که حاکم مازندران باندیمان خود میگساری می کرد . وی ناگهان بداخل مجلس بزم وارد شد و دست شیبک خان را بدامان او افکند وپیام شاه را بیان داشت « گفته بودی دست منست ودامان شیبک خان . اینک دست او دردامن تست .» طولی نکشید که حاکم مازندران از وحشت درگذشت^۱ . شیبان خان هنگامی که کشته شد شصت و یکسال داشت و یازده سال سلطنت کرده بود . در تسنن بسیار متعصب بود و شعیان قلمرو خود را بسیار آزار میداد .

پس از شکست ازبکان بدستور شاه اسمعیل تمام اهالی مرو قتل عام شدند ، و شاه زمستان را در هرات بسر برد ، و در آنجا مذهب شیعه را مذهب رسمی نمود ، چون در این نواحی بستگی تمام اهالی را به تسنن دید ، با خشونت با آنها رفتار کرد و مخالفان را دسته جمعی بهلاکت رساند ، که در بین آنان روحانیان و دانشمندان بسیاری بودند . سپس دده بیک سلطان را بحکومت مرو منصوب نمود .

در همین موقع نماینده ای از طرف بابر نامه ای برای شاه آورد که در آن از شاه صفوی خواسته بود روابط دوستی بین طرفین برقرار گردد ، بشرط آنکه شاه ایران حاضر بواگذاری سلطنت موروثی اجدادش بوی بشود ، شهریار صفوی بهترین فرصت را برای موافقت با این درخواست بابر دید ، چون نگه داری این سرزمینهای متصرفی در مقابل حملات بعدی ازبک ها ، کاری بس دشوار بود ، مخصوصاً آنکه از طرف باختر دولت عثمانی رسماً نواحی باختری ایران و حتی پایتخت صفوی را تهدید می کرد ، وبایستی آرتشی مجهز برای مقابله با عثمانیان نگهداری کند . لذا در جواب

بابر که در قندوز بود سفیری از جانب خود بهمراهی خواهر بابر خانزاده بیگم که در مرو بدست قزلباش ها اسیر شده بود ، و هدایائی بدربار او فرستاد^۱ و وی را از دوستی خود مطمئن ساخت .

شاه اسمعیل که میدانست با وجود کشته شدن خان ازبک هنوز ازبکان دارای نیروئی کافی و فرماندهان دیگری هستند که قادر بجمع آوری نیروی جدید برای حملات بعدی خود باین نواحی میباشند ، و میتوانند مانع بزرگی در مقابل توسعه طلبی بابر در ماوراءالنهر ایجاد کنند ، باین جهت به بابر اجازه داد که بتصرف این نواحی اقدام کند و ترجیح داد شخصاً فتوحات خود را در ماوراءالنهر دنبال نماید .

در حقیقت هم پس از مرگ شیبانی رؤسای ازبک برای انتخاب رئیس جدیدی بدورهم جمع شدند و کوشون خان پسر ابوالخیر خان را که مسن تر از دیگران بود بریاست خود برگزیدند . این موضوع نشان می داد که با وجود آنکه سران ازبک هر کدام دارای استقلال و آزادی کامل بودند ، معذک برای سرکوبی رقیب مشترک خود بدورهم جمع و با یکدیگر متحد شده اند .

سمرقند هنوز در دست تیمور سلطان پسر محمد خان شیبانی بود ، و بخارا در تصرف عیبداله سلطان ، و کوشون بر ترکستان^۲ حکومت می کرد . باین جهت شاه اسمعیل شخصاً در بهار بطرف ماوراءالنهر حرکت نمود ، اما در بین راه بنمایندگانی که از طرف تیمور سلطان ، و سایر رؤسای ازبک برای درخواست صلح آمده بودند برخورد ، و در کنار آمودریا آنها را پذیرفت ، و چون مجبور بمراجعت به تبریز پایتخت خود بود ، تا از بسط نفوذ و توسعه طلبی عثمانیان در خطه آذربایجان جلوگیری کند ،

۱- خواهر بابر در سال ۹۰۶ هـ ۱۶۰۱ م در سمرقند با سارت شییک خان درآمده بود و از وی پسری آورد بنام خرمشاه که بعداً بحکومت بلخ رسید . اما چون خواهر بابر بکمک برادرش برای کشتن شیبان خان توطئه ای ترتیب داده بود او را طلاق داده باز دواج سیدهادی درآورده و سپس پس از شکست شییک بدست قزلباشها در مرو اسیر گردید .

۲- ارسکین تاریخ هند ص ۳۰۹ .

و با نمایندگان ازبکان معاهده صلحی امضا نمود ۹۱۶ هـ ۱۵۱۳ م.^۱

ماده اصلی پیمان صلح برقراری آمودریا چون مرز بین ایران و ازبک بود و بموجب آن ترکستان بتصرف ازبکان باقی می ماند و تعرضی از جانب ایران بآنسوی رود جیحون نمی شد ، و حکومت خوارزم که مدت زمانی دست نشاندۀ خراسان بود ، به شاه اسمعیل برگشت مینمود ، اما چون صحرای خشک و بی آب و علفی این دو ناحیه را از هم مجزا می ساخت ، و هیچگونه وسایل ارتباطی وجود نداشت تا این دو ناحیه را بهم متصل سازد ؛ لذا بزودی از طرف ازبکان اشغال گردید .

الحاق نواحی شرقی ایران بمتصرفات شاه اسمعیل اهمیت فراوانی در تاریخ ایران داشت ، چون برای اولین مرتبه پس از قرون متمادی ایالت باختر باستانی ، و هرات دو مرتبه به ایران برمی گشت ، و کشور شاهنشاهی ساسانی از نواحیاء می گردید ، و پادشاهان ایرانی بمانندشاهپور ، برای سرکوبی مغولها در کشورشان از سرزمین خود یعنی ماوراءالنهر می گذشتند .^۲

با تصرف این نواحی دوران فعالیت سیاسی شاه صفوی بحد اعلای عظمت و درخشندگی خود رسید ، چون او توانسته بود در اثر شهامت و شجاعت و نبوغ خود آرمین خود یعنی توسعه شاهنشاهی ایران را با تصرف نواحی از دست رفته این سرزمین پهناور ، و اعمال قدرت در برقراری شیعه در دنیای تسنن عملی سازد . پس از این پیروزی تمام حکام ولایات ایران ، و سفرای عثمانی و مصر برای تهنیت و تبریک از این پیروزی درخشان شهریار صفوی بر ازبکان خدمت شاه رسیدند ، شاه اسمعیل دستور داد تاسکۀ زر بنام او بزنند ؛ و منشور پیروزی خود را باطراف و اکناف کشور فرستاد .^۳

۱- ارسکین تاریخ هند ص ۳۰۹

۲- گروسه Grousset تاریخ آسیا ج ۳ ص ۱۶۳ .

۳- اسکندر بیگ کشی ذیل عالم آرای عباس نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس .

همینکه خبر حرکت شاه اسمعیل بطرف باختر ایران انتشار یافت ازبکان از موقعیت استفاده کرده ، مجدداً دست بشورش زدند و برخلاف قرارداد صلح بنواحی متصرفی ایرانیان دست اندازی نمودند . شاه اسمعیل که از نقض قرارداد صلح از طرف ازبکان خشمگین شده بود ، بابر را مأمور تصرف ماوراءالنهر نمود که آنجا را بمتصرفات خود ملحق سازد .

خبر کشته شدن شیپان خان ازبک در رمضان ۹۱۶ هـ - دسامبر ۱۵۱۰ بابر را بفکر بدست آوردن تاج و تخت اجدادی خود انداخت ، و باین جهت از کابل وارد بلخشان گردید و نیروی بابر به سپاه خان میرزا حاکم بدخشان^۱ پیوست ، و از آنجا بطرف حصار شادمان ، که بوسیله حمزه سلطان ، و مهدی سلطان تصرف شده بود عزیمت نمود و در جنگی که بین او و ازبکان در گرفت آنها را شکست داده و از آن شهر بیرون راند . سپس خان میرزا را بملاقات شاه اسمعیل فرستاد تا از سر احوال شاه صفوی سپاسگذاری کند ، در ضمن از او برای سرکوبی ازبکان کمک بخواهد .

شهریار ایران درخواست وی را اجابت کرد ، و بدستور او قوایی بفرماندهی احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار نزدیک حصار شادمان بسپاه بابر پیوستند و وی بطرف بخارا حرکت نموده آنجا را متصرف شد . سپس در اواسط رجب ۹۱۷ هـ ۱۵۱۱ م پس از فتح سمرقند وارد آن شهر شد ، و بنام شاه ایران سکه زد . نیروی قزلباش نیز بموطن خود برگشتند و بابر تاج گذاری نمود در حالیکه ازبکان پس از بیست سال مجدداً مجبور شدند بطرف ترکستان عقب نشینی نمایند.^۲

بابر زبستان را باستراحت پرداخت ، و به رتی و فتق امور ماوراءالنهر مشغول گردید ، و کوشش نمود آرتشی مانند آرتش شاه اسمعیل ترتیب و تجهیز نماید ، و بآنها کلاه قزلباش داد .

۱- سلطان ادریس بن میرزا سلطان محمود بن میرزا ابوسعید مشهور به خان میرزا

حاکم حصار شادمان و بدخشان و ختلان .

۲- ارسکین ص ۳۱۰ . تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی ب . م .

در حقیقت کلاه قزلباش که بابر بارتش خود داد ، مظهر مذهبی و نظامی بود که علاقه وی را بمذهب شیعه ثابت می کرد ، و همین امر موجب اغتشاش در ماوراءالنهر گردید ، چون این ناحیه گرچه در تحت تسلط ، و حمایت ایران بود ، ولی مردمانش حاضر بقبول آئین جدید نبودند و بهمین علت احساسات و غرور تمام طبقات اجتماعی آن سرزمین جریحه دار شد ، مخصوصاً درسمرقند و بخارا بیش از پیش موجب تحریک احساسات اهالی می گردید . اصولاً ماوراءالنهر همیشه بسبب تعصب مذهبی مشخص بود ، و روی همین اصل چطور اهالی آنجا می توانستند حاضر بقبول تمایلات مذهبی پادشاه خود گردند . بالنتیجه بابر نفوذ خود را در ماوراءالنهر از دست داد ، بطوریکه سال ۹۱۸ هـ - ۱۵۱۳ م ازبکان که از طرف اهالی این ناحیه تحریک می شدند پس از مراجعت شهریار صفوی به عراق تصمیم باشغال مجدد ماوراءالنهر گرفتند ، و به تاشکند حمله ور شدند ، و بعداً بریاست **عبدالله سلطان** آنجا را متصرف گردیدند . سپس رؤسای ازبک منتظر مراجعت قزلباش ها که بکمک بابر آمده بودند نشده ، و در بهار ۹۱۸ هـ - ۱۵۱۳ به بابر حمله نمودند . و در نبرد خونینی که در نزدیکی بخارا بین طرفین در گرفت . بابر شکست خورد و مجبوراً سمرقند و بخارا را ترک گفته و بدژ شادمان پناهنده شد ، و باین ترتیب حکومتش واژگون گردید .

شاه اسمعیل برای سرکوبی مجدد ازبکان دوازده هزار نفر قزلباش بفرماندهی **زین العابدین صفوی** ، **قراپیری بیگ قاجار** ، **زینال سلطان شاملو** ، **خواجه محمود و نجم ثانی** که حکومت خراسان را داشت فرستاد ، و این نیرو تحت فرماندهی حاکم خراسان بطرف بلخ رهسپار شد ، و نجم ثانی برای مطلع ساختن بابر **غیاث الدین محمد** را به حصار شادمان فرستاد . در این ضمن بایرام بیگ قهرمانی با سپاه خود به قزلباشها ملحق شد ، و در ماه رجب ۹۱۸ هـ - ۱۵۱۲ م از رودخانه **جیحون** گذشته ، و به آرتش بابر ملحق شدند و متفقاً بطرف بخارا حرکت نمودند . ازبکان بمحض شنیدن پیشروی قزلباش ها به دژ **قوچ دوان** پناهنده شدند .

در این موقع عبیدالله خان و جانی بیگ سلطان نیز بانیروئی بکمک پناهندگان شتافتند. باوجود مخالفت بابر نجم ثانی دست بحمله زد، و در سوم شعبان ۹۱۸ هـ ۱۵۱۲ م نبرد خونینی بین طرفین در گرفت، و بعلت کشته شدن بایرام بیگ قهرمانی سردار ایرانی فتوری در نیروی قزلباش رخ داد، و بابر و محافظینش جان خود را از مهلکه بدر بردند.

نجم ثانی به دشمن حمله نمود، ولی از طرف سربازان عبیدالله خان محاصره و دستگیر شد و بقتل رسید، و سرش را برنیزه کرده در مقابل سپاه قزلباش نگاه داشتند که خود موجب فرار آنها گردید، و ارتش دشمن بتعقیب آنها پرداخت.

جانی بیگ سلطان هم که از فتح قوچ دوان جسارتی یافته بود بطرف هرات رهسپار شد، و در ذی القعدة ۹۱۸ هـ شهر را محاصره نمود و عبیدالله خان نیز بیماری وی شتافت، و آن دو پس از چند ماهی محاصره آنجا را بتصرف خود در آوردند. چند روز بعد محمد تیمور سلطان به طوس و مشهد حمله برد و این دو شهر را تصرف شد، قوای قزلباش بسبب نرسیدن کمک مجبور بفرار شدند و تیمور سلطان پس از تصرف شهر بنام خود سکه زد.

رسیدن خبر شکست قزلباش ها و بابر بشاه ایران که در اصفهان بسر می برد فوق العاده او را خشمگین ساخت، و برای دفع آنها از طریق ساوه، فیروز کوه رهسپار مشهد گردید، ولی ازبکان بمحض شنیدن حرکت شاه اسمعیل بطرف خراسان، این ایالت را تخلیه نمودند، و بان طرف امور دریا پناهنده شدند. عبیدالله خان به مرو، و از آنجا به بخارا رفت، و محمد تیمور سلطان از هرات به سمرقند گریخت. شاه اسمعیل عده ای را بطرف هرات فرستاد، و در جنگی که بین قزلباش ها و محاصره کنندگان شهر رخ داد ازبکان شکست خورده و به غرجستان گریختند.

شاه ایران تمام آنها ئیکه در جنگ قوچ دوان فرار کرده بودند، مخصوصاً اهالی این نواحی که به ازبکان مخفیانه کمک نموده بودند، شدیداً تنبیه نمود، و پس از آنکه هرات را تصرف کرد، زینال سلطان شاملو را بحکومت این شهر منصوب نمود.

ولقب خان بوی اعطا کرد . سپس بزیارت مرقد امام رضا علیه السلام رفت . بدستور وی بلخ بتصرف قزلباش ها درآمد ، و سپس قندهار را متصرف شدند ، و باین ترتیب مجدداً خراسان را تصرف نمود .

شاه اسمعیل پس از این پیروزی بطرف عراق عزیمت نمود ، و زمستان ۹۰۹ هـ ۱۵۱۳ م را در اصفهان گذراند ، و در بهار سال بعد عازم همدان گردید .

نبرد شوم کوچ دولان که بشکست بابر ، تنها دوست ایران ، که میتوانست از پیشروی ازبک ها جلوگیری کند تمام شد ، نشان داد که تاجچه حد جلوگیری از تهاجم این نیروی قابل ملاحظه ازبک که رقیب سرسخت و خطرناک ایران بود مشکل است ، و تمام قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) جراحی غیر قابل علاج بر پیکر ایران بود که دست اندازی مکرر مغولان به خراسان آنرا تشدید می کرد . معذک مرگ شیانی موقتاً بتهدیدات ازبکان و مهاجمان جدید خاتمه می داد .

سیاست داخلی شاه اسمعیل

تجدید سازمانهای کشوری و برقراری مذهب جدید

در حقیقت تا به سلطنت رسیدن شاه عباس صفوی تحولات اساسی در سازمانهای اداری کشور بعمل نیامد ، زیرا تا زمانی که طبقات نژادی که تشکیل اجتماع ایرانی را می داد ، بهم ممزوج نشده بود هر گونه سازمانهای اداری بر پایه مستحکمی استوار نمی شد . باین جهت با وجود کوشش شاه اسمعیل در این راه سازمانهای اداری که بدست وی ایجاد شده بود ، چندان دوامی نیافت .

هنگامیکه شاه اسمعیل بکمک آرتش خود توانست حکومتهای مستقلی که در کشور تشکیل شده بود براندازد ، کوشش وی نه تنها مصروف برقراری حکومت مطلقه شد ، بلکه سعی داشت که وحدت سیاسی و اجتماعی ایران را که پس از انهدام سلطنت ساسانیان بدست اعراب از هم گسیخته بود ، مجدداً برقرار سازد .

محیط نیز مناسب با این وحدت بود ؛ نخست آنکه همانطوریکه ذکر شد پس از یک دورانی هرج و مرج طولانی و اغتشاش در کشور ، توده مردم که فقیر و خسته شده بودند ، تمایلی نسبت ببرقراری امنیت و صلح در ایران از خود نشان می دادند . دیگر آنکه وجود سنن و عادات و رسوم کهن در سازمانهای اداری کشور از زبان خیلی قدیم موجب شده بود که با وجود حملات بیگانگان و روی کار آمدن حکومت های مختلف در مدت نه قرنی که از حملات اعراب به ایران تا به سلطنت رسیدن خاندان صفوی می گذشت ، ترکیب آن کمتر دست بخورد ، و حتی دوران تسلط تیموریان باز همان سازمانهای اداری گذشته ایران ، مورد توجه مهاجمان قرار گرفت و دنبال شد ، باین جهت نیز سازمانهای اداری خود تیموریان نیز پس از اضمحلال امپراطوری آنها باز ادامه یافت .

تجدید سازمان‌هایی که بدست شاه صفوی صورت گرفت همراه با برقراری صلاح و آرامش در کشور بود، و خود شاه در کارهایش از عقل و درایت وزرائی مانند امیر زکریا^۱ وزیر شاهان آق قویونلو، و خواجه کمال‌الدین محمود ساغرچی وزیر شاهزادگان تیموری که بخداست وی درآمده بودند استفاده برد.^۲

شاه اسمعیل که وضعیت نظامی و نیازمندیهای مالی کشور را از نظر دور نمی‌داشت ایران را از نظر اداری بدو قسمت نمود:

۱- ایالات دولتی

۲- خالصجات^۳

ایالات دولتی از طرف یک حاکم اداره میشد، که مأمور ایجاد و نگهداری ارتش دائمی در قلمرو خود بود و امنیت این نواحی را تأمین مینمود، و بکارهای اداری رسیدگی می‌کرد، در زمان جنگ فرماندهی ارتش خود را بعهدہ می‌گرفت. خالصجات از طرف ناظران مالی (پیشکاران) سرپرستی میشد، و مأمور وصول مالیات بودند تا بجزانۀ شاهی برای مخارج کشور بفرستند.

در حقیقت حکام بسبب وظایفی که داشتند رابط بین ملت و شاه بودند، که مظهر قدرت مرکزی در کشور بود.

شاه اسمعیل که خطردادن اختیارات تام را بحکام کشور برای حکومت مرکزی حس می‌کرد، اختیارات آنها را تعیین و تعریف نمود، ولی متأسفانه پس از مرگ شهریار صفوی هیچ‌هنگام این مقررات رعایت نگردید، مخصوصاً آنکه اوضاع اجتماعی ایران حاضر بقبول این طرز اداره در کشور نبود.

۱- در زمان تسلط شاه اسمعیل بر تبریز بخداست گماشته شد.

۲- پس از شکست از بیکان در ۹۱۶ هـ - ۱۰۱۰ م. این دو مثل نمونه ایست از ادامه

سنن اداری در ایران.

۳- مجله دنیای اسلامی R'du Monde Musul جلد بیست و چهارم سازمان اداری

صفویه ص ۲۱۹.

دور بودن مراکز شهری از یکدیگر و وجود عادات و رسوم و سنن محلی اقوام چادر نشین که اکثریت ملت ایران را تشکیل می دادند ، سبب ضعف حکومت مرکزی می شد ، و در تمام دوران شاهنشاهی صفوی شاهان همیشه گرفتار خود-مختاری نسبی حکام ولایات و قبایلی بودند ، که از بین آنها اشراف و درباریان برگزیده می شدند .

شاه اسمعیل کوشش نمود که قوانین قرآن را اجرا نماید ، و دستور داد در ایالات مختلف مانند اصفهان ، شیراز ، دارالعلم های الهیات تأسیس گردد که در آن حقوق و قوانین و اصول مذهبی تدریس شود .^۱

سیاست مذهبی شاه اسمعیل

از نظر مذهبی سیاست شاه اسمعیل در برقراری مذهب شیعه تنهائیه مذهب رسمی کشور اهمیتی بسزاداشت ، و سخت گیری شاه نسبت بمخالفان مذهب بیشتر از نظر اوضاع سیاسی ، ملی و بین المللی بود .

علل سیاسی آن این بود که با وجود کوششی که طرفداران شیعه و تبلیغات مذهبی خاندان صفوی از زمان شیخ صفی الدین اردبیلی ببعد نمودند ، باز بیشتر اهالی ایران سنی بودند ، و نسبت بمسیاست مذهبی شاه ایران مخالفت می ورزیدند ، درحالیکه شاه اسمعیل برای برقراری وحدت مجدد سیاسی ایران بایستی بر روی عناصر شیعه تکیه زند . شاه اسمعیل که می دانست هنوز نفوذ مذهب در عامه مردم تاچه اندازه عمیق است میترسید روزی عناصر سنی که اکثریت جامعه ایرانی را تشکیل می دهند بتوانند بر ضد قدرت خاندان صفوی قیام کنند ، و با خواستار شدن کمک از سلاطین عثمانی و ازبکان شاهنشاهی صفوی را واژگون سازند .

علل ملی آن از این جهت بود ، که وضعیت جغرافیائی ایران همیشه مانع از اختلاط و استزاج عناصر نژادی بود ، و نمی گذاشت وحدت ایران عملی گردد . تهاجمات پی در پی اقوام دیگر به ایران در قرون متمادی سبب شده بود ، که مخلوطی

۱- اسکندر بیگ منشی نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس .

از نژادهای مختلف در ایران چون خود ایرانیان ، اعراب ، ترکها و مغولها تشکیل شود و اختلافات مذهبی و کینه‌های نژادی همیشه مانع از سمزوج شدن آنها شده و نگذاشته بود بصورت یک واحد نژادی درآیند .

ورود زبان ترك كه در كنار زبان ایرانی ، نصیح گرفته و نشر یافته بود ، در قرن دهم هجری (پانزدهم میلادی) رقیبی برای زبان پارسی ، و سبب تشدید اختلافات بین نژاد ایرانی و نژاد ترك و مغول گردیده بود .

در این شرایط شاه اسمعیل كه بكمك همین عوامل خارجی ، یعنی ترك‌ها روی كار آمد ، و توانست با پشتیبانی آنان امنیت را در سراسر كشور برقرار سازد ، و بتأسیس شاهنشاهی صفوی همت گمارد نمی‌توانست آنها را حاضر نماید كه با هم نژادان ، و هم كیشان خود ، یعنی ازبكان و عثمانیها بنبرد پردازند ، و بایستی نیروی جدیدی در اختیار داشته باشد تا هر گونه كینه را كه بین ایرانیان و مهاجمان ترك و مغول وجود داشت از بین ببرد .

تنها نیروئی كه میتوانست سبب ایجاد وحدت اخلاقی كه متكي بمذهب باشد بشود همان مذهب شیعه بود ، چون این نیروی جدید قادر بود كه به نژاد های مختلفی كه در ایران بسر می‌بردند و دارای هیچگونه احساسات ملی نبودند **وحدت اخلاقی** كه پایه هر ملیتی است و وحدت سیاسی و اجتماعی هر قومیت بر آن استوار است بدهد .

بدین ترتیب با برقراری شیعه بصورت مذهب رسمی كشور شاه اسمعیل توانست توافق اخلاقی بین نژاد های مختلفی كه در ایران جامعه ایرانی را متشكل میساخت برقرار سازد ، كه بتدریج بصورت وحدت ملی درآمد و بنیان جامعه امروزی ایرانی را پی‌ریزی كرد .

علل بین‌المللی : پس از تسلط اعراب بر ایران ، و برانداختن شاهنشاهی ساسانیان ایران ملیت ، و وحدت سیاسی خود را از دست داد ، و وارد جامعه اسلامی شد ، و چون مذهب اسلام هیچگونه مرزی برای آنهائی كه در جرگه اسلام وارد میشدند نمی‌شناخت

لذا اقوام ترك و تاتار كه تا بحال بسبب قدرت ایرانیان نتوانسته بودند بـخاك ایران دست اندازی كنند ، بآسانی این كشور را فرا گرفتند ، چنانكه مدت چندین قرن ایران در تحت سلطه آنها بسر می برد .

تجاوزات امپراطوری عثمانی در باختر ، و تهاجمات ازبكان در خاور ، در آستانه تشكيل شاهنشاهی صفوی سد بزرگی در راه ایجاد وحدت سیاسی ایران بود ، مخصوصاً آنكه سلاطین عثمانی ادعای جانشینی پیغمبر اسلام ، و خلافت دسر می پروراندند ، و بانظر خصومت بـتحولات سیاسی ایران كه بضرر سیاست توسعه طلبی عثمانیان و ازبكان تمام می شد می نگریستند .

برای شاه اسمعیل بسیار مشکل بود كه با ارتشی كه در اختیار داشت بمقابله بارقبای بزرگی چون ازبكان و عثمانیان پردازد ، و بایستی بنیروی جدیدی متوسل گردد ، تا بتواند اختلافات نژادی را باتبلیغات مذهبی تحریك كند . این نیرو همان مذهب شیعه بود كه به ایرانیان اجازه می داد كه در مقابل دشمنان مجاور سرسخت و كهن خود ایستادگی نمایند و آنها را سر كوب كنند ؛ یعنی در حقیقت برای جلوگیری از نفوذ و تجاوزات همسایگان خود ، شاه اسمعیل بدنبال همان سیاست قدیمی شاهان ایرانی میرفت ، كه از زمان نفوذ و برقراری اسلام در این كشور ، ایران را راهنمایی نموده بود ، تا بتواند از حقوق حقه خود دفاع نماید ، منتها وسیله تضمین استقلال و آزادی كشورش را در برقراری شیعه (يك نوع انگلیكانیسم ایرانی)^۱ دید .

این عوامل مختلف سبب گردید كه شهریار صفوی پس از ورود به تبریز ، و پس از تاج گذاری مذهب شیعه را مذهب رسمی كشور نمود ، و با قدرت و شدت هرچه تمامتر مخالفان و معاندان مذهبی را تنبیه كرد ، و طبقه جدیدی برای اجرای كارهای مذهبی تعیین نمود . باین ترتیب مذهب جدید وحدت ملی ایران را آسان ساخت ، چون با برقراری وحدت مذهبی در ایران عملاً وحدت اخلاقی بین عناصر مختلف نژادی

که ملیت ایرانی را تشکیل می داد جامعه عمل بخود می پوشید و شاهنشاهی ایران با انکاء بمذهب جدید در مقابل خطر محاصره ایران بین خان های ماوراء النهر و امپراطوری عثمانی سدی ایجاد می نمود ؛ درحقیقت شیعه مظهر ایرانی بودن گردید و برای مقابله با ترکان و ازبکان سنی متعصب ایمان ملی عامل اصلی مقاومت ملی شد^۱.

مدت سه قرنی که از تاریخ برقراری شیعه در ایران می گذرد ، علاقه بمذهب شیعه دست آویز و یا علت کشمکش هائی بوده است که در ایران درگیر شده است خواه آنکه ایران بخاک ترك ها و افغانی ها و تاتارها حمله برده باشد ، خواه برای جلوگیری از تهاجمات آنها بوده باشد ، همیشه بسبب همان تعصب مذهبی پیش بوده است و فکر آنکه موجودیت مذهب شیعه در خطر است موجب تحریک احساسات ایرانیان بر ضد آن اقوام گردیده است^۲ ، منتهی ایجاد طبقه جدید (روحانیان) که مأمور اجرای آئین مذهبی شیعه ، و تعلیم اصول و قوانین دینی بودند اشکالاتی بمیان آورد ؛ چون از نظر مذهبی قدرت فراوانی داشتند و توانستند بزودی نفوذ خود را بر شاهان صفوی تحمیل کنند ، و همینکه شاهنشاهی صفویه رو بضعف گذاشت ، با پادشاهان بمخالفت برخاستند ، و چون توده ملت از آنها پشتیبانی می نمود ، شاهان دیگر قدرت سرکوبی آنان را نداشتند . در نتیجه کشمکش بین این دو نیروی مادی و معنوی عامل اصلی تمام انقلابات بعدی و کشمکش های داخلی کشور شد ، چنانکه یکی از علل انحطاط صفویه را زد و خورد بین این دو نیرو باید دانست ، و انقلاب مشروطیت در دوران سلطنت قاجاریه معلول همین علت است ، که برخلاف تمام انقلابات دنیا که طبقه روحانیان با آن مخالف بودند ، در ایران علمای مذهبی و روحانیان پیش قدمان انقلاب مشروطیت گردیدند و بدست آنها جامعه عمل بخود پوشید.

۱ - گروسه Grousset تاریخ آسیا ج ۳ ص ۱۶۲ .

۲ - سرجان ملکم Malcom تاریخ ایران ج ۴ ص ۴۳-۴۲ .

سیاست خارجی شاه اسمعیل

۱- روابط شاهنشاهی ایران با امپراطوری عثمانی^۱

اضمحلال قدرت ازبکان درخاور بدست شاه اسمعیل ، گوشزدی بود با امپراطوری عثمانی متحد باختری آنها ، زیرا پیروزی درخشان شهریار صفوی بر ازبکان و رقبای دیگر ، سبب گردید که در مقابل سیاست توسعه طلبی و تهاجمی سلاطین عثمانی در شرق سدی ایجاد شود ، و بایستی از این پس یکی از این دو قدرتی که در شرف تکوین بود ، در مقابل جاه طلبی دیگری از صحنه سیاست خارج گردد .

اگر تازمان روی کار آمدن خاندان صفوی و بدست گرفتن قدرت ، وحدت مذهبی که پس از اضمحلال خلافت عباسیان بدست هلاکو خان مغول ، و ازهم پاشیده شدن دنیای اسلامی ، سبب نزدیک شدن دو کشور رقیب می شد ، و باعث برقراری دوستی و اتحاد کم و بیش آن دو می گردید ، با تشکیل شاهنشاهی ایران بدست خاندان صفوی ، و پیش آمدن مسائل جدید مذهبی و سیاسی ، این وضعیت تغییر می نمود ، و موجب برهم خوردن اوضاع می گردید .

از این پس قدرت روز افزون صفویه ، و اعمال سیاست کشور گشائی و توسعه طلبی شاهان صفوی در مقابل سیاست جاه طلبی امپراطوران عثمانی سدی جدید ایجاد می نمود و یک رقابت آشتی ناپذیر بین دو کشور مجاور که هر کدام سودای جهانگیری و توسعه طلبی در سر می پروراندند بوجود می آمد ، و سبب ضعف این دو قدرت شرقی

۱ - راجع به روابط ایران و عثمانی بهترین مدرک تاریخی مجموعه نامه های سیاسی است که فریدون بیگ جمع آوری نموده و در تاریخ ۹۸۲ هـ ۱۰۷۴ م بنام منشآت السلاطین طبع کرده است . این نامه ها بزبانهای فارسی و ترکی است .

می‌گردید ، بطوریکه پس از مدتی کشورهای همسایه آنها توانستند تسلط خود را بر قسمتی از خاک عثمانی و ایران برقرار سازند .

چون علل این کشمکش های طولانی بین شاهنشاهی ایران ، و امپراطوری عثمانی را باید در روابط بین آن دو کشور جستجو نمود ، یک نظر اجمالی بر روابط سیاسی دو کشور لازم است ، تا پی بعواملی که سبب گردید سیاست تجاوزکارانه ، و توسعه طلبی دو کشور رقیب و زورمند جانشین سیاست صلح طلبانه و دوستی گذشته گردد ، برده شود .

پس از تسلط اعراب بر ایران و از بین رفتن شاهنشاهی ساسانی ، چون دیگر قدرتی نبود که بتواند از نفوذ نژادزرد (ترك و تاتار و مغول) به ایران و متصرفاتش جلوگیری کند ، باین جهات از این پس بتدریج این اقوام نیمه بدوی گاهی از راه ایران و زمانی از قفقاز بطرف خاورمیانه و نزدیک مهاجرت نمودند .

ورود ترك ها نخستین مهاجمین در قرن اول هجری قرن هفتم میلادی به خاور نزدیک نشانه ای از نخستین تماس ایرانیان با ترك ها بود ، اما روابط حقیقی آنها از زمانی شروع شد که تهاجم ترك ها در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) با ورود سلجوقیان که همراه قبیله غز ایران ، ارمنستان ، آسیای صغیر ، و کشورهای دیگر خاور نزدیک را فرا گرفتند صورت گرفت . ترکان عثمانی نیز جزء قبیله غز بودند که باین نواحی آمدند ، و در زمان سلاطین سلجوقی چون خدمات شایانی به سلجوقیان نموده بودند ، بآنها اجازه دادند که در ولایات فریژ یا اپیکتتوس که بعداً بنام سلطان اوی معروف شد ، اقامت نمایند .

این ترکان ، پس از انقراض سلطنت سلاجقه روم در حاشیه شرقی این نواحی یعنی در سلطان اوی نزدیک قسمت بی تی نیا^۲ از ولایات روم شرقی حکومتی تشکیل

۱- Phrygie Epictetus طبقات سلاطین اسلام تألیف استانی لین پول - Stanley

Lane pool ترجمه عباس اقبال تهران ۱۳۱۲ .

۲- Bithinia

دادند، که شهر عمده آن سگوت^۱ مرکز ترکان عثمانی گردید. عثمان پسر ارطغرل که در سال ۱۲۵۹ هـ م تولد یافته بود، پس از مرگ علاءالدین کیقباد سوم پادشاه سلجوقی روم به تشکیل سلسله ای موفق گردید، که از تاریخ ۶۹۹ هـ تا ۱۳۳۷ هـ ۱۳۰۱ - ۱۹۲۳ م ادامه داشت.

عثمان مرزهای کشور خود را بطرف باختر توسعه داد، و پسرش ارخان شهرهای بروسه و نیقیه را در شمال باختری آسیای صغیر متصرف گردید، و لشکریان مشهور **ینی چری** را تشکیل داد. در سال ۷۵۹ هـ ۱۳۵۸ م ترکان عثمانی از تنگه **داردانیل** گذشته به تسخیر کشورهای اروپائی دولت **روم شرقی** مبادرت ورزیدند، و شهرهای **ادرنه** و **فیلی پوپولیس**^۲ را چندی بعد گرفتند و بر اثر فتوحات **ماریتزا**^۳، **قوسوه**^۴ و **نیکوپولیس**^۵ و پیروزی آنها بر سواران جنگی اروپا سراسر شبه جزیره **بالکان** باستانی شهر قسطنطنیه به تصرف ایشان درآمد.

اما با هجوم امیر تیمور باسیای صغیر و شکست سخت بایزیدخان اول ۸۰۴ هـ ۱۴۰۲ م در **آنقره** تصرف قسطنطنیه^۶ بتعویق افتاد، تا آنکه سلطان محمدخان ثانی در ۸۵۷ هـ ۱۴۵۳ م آنجا را گرفت و جزایر دریای **اژه** و جزیره **قرم** (کریمه) ضمیمه خاک عثمانی گردید و امپراطوری عثمانی تا ایتالیا بسط یافت.

در همان زمان که عثمانیها توانستند به تشکیل امپراطوری بزرگی مبادرت ورزند

۱ - Sugut

۲ - Philippopolis

۳ - Maritza

۴ - Kossovo

۵ - Nicopolis

۶ - از این زمان قسطنطنیه بنام استانبول خوانده شد. این کلمه از جمله یونانی - eis tèn polin یعنی (در شهر) ویا (بسوی شهر) است که از طرف روستائیان اطراف شهر بکار برده میشد و عثمانیان بجای نام حقیقی شهر گرفتند زندگانی شاه عباس، ج ۱، ص ۱۹۵.

دسته دیگر ترک‌ها که بعثت آنکه با مغولها امتزاج پیدا کردند برعهده آنها افزوده شده بود، بنام ترک‌های خاورمیانه یا **ترکمانان** توانستند تشکیل یک جامعه ای بدهند متصل بجوامع ایرانی، کرد، ارمنه و اعراب، و در قرن نهم هجری پانزدهم میلادی بتشکیل حکومت‌های ترکمان (آق‌قویونلو و قراقویونلو) بین امپراطوری عثمانی که روز بروز توسعه می‌یافت، و ایران که هنوز در هرج و مرج و کشمکش‌های خانمانسوز بسر می‌برد، پرداختند.

فتح قسطنطنیه بدست عثمانیان، و واژگون شدن امپراطوری **بیزانس** نه فقط کشورهای مقتدر اروپائی مانند دو امپراطوری **ژن و ونیز** را بوحشت انداخت^۱، بلکه نشانه ای بود از شروع کشمکش‌های طولانی و اختلافات سیاسی بین ایران و عثمانی، اما در این زمان حکومت ترکمان آق‌قویونلو، که در مرز امپراطوری عثمانی قدرتی یافته بود، ایران را از خطر تهاجم عثمانیها نجات بخشید، اوزون حسن که توانسته بود در اثر شانس و لیاقت و درایتش رقبای خود را از بین ببرد، و قدرتی برهم زند، راه را بر تجاوز همسایه رقیب بست.

اتحاد اوزون حسن شاه آق‌قویونلو با کشور **طرابوزان**^۲ متحد **گرجستان** که یک کشور عیسوی بود نتایج درخشانی داشت. امپراطوری طرابوزان که در انحطاط بسر می‌برد، کوشش داشت که از راه ازدواج شاهزادگان سلطنتی که زیبایی آنها شهرت جهانی داشت، با همسایگان خود، از حملات آنها بکشور خود جلوگیری نماید. باین جهت با خانواده آق‌قویونلو روابط خانوادگی برقرار کرد، چنانکه مادر پدر بزرگ اوزون حسن یک شاهزاده طرابوزانی بود، و در ۸۶۲ هـ ۱۴۵۸ م آخرین امپراطور

۱- تاریخ تمدن تألیف این جانب بخش: تمدن جدید.

۲- امپراطوری بیزانس طرابوزان در سال ۶۰۰ هـ ۱۲۰۴ م بدست **آلکسیس Alexis** و **داود کمنن** David Comnenes نوه امپراطور **آندرونی Andronie** اول پس از چهارمین جنگ‌های صلیبی تشکیل شد، و در ۸۶۵ هـ ۱۴۶۱ م بدست عثمانیان منقرض گردید
دیکسیونر لاروس قرن بیستم T. Z.

طرابوزان خواهرزاده‌اش **کورا کاترینا**^۱ را بازدواج اوزون حسن درآورد، باین جهت هم پادشاه آق قویونلو برادرزاده‌اش را در ۸۶۴ هـ ۱۴۶۰ م نزد **سلطان محمد دوم** سلطان عثمانی به قسطنطنیه فرستاد. او مأموریت داشت از سلطان خواستار شود که به طرابوزان صدمه نزند^۲.

امپراطوری ونیز و رم که با دقت فراوانی بتحولاتی که در این نواحی بوقوع می‌پیوست، نگاه می‌کردند، از موقعیت استفاده نموده با حکومت آق قویونلو که با این دو کشور مسیحی ارتباط دوستانه داشت، اتحادیه نظامی برضد دولت عثمانی، دشمن مشترک خود بستند.

این اتحادیه درحقیقت مقدمه‌ای بود بر جنگ‌های ایران و عثمانی که مدت دو قرن طول کشید. اوزون حسن که تمایلی به تصرف طرابوزان داشت، حاضر بیست نفوذ عثمانیان براین سرزمین نبود، باین جهت بین او و سلطان محمد ثانی کشمکش درگرفت، که نتایج شومی برای وی دربرداشت، چون این کشمکش، سبب رنجش

۱- Kyra - Caterina . اوزون حسن بسال ۸۶۳ هـ ۱۴۵۸ م کاترینا دختر **کالو** - **یوهانس** (کالو یوحنا) Kalo yoannes پادشاه طرابوزان را خواستگاری نمود، و چون درآن سال کالو یوهانس فوت نمود برادرش داود جانشین او شد و دختر را پیش شاه آق - قویونلو فرستاد. این شاهزاده خانم را اروپائیان **دسپینا** Despina (منابع مسلمان نیز بهمین نام خوانده‌اند) می‌نامند که لقب یونانی اوست (Despoina) و معادل خاتون در فارسی میباشند.

دختر دسپینا که **مارتا** Marta نام داشت بازدواج **شیخ حیدر** درآمد، و این همان است در سلسله‌النسب صفویه **باجی آغا** و در حبیب السیر **حلیمه بیگی آغا**. و در کتاب صحایف الاخبار (منجم باشی) بنام **عالم شاه بیگم** نامیده شده. ترکمانان او را **حلیمه بیگی آغا** می‌نامیدند و **عالم شاه بیگم** لقب او بوده است. رجوع شود بمقاله **مینورسکی** راجع به ایران در قرن پانزدهم در بیست مقاله مینورسکی از انتشارات دانشگاه تهران.

۲- مینورسکی. ایران بین امپراطوری ونیز و دولت عثمانی. چاپ پاریس.

عثمانیان گردید و سلطان عثمانی طرابوزان را متصرف شد ، و روابط بین دو کشور تیره‌تر گردید .

از این پس تمام عناصر مخالف عثمانیان متوجه حکومت آق‌قویونلو شدند ، مخصوصاً فراریانی که از آسیای صغیر به اوزون حسن پناهنده شدند ، بوی اجازه داد که در سرنوشت آنها دخالت کند ، و مجدداً با عثمانیان وارد جنگ گردد .

نبرد بین دو کشور نخست در کماخ در کرانه فرات علیا در ۸۶۴ هـ ۱۴۶۰ م^۱ در گرفت ، ولی بیک متار که موقتی منجر شد ، و پس از مدتی مجدداً بین اوزون حسن و محمد ثانی جنگ در گرفت ۸۷۷ هـ ۱۴۷۳ م .

این نبرد که در نزدیکی **تورجان** بین دورقیب اتفاق افتاد بشکست اوزون حسن تمام شد و اثر آن باندازه‌ای در روحیه وی زیاد بود که رئیس آق‌قویونلو نتوانست مجدداً با عثمانیان وارد جنگ شود ، و یک صلح دائمی بین آنها منعقد گردید .^۲

اضمحلال حکومت آق‌قویونلوها بدست شاه اسمعیل صفوی مدتی خطر هجوم عثمانیان را که گرفتار مسائل اروپا بودند بسرزمین ایران رفع نمود ، مخصوصاً آنکه پس از مرگ اوزون حسن ، کشمکش سران خاندان آق‌قویونلو بر سر سلطنت آنها را ضعیف کرد بطوریکه برای مقابله با شاه اسمعیل رقیب جدید سلطنت حتی مجبور بگرفتن کمک از عثمانیان شدند .

باین جهت صلح بین آق‌قویونلوها و دولت عثمانی مدت درازی بطول انجامید و حتی پس از مرگ سلطان محمد ثانی جانشین او **بایزید دوم** که از نظر اخلاقی با سلف خود فرق داشت ، نسبت بآنها روش نرم تری پیش گرفت ، و چون علاقه وافری به ادبیات و فلسفه داشت ، بفکر کشورگشائی نیافتاد ، حتی در موقعیکه آق‌قویونلوها برضد شاه اسمعیل بنبرد می‌پرداختند حاضر بکمک بآنها نگردید .

الوند میرزا آخرین مدعی تاج و تخت از خاندان آق‌قویونلو ، با وجود آنکه

۱- مینورسکی ، ایران در قرن پانزدهم بیست مقاله مینورسکی چاپ دانشگاه .

۲- ایضاً . ایران بین امپراطوری ونیز و عثمانی چاپ پاریس ص ۹۰ .

نامه‌ای هم برای بایزید دوم فرستاد ، و از او خواست که بوی برضد دشمن مشترک کمک نماید ، نتوانست از متحد و دوست دیرین خود سلطان عثمانی ، برضد شاه اسمعیل کمک بگیرد .

این نامه را الوند میرزا پس از شکست شرور از شاه صفوی بسطان عثمانی فرستاد که مضمون این چنین بود : « حمدی که مستوجب نوید حصول منی و نیل حاجات شود و شکری که مستجلب مزید فواید و مرادات گردد و ثنائی که مستلزم ارتقاء معارج اعلاء مقامات بود و درودی که مشید قواعد بنیان رغبت و التفات شود نثار بارگاه پادشاهی که انسان را از برای تحصیل کمالات و تفصیل حقایق موجودات از اعلیٰ علین جنات برنطع خاك درانداخت و باز بمقتضای من لم یولد مرتین لم یلج السموات از حضيض و هبوط تنزلات بر اوج شرف ترقیات بوسیله عروه و ثقای التفات بی علت و غایات و الطاف بی نهایت بر سطح افلاك برآورد تا از قوس وجوب و امکان دائره ساخته بر ساحت کون و مکان طوف نماید ، نفس تنزل نگر که عین ترقیست .

سبحان من تنزه ذاته عن الزوال و تقدس صفاته عن الانتقال و ورود درودنا محدود بر آن سائر فضای « دنی فتالی » و طائر هوای « قاب قوسین او ادنی » و صاحب سر « فاوحی الی عبده ما وحي » علیه من الصلوات اعلاها و من التحیات اسناها و من التسلیمات انماها و برآل و اصحاب او باد . اما بعد ، درین ولا ، عنقای آسمان عزت و سیمرغ قاف همت و همای آشیان دولت و طوطی شکرستان همت و طائر فرخنده فال و همای همایون بال . شعر ...

یعنی برید نوید اعلیٰ حضرت خورشید رتبت جمشید صولت ابوت مرتبت خلافت منزلت ، سلطنت پناه جم جاه ، سلیمان مکان گیتی ستان ، عالم مدار فلک اقتدار ، خاقان اعظم مالک رقاب الاسم ، مولی ملوک و العجم ، ملاذ الخواقین فی العالم ، خلیفه الله فی الارضین و ظل الله علی كافة المسلمین ، قهرمان الزمان ، جلال السلطنة و الخلافة و العداة و النصفة و العظمة و الاقبال ، سلطان بایزید خان مد الله تعالی ظلال سلطنته و رافته علی قاطبة المسلمین و ابدیها من خلافته و عدالته علی كافة المؤمنین ...

هذا معروض ضمير منير خورشيد تنوير اكسير تأثير آنكه اشارت عالي كه در باب اتفاق سلاطين بايندرية شرف ظهور پذير يافته بود ، بگوش جان و سمع قبول تلقى نمود . اگر حضرت شعارى عمى قاسم بيك و حضرت مملكتدارى اخوت شعارى ميرمراد جعلهما الله تعالى سبيل الوفاق ووفقهما فى رفع اهل الشرك والنفاق ، حسب اشارت جهان مطاع بدفع و رفع جماعت ضال و مضل اوباش قزلباش خذلهم الله و قهرهم اتفاق نمايند فهو المراد والاتوكل بعون عنايت الهى ويمن همت اعلى حضرت عالم پناهى نموده ، توجه بقلع و قمع آن قوم نابكار و آن گروه بى شكوه بد كردار در خواهد شد و چون از مبداء حال دست تشبث و اعتصام باذبال شفقت و امثال عاطفت آن حضرت زده ، توقع كه من كل الوجوه ظاهراً و باطناً همم عليه دريغ نفرمايند تا بتوفيق ربانى و تأييد سبحانى و عنايت آن حضرت ابوت مكاني ، مزارع روى زمين از بذر ضلالت آن جماعت پاك گردد و بوستان شريعت عزاي نبوى و گلستان ملت زهراى مصطفوى از آب عدالت سيراب و سرسبز گردد و سرير خلافت بايندرية در قبضه تصرف درآيد . زياده اطناب نرفت . ظل ظليل سلطنت و خلافت و اقبال برمفارق اسلام و اسلاميان مغلد و مبسوط و مستدام باد . بالنبي وآله الامجاد .^۱

سلطان بايزيد در جواب نامه الوند ميرزا چنين نوشت : « سپاس بى قياس مر خداى را جل جلاله و عم نواله كه بعد از تكميل وجود انسانى محبت روحانى را ، در عالم جسمانى ، بظهور آورد و گوشه نشينان حضيض خاك را خبير ازسيارگان اوج افلاك گرداند و خواص آن را صاحب علم « و علم آدم » نمود و بعلم جزوى بكمليات امور صاحب وقوف ساخته با فرمان « ثم جعلناكم خلائف » سرافرازي بخشيد و در كنه ذات احديتش تعالى شانه و كمل برهانه ، عقول عشره خرده بين را عاجز و سرگردان ساخت . . . و بعد درين وقت كه نسرين و ريحان جنت سرشت و ياسمين بستان هشت

۱ - فريدون بيك . ج ۱ . ص ۳۰۲ - ۳۰۱ . دكتور عبدالحسين نوائى . مكاتبات و اسناد

بهشت و سنبل مشک پیوند و بنفشه کوه الوند ، اعنی کتاب مستطاب عنبر بار و خطاب خورشید نقاب عبهرنثار که از جانب اعلی جناب سلطنت مآب فلک بارگاه رفعت دستگاه سعادت آیات معدلت عنایات ، جمشید شوکت فریدون رایت ، اسکندر مکنت دارا درایت ، ظل رحمان ، لطف یزدان . شعر ...

در خجسته ترین اوقات و بهترین ساعات رسید و مجلس انس و جان را معطر بنسیم وفا و معنیر از شمیم صفا گردانید ... و آنچه در باب عدم اتحاد عم بزرگوار عالی شأن تاجاً للدولة والسعادة والدین طائی قاسم بیگ و حضرت مملکت مداری جلال الدین مراد بیگ ، زاد الله قدرهما ، نسبت بخدام سلطنت مقام رفع الله تعالی مدارج عزه و قدره و حفظ عن مکاید العدو و غدره ، نوشته بودند ، معلوم گشت و بخاطر رسید که هر چند فروغ و داد ایشان چون سراج و هاج خالی از ظلمت زدائی و نور افزائی نیست لکن چراغ پیش آفتاب نمودی ندارد و طائفه یاغیه قزلباشیه خذلهم الله اگر چه شعلهای آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود^۱ بگیتی در انداخته و چون مجوسیان روز بادگان آتش پاره ها را فرافرق سر برداشته و از پیچش فوطهای کبود جهان پردود ساخته و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده . شعر ...

یقین است که مناره بلند در پیش کوه الوند پست نماید و چون کار از مواظ گذشته و موقوف بتوفیق الهی مانده ، مأمول است که علی الدوام با غیرت تام کوشیده و قوت بازورا روی اقدام بحرکت در آورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تبراً از خویشتن داری کنان ، متوکل علی الله الملك المنان ، عزم جزم بر قلع و قمع آن طایفه یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته ، پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد بانطفادر کوشند و باشد که بتوفیق الله بذاك سیاه پایمال ساخته ، نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزداوند و عالمیان را ، باخبار مسرت آثار فتح و فیروزی ، شاد و خرم گردانند و همت بی همتای همایون ما را مبذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور

۱- منظور تاج دوازده ترك قزلباش است.

نمایند و جمهور و سادات و علما و مشایخ و صلحا و کافه رعایا و برایای ممالک بحروسه را بوضائف دعا گوئی دولت جانبین مشغول دانسته طریقه یک جهتی و اخلاص را مسلوك و سبیل مراسلات و مکاتبات را مکشوف دارند و از اعلام سوانح حالات عطالت اغفال جایز نشمرند که ازین جانب حسب الاشاره بوجهی که لازم آید ، تقصیری نخواهد بود . ان شاء الله تعالی ، باقی ایام سعادت و دولت بروفق مرام احبای عزت و رفعت ، فزون و مستدام باد ، برب العباد^۱»

سلطان عثمانی با و وعده کمک مالی و پشتیبانی از حکومت وی داد ، ولی بدون قاطعیت . فقط یک نامه به حاجی رستم بیگ مکری کرد حاکم دیاربکر نوشت و از او خواست که از حقیقت احوال و اوضاع شاهنشاهی صفوی ، و قدرت حقیقی شاه اسمعیل گزارشی برایش بفرستد ، و بفهمد نتایج کشمکش خاندان آق قویونلو ، و شاه اسمعیل بنفع کدام یک می باشد . مضمون نامه بدین منوال بود :

« امیر معظم و کبیر مفتخم مطالعه فرمایند و بدانند که مدت مدید است که خصوصیت جماعت قزلباش بارباب دولت بایندریه (آق قویونلو) بیچه انجامید . علی ما هو الواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الاقتدار ، و معروض عتبه علیه فلک مقدار ، و حضرت بزرگوار مانشد . حالیا برای استعلام احوال دارنده کتاب مستطاب قدوة الاقران **کیوان چاوش** بدان طرف فرستاده شد ، و اولکای جای شما متصل آن نواحیست ، و بحقیقت حال تمام معلوم شماست ، چون دارنده مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد ، از اخبار صادق و وقایع آن جانب هر چه پیش شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید ، و این معنی را سبب عنایت شاهانه ما دانید ، و هر چه معلوم نموده باشند اصلاً کم نکرده شیمه صداقت را بظهور آورید . تحریراً فی اول الربیعین سنه ثمان و تسعمائه^۲ .

۱- منشآت فریدون بیگ جلد اول . ص ۳۵۳ - ۳۵۲

۲- عبدالحسین نوائی ، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران ص . ۷۱

منشآت فریدون بیگ ج ۱ . ص ۳۵۳ - ۳۵۴ .

پس از چندی حاکم کرد در جواب چنین نوشت: «... آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش، لعنهم الله و دهرهم تنبیه فرموده بودند، قصه آن طایفه یاغیه حالا براین منوال است که بهالوند خان گزند رسانیده واز آنجا به عراق عجم رفته مرادخان را منهزم و منکسر ساخته، و در عراق عرب کار پرناکیان^۱ را پرداخته و با چراکسه مصر^۲ مصالحه و اتحاد نموده حالا عزیمت دیاربکر و مرعش داشته، احوال ایران ازبیداد ایشان پریشان، واکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته، امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بگزر و سنان غازیان و تیغ خونفشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاہ زمان میسر و مقدور گردد.^۳

در این نامه بسططان عثمانی بایزید دوم خبر داد که الوند میرزا شکست خورده و شاه اسمعیل کوشش دارد تا بامصر برضد امپراطوری عثمانی اتحاد و دوستی برقرار سازد، و آمدن او را به دیاربکر بسمع سلطان رسانید.

پس تا این زمان روابط اتحاد و دوستی بین خاندان آق قویونلو و عثمانیان تا اندازه ای حسنه بود. اما همینکه قدرت آق قویونلوها روبزوال گذاشته، و آنها اهمیت سیاسی خود را ازدست دادند، مستقیماً دو کشور بزرگ عثمانی و شاهنشاهی ایران بسرپرستی خاندان صفوی در مقابل هم قرار گرفتند، یعنی دو نیروئی که هر کدام بنحوی مخالف با یکدیگر، تمدن و فرهنگ اسلامی را نمایان می ساختند.

از این پس کشمکش بین این دو رقیب نیرومند که بر سر تصرف سرزمینهای متصرفی آق قویونلو با یکدیگر رقابت می کردند، حتمی بود مخصوصاً سیاست جاه -

۱- منظوروی باریک یک پرنک است که برعراق عرب فرمانروائی داشت و در ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م حکومتش بدست شاه اسمعیل منقرض شد.

۲- پادشاه مصر الملك الاشرف قانصوغوری، از سلسله ممالیک مصر بود که در ۹۲۲ هـ ۱۵۱۵ م بدست سلطان سلیم ازین رفت و سلطنت مصر واژگون شد.

۳- منشآت السلاطین ج ۱ ص ۳۵۳ - ۳۵۴.

طلبانه شاه ایران و سلطان عثمانی، اختلافات سیاسی و کینه‌های مذهبی و نژادی را تقویت می‌نمود. اما تا زمانی‌که بایزید دوم سلطنت می‌کرد روابط بین دو کشور تا اندازه‌ای دوستانه بود و بعثت‌گرفتاری‌های داخلی کشورشان هر دو کوشش داشتند سیاست دوستی خود را دنبال کنند، و نامه‌هایی که بین آنها رد و بدل شده است، نشانه‌ایست از ادامه روابط دوستی بین آنها.

در یکی از نامه‌ها شاه اسمعیل از بایزید دوم سلطان عثمانی می‌خواهد که مانع طرفداران وی که برای زیارت او از خاک عثمانی به اردبیل می‌آیند، نشود.^۱ این نامه که نشان می‌داد چه اندازه عدّه مریدان شهریار صفوی در امپراطوری عثمانی زیاد بود، و کمک مؤثری بتبلیغات خاندان صفوی در این نواحی مینمود، موجب تشدید اختلافات بین آن دو کشور نگردد، و بایزید دوم در جواب نامه شاه اسمعیل خیلی مؤدبانه نوشت که علت جلوگیری از خروج زائرین فرار این افراد از خدمت سربازی است نه زیارت آن خاندان، مع هذا: «چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی ازین طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله علیهم الرحمه نمایند برسبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردد، تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد، و رشته محبت لاینقطع غیر منقطع شود... و گر نه علاقه فراوانی بادامه دوستی بین آن دو کشور رادارد.»^۲

سلطان بایزید چون دید که دولت آق‌قویونلو محکوم بزوال است، و خاندان صفوی بر ایران تسلط یافته است در سال ۹۱۰ هـ ۱۴۱۵ م برای برقراری دوستی و روابط حسنه بین دو کشور، سفیری بنام محمد چاوش بالابان را با هدایای بسیاری بدربار ایران فرستاد تا بشاه اسمعیل فتح عراق و فارس را تبریک گوید، ولی چون مهاجرت اهل تسنن از ایران به کشور عثمانی، و ذکر تعدیات شاه و صوفیان نسبت

۱- فریدون بیگ ج ۱ ص ۳۴۵ نامه بزبان فارسی نوشته شده و هیچگونه تاریخی ندارد.

۲- این نامه بفارسی و بدون تاریخ است.

بآنها بگوش وی رسید ، دو نامه بزبان ترکی برای شاه ایران نوشت که در یکی از آنها او را بفتح عراق وفارس شادباش گفته بود ، و در دیگری شهریار صفوی رانصیحت کرده بود که نسبت بسنیان ظلم و تعدی روا ندارد ، و بسفیر خود دستور داده بود در صورت عدم صحت این روایات نامه اندرز را بشاه ایران تسلیم کند ، اما فرستاده سلطان عثمانی چون از حقیقت آگاه شد هر دو نامه را تقدیم شاه اسمعیل نمود .

در نامه ثانی چنین نوشته شده بود : «جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب ، مبارزالسلطنه والحکومة ، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدر الصفوی امیر اسمعیل اسس الله بنیان عدله وافضاله الی یوم الدین را که مقام فرزند ارجمند این ولاء ومؤسس اساس سلطنت والاوزر سلسله دولت اعلی وجانشین کیخسرو و داراست ، اولاً بسلام سلامت انجام همایون ما مفتخر ساخته ، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهار مینمائیم .

«بعد از اینکه آن فرزند عالی مقام بعزم کشیدن انتقام پدر حیدر سیر از گیلانات خروج کرد و بافرخ یسار شروانشاه جنگید و بیاری بخت بروظرفیافت و بسزا رسانید ، بعد بالوند لوند محاربه نمود و بهزیمت گرفتار ساخت وبالشرف و الاجلال در تبریز گلبیز براورنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد ، آنگاه که این دونوید مسرت پدید در مرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و منتظر قدوم بشری بابشارت نامه مخصوص ماندم که در ورود آن جواب نامه تهنیت آمیزی با سفیر مخصوص بفرستم ، چون اعلام ازین قبیل وقایع عظیمه از عمده تکالیف حکمدارانست . هنوز از آنجانب نه بشیر و بشارت ونه اشارتی واقع شده بود ، که بشارت دیگر درین کشور شایع گشت و معلوم شد آن امارت مآب خطه وسیعه عراق وفارس را نیز از وجود مظلومه آلود بایندریه پاک و بافتاب نجدست تابناک کرده بالیمن والاقبال ضمیمه ممالک مفتوحه امیرانه نموده اند . چون این خبر شادی اترتشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامه نیز از آنجانب نرسید ، لازم آمد که فتوحات پی در پی آن سیادت مآب شهاست نصاب

را تبریک و تهنیت گفته در طریقه اخلاص کیشی و مودت گسترى تقدم بجویم ، و در این ضمن وصایای بی غرضانه هم بگوش هوش آن نتیجه خانواده ولایت رسانیده نظردقت بافطانت آن امارت مآب را در باب تعمیق مضار چند مسئله منعطف سازیم .

« اولاً - دراکثار و اسراف در قتل که باعث کوتاهی عمر و سبب بدنامی ابدی و در شرع و عقل غیر ممدوح است ، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند ، البته شنیده اید که نام **حجاج و چنگیز و تیمور** را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده می آورند .

« ثانیاً - لازم نیست که ترویج و تعمیم یک طریقه مخالف عامه مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزه دنیا آلت قرارداد در میان امت خیرالبشر تفرقه بیاندازند بواسطه این تباعد و تنافر الی آخر الایام امت مرحومه ستم دیده حضرت خیر الانام را دشمن همدیگر ساخته قوای مادیه و معنویه اسلام را بکاهند و باین وسیله باعث دست اندازی اعادی دین بر ممالک مسلمین شوند .

« ثالثاً - قبور و مساجد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علمای سالفین و سابقین را نگذارند که بعضی نادانهای صوفیه باغوا و اغرای انبوهی از مغرضین ، که میخواهند موقوفات آنها را ملک قرار داده غصب کننده خراب نمایند ، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالک و داعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب لاینام است .

« رابعاً - استمالت بعدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بطش و شدت و خونریزیست . بهتر اینست که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروعه اهالی برای آن امارت مآب پیشه کشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت و حسن سلوک شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشانرا ترك نموده بخارج هجرت نکنند ، زیرا آبادی مملکت و بقای دولت بخشنودی رعیت از حکومت است . هرگاه ایرانیان از حکومت اترک (بایندریه^۱)

خشنود می‌بودند، آن سیادت مآب آن قدر ممالک را نمی‌توانست باسانی فتح نماید. «ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم توسن سلطنت رانده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادیهای ممالک روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیار بمدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرد جسته‌اند.

«ایرانیان نیز ملتی بوده و هستند که تا پادشاه از نجبا و از خودشان نباشد بمیل انقیاد و اطاعت نمی‌کنند و می‌خواهند که پادشاه آنها در یکی از پایتخت‌های ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد، و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. لله الحمد والمنة آنجناب شهامت مآب که از تمامی ایرانیان حسیب ونسیب ونجیب‌تر و منسوب یکی از خانواده‌های قدیم و معروف و بمدوح‌ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند، اگر عدالت را پیشه و ترفیه و آسودگی رعایا و برایا را همیشه اندیشه فرمایند، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط بیک توجیه آنولار بقه تابعیت و اطاعت را بر رقبه عبودیت و رقیت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیه صفویه جانسپارانه خواهند کوشید. اما در عکس معامله هر گاه بحیث سیف مالک ایران هم باشند از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیر عداوت عامه مسلمین قرار داده آبی آسوده از هجوم و اقتحام حکمداران و اسراء عامه اسلام نمانده مملکت ایران محصور و اهالی آن در انتظار مسلمین مقهور خواهند شد. پس چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟ مملکت پادشاه می‌خواهد. پادشاه مملکت و رعیت، و این هر دو بعدالت معمور و مرفه میشود. پادشاه، با دین و مذهب که از امور معنویه و اخرویه است، چه کار دارد. اگر آن سیادت مآب نصایح مشفقانه، این جانب را اصغاء و قبول فرمایند. شکی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آنولا یافته عندالافتضا معاونت فعلیه هم خواهند دید، وما علينا الا البلاغ.

«چون درین ولا بنابر تأسیس اساس و داد و تمهید لوازم اتحاد و ابلاغ آن

نصایح قدوة الامثال والاقران محمد چاوش بالابان زید قدره، بموجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط را کما ینبغی ازینجانب مؤدی کرده دقیقه ای معوق نگذارد و آنچه بزبانی سپارش شده است، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خلافی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان و بندگان صداقت نشان قدیمی و صادق القول جبلی است و بعد از تلاقی و کسب صفا حسب القبول والرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق الله عزوجل روانه اینجانب فرمایند. باقی ابواب معدلت و جهانداری بفزونی عمر و بختیاری گشاده باد الی یوم التئاد برب العباد'. »

شاه اسمعیل در موقعیکه برضد علاءالدوله ذوالقدر وارد جنگ گردید، عازم **بستان** شد و چون مجبور بود از حد و **دقیصریه** که جزو متصرفات سلطان عثمانی بود بگذرد بسپاهیان خود دستور داد متعرض جان و مال رعایا و دهاقین نشوند، و با آنها بمهربانی و دوستی رفتار کنند، و در نامه ای که به سلطان بایزید نوشت در آن از ورود بخاک عثمانی تاسف خورده و اظهار داشت بهیچوجه خیالی ندارد که بروابط دوستی دیرینه دو کشور خللی وارد سازد، و سرداران و سپاهیان خود دستور داده است که با ملاک و افراد این نواحی که موقتاً اشغال شده است صدمه ای نرسانند.

متن نامه چنین بود: «... انهای رأی ملک آرای عقده گشای آنکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی در یورت **نخربورنی** (خرپوت) واقع شد و از آنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است؛ و محبت و عهد بدستوری که سابقاً مقرر بود بهمان دستور فیما بین مؤکد است و خلل پذیر نیست، و در این اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام روم واقع شد یساق کرده بود یم که مطلقاً غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند و جمعی که بواسطه عبور معسکر ظفر پیکر منهزم شده بودند، استمالت داده

۱ - کتاب انقلاب الاسلام بین الخاس والعام نسخه خطی کتابخانه سلی ص ۶۲ -

۶۷ - مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال اول دی ۱۳۳۲ جنگ چالدران، نصرالله فلسفی

بمحل و مقام خود آیند که اصلاً با ایشان از هیچ وجه مهمی نیست ... چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودتست زیادت اطناب نرفت ...^۱.

سلطان بایزید در جواب شهریار ایران بالقاب: «شهریار اعظم و تاجدار اکرم ملک ممالک عجم و نوئین بلاد الترتک والدیلم، جمشید دوران و کیخسرو زمان المؤید من عند الله، الملك الجلیل شاه اسمعیل اسس الله قواعد عدله و عمره وایده بتوفیقه و نصره ... خوانده و نوشنه بود.

«... مکتوب بلاغت اسلوب ... در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول موكب متبرکش به قیصریه محمیبه خیبر و آگاه ساخت. امراء آن مرز و بوم را در تقدیم مراسم یگجهتی تأکید نموده اعلام رفت که در باب اتحاد وصفات ذات البین دقیقه ای فوت ننمایند و همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین کوشند ... و چون رسوخ مودت و یگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب بدرجه کمال و کمال درجه وضوح پیوسته، سکنه آن مرز و بوم از قدوم نصف رسوم منضجر نکشته رعایت خاطر همایون و جانگیری ما را در هر باب محمی و مرعی داشتند و با علو شان شمه ای از آن معطل و معوق نگذاشته، ان شاء الله الاعز الاکرم از این جانب نیز همان شیوه مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت و قواید این نعمت جلیله بساکنان ممالک طرفین سمت ظهور یافته و فضل و شکر آن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید ...^۲».

هنگامیکه شاه اسمعیل در داخله کشور گرفتار بود، سلیم اول حکمران طرابوزان چندین مرتبه بمرزهای ایران تجاوز نموده، و حتی تا ارزنجان پیش روی کرده و برادر شاه ابراهیم را باسارت برده بود، شهریار صفوی برای اعتراض برفتار سلیم سفیری بدربار سلطان عثمانی در استامبول (قسطنطنیه) فرستاد و در ضمن دوستی

۱ - منشآت السلاطین ج ۱ ص ۳۴۶ - ۳۴۷.

۲ - ایضاً ج ۱ ص ۳۴۷.

وصلح بین دو کشور را مانند گذشته یادآوری نمود، ولی دربار عثمانی بطور شایستگی از سفیر ایران پذیرائی نکرد.

سفیر شاه صفوی که ملبس بقبای زربفت بود هنگام ورود همانطوریکه مرسوم بود بایستی دست سلطان را برای احترام بوسه زند، ولی باو چنین اجازتی داده نشد و فقط بیوسه زدن بزنانوی سلطان اکتفا شد، چون شاه اسمعیل از شنیدن این خبر بی نهایت خشمگین شده بود هنگامیکه سفیر دربار عثمانی برای تقدیم نامه جوابیه بدربار ایران آمد، مورد استقبال و پذیرائی قرار نگرفت. سفیر دربار عثمانی موقعیکه وارد دربار ایران شد، چون دید فرشی گسترده نشده است تا وی بنشیند، و بایستی نامه را ایستاده تقدیم شاه نماید، لباس خود را در آورده و بزمین پهن نموده برآن نشست. درباریان از این حرکت سفیر بی اندازه متعجب و متحیر شدند که چطور شاه در مقابل عدم احترامات لازمه از طرف سفیر عثمانی خون سردی خود را حفظ نموده و او را قطعه قطعه نکرده است.^۱

این خون سردی شاه اسمعیل درباره حرکت سفیر و تنبیه نکردن او دلیلی بود برعلاقه شاه ایران بدوستی با دولت عثمانی و تمام نامه هائی که بین سلطان عثمانی و شاه ایران مبادله می گردید، و سفرائی که بدربار طرفین فرستاده میشد نشانه ای بود از حفظ دوستی ظاهر بین دو رقیب. اما سیاست مسالمت آمیز و دوستی آنها بتدریج جای خود را بسیاست خصمانه داد،

شاه اسمعیل که توانسته بود در اثر فداکاری امنیت را در سراسر کشور ایران برقرار سازد، و حکومت مقتدر مرکزی تشکیل دهد، از این پس نمیتوانست رقیب سرسختی در مقابل سیاست توسعه طلبی سلاطین عثمانی گردد، از طرف دیگر سلاطین عثمانی که تابحال از توسعه سیاست تجاوزکارانه خود در شرق جلوگیری کرده بودند

۱ - فن هامر پورگشتال Von hammer purgstal، تاریخ امپراطوری عثمانی.

با تسلط رسیدن سلطان سلیم اول سیاست تهاجمی و توسعه طلبی آنها جانشین سیاست دوستی و مسالمت شد.

تسلط رسیدن سلیم اول در نتیجه ضعف و ناتوانی سلطان بایزید دوم بود، و چه در داخل کشور رقابت و کشمکش بین برادران، پدر و پسران خاندان سلطنتی هرج و مرجی ایجاد نموده، و موجب ضعف حکومت مرکزی گشته بود.

مدت زمانی بود که شاهزادگان عثمانی با دسایسی کوشش می کردند که بر تاج و تخت امپراطوری عثمانی دست یابند. سلطان بایزید دارای هشت پسر بود که سه نفر آنها بنام قورقود، احمد و سلیم در اواخر سلطنت بایزید هنوز حیات داشتند، و هر سه بترتیب بر ولایات تکه (تکه ایلی) واقع در سواحل جنوب باختری آسیای صغیر و امانیه در شمال، طرابوزان در شمال شرقی آن سرزمین حکومت می کردند، و سلیمان پسر سلیم هم در شبه جزیره کریمه فرمانروائی داشت. چون سلطان بایزید برخلاف سنت احمد را بجای قورقود بجانشینی خود برگزید، موجب نفاق بین پسرانش شد و سایم که مردی جاه طلب، جسور و شجاع بود سپاه ینی چری را با خود هم دست ساخته، از پسرش نیز کمک گرفت و از پدرش خواست تا حکومت یکی از متصرفات اروپائی کشور عثمانی را بوی واگذار کند، تا بپایتخت نزدیک تر باشد، ولی سلطان بایزید با درخواست وی موافقت ننموده سلیم بناچار تا پشت دروازه شهر ادرنه پیش آمد، و بایزید مجبور بموافقت با درخواست پسر خود گردید و فرمانروائی ولایات سمندریه و و دین از متصرفات اروپائی خود را باو واگذار نمود.

در همین زمان در مرزهای خاوری امپراطوری عثمانی شورش در تکه برپا شد که تبدیل بچنگ داخلی در کشور عثمانی گردید. در ۹۱۷ هـ ۱۵۱۱ م بابا شاه قلی پسر بابا حسین خلیفه از طایفه تکلوا^۱ بجای پدر بریاست فرقه صوفیان برگزیده و حاکم

۱- تاریخ شاه اسمعیل. نسخه خطی. کتابخانه ملی پاریس. هاس تاریخ امپراطوری

عثمانی. ص ۴۰ - ۳۹۲ ادوارد برون، تاریخ ادبیات ایران. ج ۴؛ ۷۰ - ۵۶.

تکه شد. اهالی این شهر که از شیعیان متعصب و فدائی شاه اسمعیل بودند، بکمک حاکم جدید خود، که خود را نماینده تام الاختیار شاه صفوی می خواند، دست بشورش زدند. حاکم آناتولی که از طرف بایزید دوم مأمور خواباندن شورش بود بدست آنها گرفتار شد و بقتل رسید.

بنابر گفته نولس^۱ «بایزید بعد از طی یگ عمر مضطرب و متشنجی طریقه مسالمت در زندگانی خود اختیار کرده بود و بیشتر اوقات را بمطالعه کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان بسر می برد، هر چند که مصالح دولت و میل و تقاضای سران سپاه غالباً بایزید را برخلاف اراده اش بمیدان جنگ می کشاند... چون پنج سال در عیش و سکون بسر رفت از یگ تغافل کوچک ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیاد باریختن خون جمع کثیری از ملت و بخطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت. سبب این واقعه دو نفر ایرانی مزور بودند موسوم به حسن خلیفه و پسرش شاه قلی این دو نفر فراراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده، در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایات شهرتی بکمال یافتند، و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند (که از اصول مذهب جدید دماغشان اشباع یافته بود) بدو راجع بحقیقت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودند که قسمتی هنوز در غلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست.»^۲

شاه اسمعیل که بعزت هرج و مرج داخلی کشور عثمانی زمینه را مساعد می دید در این نواحی دست بتبلیغات مذهبی زد و باین سبب شورش در خاک عثمانی بیش از پیش توسعه یافت، و تمام شیعیان آناتولی دست بطغیان زدند، و موجب خطر بزرگی برای سلطان عثمانی گردیدند.

۱- حسن خلیفه در زمان حیات شیخ حیدر از طرف وی برای دعوت عثمانیان به شیعه بولایت تکه فرستاده شده بود.

۲- برون تاریخ ادبیات ایران، ج ۴ - ۵۷ - ۵۶

دولت عثمانی که تا این زمان با دشمنان نیرومندی در اروپا بنبرد مشغول بود، از آغاز تأسیس شاهنشاهی صفوی در مرزهای خاوری نیز گرفتار حریف تازه نفس و متعصب تازه‌ای گردیده بود، که با تبلیغات مذهبی و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، و اتحاد با دشمنان عثمانی در اروپا و افریقا موجب تجزیه و انقراض آن دولت می‌گردید.

هواخواهان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی، و مریدان و فدائیان شاه اسمعیل که در بیشتر ولایات امپراطوری عثمانی مسکن داشتند، پیوسته به تحریک و دستور شاه صفوی برای رواج مذهب شیعه، و تضعیف امپراطوری عثمانی بتبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف، و تاخت و تاز میپرداختند، چنانکه ذکر شد زمانیکه شاه‌قلی بابا دست بشورش زد از دستجات مختلف شیعیان و مریدان خاندان صفوی بکمک وی شتافتند و بولایات قرامان تاختند، و بر قراغوز پاشا حاکم آنجا پیروز شدند، و بولایت سیواس هجوم آوردند بطوریکه بایزید دوم مجبور شد علی‌پاشا وزیر اعظم عثمانی را با سپاه انبوهی بدفع بابا شاه‌قلی بفرستد، و در نبردی که بین آن دو در گرفت هر دو کشته شدند و طرفداران شاه اسمعیل پس از شکست ترکها مجبور به فرار بخاک ایران شدند.

اهمیت تبلیغات مذهبی و شجاعت و شهامت شاه ایران در تضعیف قدرت امپراطوری عثمانی که در اندک مدتی تمام نواحی خاوری کشور عثمانی را فرا گرفت نشانه‌ای از عظمت خطری بود که این کشور را تهدید می‌کرد، و مسلماً اگر شهریار صفوی می‌توانست بموقع کمک نظامی و مالی بشورشیان شیعه برساند پیروزی وی حتمی بود، و می‌توانست مانند نواحی خاوری ایران، که بابتخت نشانند با بر دست نشانده خود حکومتی مطیع خود در آنجا ایجاد کرده بود در باختر کشور نیز سلطانی را بر تخت سلطنت عثمانی می‌نشانند که دست نشانده وی باشد، ولی شاه اسمعیل بعزت گرفتاری‌های داخلی نتوانست از این موفقیت استفاده برد، و کمک بشورشیان نماید. باین جهت شورش بجائی نرسید و شورشیان سرکوب شدند.

این گونه حوادث روابط بین دو کشور رقیب را تیره کرد، ولی بایزید دوم پیرو فرسوده شده بود و شاه اسمعیل نیز بسبب خطری که از طرف ازبکان او را تهدید می کرد، بجنگ مایل نبودند، چنانچه پس از شنیدن خبر تاخت و تاز و کشتار شاه قلی بابا در ولایات عثمانی سلطان عثمانی برد باری و ملایمت نمود، و فقط بنوشتن نامه اکتفا کرد.

«... ای جوان کم تجربت، باز نصیحتی از پدر بشنو. از برای قبولانیدن مذهب تازه‌ات خون مسلمانان را مریز، و وعید من قتل مؤمناً متعمداً فجرائه جهنم خالدین فیها، را از خاطر دور مدار. طریقه اجداد عظامت انارالله برهانم را مسلک خود ساز. فرستادن پوست شبیک خان سلاطین شجاعت آئین عثمانیان را گرفتارخوف و تلاش نمیکند. بعضی اشخاص ملعنت اختصاص را باین مملکت فرستادن و جهال نیک و بد نفهم این ممالک را بوسیله ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن و در راهگذار شان آبادیها را تاراج و اهاالی مسکونه را مقتول گردانیدن کسار دزدانست نه کار پادشاهان. مملکت ایران مانند پسی است که میان دو اقلیم بسیار وسیع اسلام نشین قرار دارد. این پل محتاج بیک محافظ با اقتدارست که هنگام لزوم در سرپل جلو دشمن اسلام را بگیرد و بامداد غازیان نگذارد که حمله آوران از پل باقلیم دیگر بگذرند و بخرابی پردازند. از روش کارهای فوق الطبیعه استنباط میشود که حضرت مالک الملک شما را بجهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح و نصرت مینماید. پس لازم و واجبست که تشکرات مقتضیه خداوندی را بجای آورده قدر این نعمت عظمی را بدانید و این پل را بواسطه مباینت مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع از مراوده و ملاقات یکدیگر ننمائید. چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از رعیت، مذهب امری است معنوی سلطنت امریست مادی، بر سلطنتیست که عدالت پیشه کرده مداخله بأمور معنویه ننماید.

«دیگر آنکه از استیلای ممالک روم قطع امید کنید و بهتر آنست جد و جهد

با ضمهلال وجود ملوک الطوائف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار با قوت در آن سامانها تأسیس کنید. و من بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان عثمانیان که مشغول بجهاد فی سبیل الله و ساعی باعلای کلمه الله هستند، ناچار بکشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته، رو بایران آورند، و بیش از پیش ویران سازند. وما علینا الا البلاغ والسلام»^۱.

جنگهای داخلی در قلب امپراطوری عثمانی به سلیم اول اجازه داد بکمک سربازان ینی چری وارد قسطنطنیه (استانبول) گردد، و بایزید دوم را وادار باستعفا کند (هشتم صفر ۹۱۷ هـ ۱۵۱۲ م)، و چند روز بعد با اجازت پسرش سلیم شاه مخلوع به دیموتیه^۲ زادگاه خویش رفت، ولی در بین راه بدست یک پزشک یهودی مسموم شد.

۱ کتاب حقیقه التواریخ . اسماعیل بیات توقیعی نقل از کتاب انقلاب الاسلام ص ۹۸ - ۱۰۰ . رجوع شود به مجله دانشکده ادبیات مقاله آقای فلسفی راجع بجنبه چالدران . دی ۱۳۳۲ چاپخانه دانشگاه .

روابط شاه اسمعیل و سلطان سلیم اول

همینکه سلطان سلیم اول براریکه سلطنت تکیه زد ، و بکشتن مخالفان خود و برادران و برادر زادگان خویش که مدعیان سلطنت بودند پرداخت ، نخست برادر بزرگ خود احمد را ، که باشاه اسمعیل دوستی و اتحاد داشت ، و در آناتولی خطبه بنام خود خوانده بود ، بحیله بیایتخت دعوت کرد و او را بقتل رساند ، سپس برادر دیگرش قورقود را نیز اسیر و خفه نمود .

از پنج پسر بایزید دوم فقط سلطان مراد توانست به ایران گریخته ، به تبریز نزد شهریار صفوی برود ، شاه اسمعیل از او پذیرائی شایانی نمود ، و قسمتی از سر زمین فارس را به سلطان مراد بخشید ، و او را روانه آن دیار نمود اما مراد در کاشان بیمار شد ، و در اصفهان درگذشت . جسدوی بدستور شاه ایران بیرون دروازه توقچی در جوار مزار شیخ علی سهل اصفهانی بخاک سپرده شد .

سلطان سلیم زمانی که برادرش سلطان مراد در دربار شهریار صفوی بسر میبرد سفرائی با هدایای فراوان و نامه ای بدربار ایران فرستاد ، و چنانکه رسم بود شاه ایران

۱- در باره قتل احمد برادرش در احسن التواریخ چنین مرقول است : « پس از مرگ سلطان بایزید خان پسرش احمد در آناتولی (آناتولی) خطبه بنام خود خواند . سلطان سلیم از زبان پاشایان درگاه مکاتبات نوشته ، مضمون آنکه هرگاه آنحضرت با مردم اندک خود را باسلامبول رساند ، این بندگان کمر خدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته شما را پادشاه میسازیم ، آن ساده لوح باین فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه استامبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر ویرا استقبال نموده بقتل آورد . . . ص ۱۳۶ . ویکت دو لاژونکیه Le vte de la jonquière ، امپراطوری عثمانی

را از مرگ سلطان بایزید دوم و جلوس خود آگاه کرد، و از او خواست تا سلطان مراد را تسلیم نماید؛ ولی بدستور شاه اسمعیل نمایندگان سلطان عثمانی تماماً بقتل رسیدند.

پس از آنکه سلطان سلیم مخالفان و مدعیان تاج و تخت را از بین برداشت، و تمام شورش‌ها را خواباند متوجه ایران شد و برای مقابله با سیاست جدید پادشاه ایران، که زمینه حملات نظامی را بوسیله تبلیغات و شورشهای مذهبی مهیا میساخت خود را آماده ساخت.

همینکه سلطان عثمانی توانست در داخله کشور امنیت را برقرار سازد دستور داد صورتی از تمام پیروان و مریدان شاه اسمعیل که شیعه بودند، و در آسیای صغیر بسر می‌بردند از سن هفت تا هفتاد سالگی تهیه کنند، و تماماً را بقتل رسانند: «چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا (صدر اعظم سلطان سلیم اول) فرمان داد، که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند، و اشخاصی را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند، امر داد بدترین سیاستی مقتول ساختند، و بقیه السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند، تا بعدها شناخته شوند، و آنها را با اقوام فراریان، و همراهان شاه قلی و ورثه مقتولین به اروپا کوچ داد، و در بلاد مقدونیه و ایپروس و پلوپونز متفرق ساختند، تا اگر شاه قلی که به ایران پناهنده شده است باز گردد، و لشکری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نپیوسته شورش از نو برپا نکنند این بود شرح آغاز و انجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد. اگر شاه ایران کاملاً از موقع استفاده میکرد بسهولة قسمت اعظم ولایات آسیای عثمانی را متصرف میشد.»^۱

۱- ادوارد برون تاریخ ادبیات ایران ج ۴، ص ۵۷. اما هیچیک از مورخان ایرانی ناسی از این قتل عام دهشتناک نبرده‌اند، ولی بقول فون هاسر قتل عام مزبور از فجیع‌ترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است. بناگفته نویسندگان ترك سعدالدین سلاک بقیه حاشیه در صفحه بعد

معدلکک این خونریزی و سرکوبی شیعیان تنها علت اختلافات سیاسی بین دو کشور نبود. سلطان سلیم خود فکر خلافت تمام مسلمین جهان، و جانشینی پیغمبر اکرم را در سر می‌پروراند، و کوشش داشت تا دنیای اسلامی را که در انحطاط بسر می‌برد احیاء نموده و برآن فرمانروائی کند.

ازبکه‌ها نیز علاوه بر هم مسلک بودن با عثمانیان با آنها روابط دوستی و اتحاد نیز داشتند، شریف مکه و خان‌های کریمه اطاعت و انقیاد خود را نسبت بوی ابراز داشته بودند، تنها شاه اسمعیل صفوی بود که سدی در مقابل خود ستائی سلطان عثمانی ایجاد کرده بود و حاضر بپذیرفتن اصول خلافت در خاندان عثمانی نبود، و چنانکه فون هامر در تاریخ امپراطوری عثمانی ذکر کرده است: «خاندان ترک عثمانی و شاهنشاهی صفوی، بدون آن که نسبتی با خاندان حضرت علی علیه السلام، یا معاویه داشته باشند، سیاست تجاوزکارانه خود را برپایه عقاید مذهبی قرار دادند و با وجود آنکه مدت زمانی می‌گذشت که دیگر اخلاف حضرت علی هیچگونه ادعائی نسبت بتاج و تخت، و خلافت اسلامی ابراز نمی‌داشتند. دو فرقه شیعی و سنی اقوام همسایه و رقیب، مسلحانه برای دفاع از عقاید خود تا با امروز

بقیه حاشیه از صفحه قبل

زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی عده کشتگان به چهل هزار نفر می‌رسید. و علی ابوالفضل بن ادریس این واقعه را بشعر در آورده است.

فرستاد سلطان دانا رسوم	دیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	در آرد بنوک قلم اسم اسم
ز هفت و زهفتاد ساله بنام	بیار دبد یوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چهل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنکه بحکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بر آن قدم بر قدم
شد اعدام این کشته‌های دیار	فزون از حساب قلم چهل هزار

بزد و خورد پرداخته ، نسبت بهم خصومت ابراز داشته اند .^۱

این سیاست خصمانه مذهبی سلطان سلیم نسبت به ایران با سیاست توسعه طلبی وی تشدید میشد ؛ یعنی در حقیقت سیاست مذهبی و کشورگشائی با سیاست نظامی برای برقراری امنیت در مرزهای شرقی امپراطوری عثمانی توأم بود .

سلطان سلیم هیچوقت حاضر بخشش شاه اسمعیل که حاضر شده بود از فراریان ترك بھاك ایران پشتیبانی کند ، و بآنها مسكن دهد ، و از آنها برای اغتشاش و شورش در امپراطوری عثمانی استفاده برد نبود مخصوصاً آنكه در زمانيكه سلطان سلیم برضد پدرش بایزید دوم شورش نمود ، و بقتل برادران خود مبادرت ورزیده بود ، شاه صفوی از برادرش سلطان مراد حمایت کرده و از سلطنت احمد پشتیبانی نموده بود و پس از شكست احمد از سلطان سلیم به دو پسرانش كه در زمان تاج گذاریش بدربار شاه صفوی آمده بودند و از شاه ایران در خواست كمك نموده بودند^۲ وعده مساعدت داده بود .

علاوه بر آن همسایگان عثمانی مانند سلطان مصر ، و علاءالدوله ذوالقدر كه كشور خودشان را در معرض حملات عثمانیان می دیدند بیش از بیش به شاه اسمعیل نزدیک شده بودند ، و از تحریكات او برضد دولت عثمانی پشتیبانی مینمودند . شاه اسمعیل از این مسووقیت استفاده کرده سفیری نزد سلطان مصر ملك الاشرف قانصو غوری فرستاد . سفیر ایران به همراهی دویست نفر باتشریفات خاص بطرف مصر حرکت نمود ، و هدایای گرانبها و يك یوزپلنگ زنده برای سلطان مصر فرستاد ، و از او خواست كه با او روابط دوستی و اتحاد برقرار سازد ، و برضد عثمانیان از او كمك طلبید^۳ در ضمن گرجستان نیز علاقه خود را بشركت در این اتحادیه

۱- فون هامر تاریخ امپراطوری عثمانی ص ۱۴ - ۱۳

۲- هامر تاریخ عثمانی ص ۱۱ . Le viconte de la jonquiere تاریخ امپراطوری

عثمانی ج ۱ ص ۱۳۶ - ۱۳۷

۳- ایضاً ص ۱۴۰

ابراز داشت و بدین ترتیب یک اتحادیه نیرومندی برضد امپراطوری عثمانی تشکیل شد.^۱

علت دیگری که سلیم را برآن داشت متوجه ایران گردد، نظرهای نظامی و سوق الجیشی بود. سلطان عثمانی کوشش داشت که بهر نحو شده امنیت را در مرزهای خاوری کشور خود برقرار سازد، زیرا مرتباً از طرف کردهای دست نشانده ذوالقدر دوست و متحد سلطان مصر، تهدید می‌شد، و در ضمن قدرت آنها سدی مستحکم بود در مقابل پیشروی سلطان عثمانی بطرف خاور. در نتیجه بععل مختلفی که ذکر شد سلطان سلیم تصمیم بورود در جنگ برضد ایران گرفت.

۱- مقبل بیگ . لشکرکشی به ایران ۱۵۱۴ ص ۲۵۹

جنگ چالدران

کشمکش بین دو کشور معظم و رقیب عثمانی و ایران هنوز حتمی نبود ، ولی حادثه‌ای اتفاق افتاد که هر دو کشور را وادار به جنگ نمود . این حادثه بدین منوال بود که زمانیکه سلطان سلیم پس از خلع پدرش بایزید دوم از سلطنت ، بیادشاهی رسید سفرای کشورهای بیگانه مانند امپراطوری ونیز ، مجارستان ، مصر و روسیه برای عرض تبریک هدایائی بدربار سلطان عثمانی در شهر ادرنه فرستادند ، ولی شاه اسمعیل نماینده‌ای از طرف خود بدربار وی نفرستاد ، چون او را غاصب سلطنت میدانست ، و همانطوریکه ذکر شد از سلطان احمد جانشین رسمی پدرش بر تخت سلطنت عثمانی رسماً پشتیبانی نمود .^۱

این بی اعتنائی شهریار صفوی که برخلاف سنن و آداب و رسوم سلطنتی بین دو کشور بود نشان می‌داد تا چه اندازه شاه ایران سلطان سلیم سلطان عثمانی را تحقیر می‌نمود . این موضوع سلطان خود خواه و جنگجوی عثمانی را سخت خشمگین ساخت و تصمیم او را بحمله بخاک ایران تقویت نمود ، و دستور داد در روز نوزدهم محرم ۹۲۰ هـ شانزدهم مارس ۱۵۱۴ م در شهر ادرنه دیوانی فوق العاده تشکیل دهند و در آن جنگجویان وادبا و وزراء و روحانیان گرد آیند ،

در این شورا سلطان سلیم شرحی در باره شاه صفوی و دولت شیعی مذهب ایران بیان کرد و متذکر شد که خطرات زیادی از این مذهب جدید و ترویج آن بدست شخصی چون شاه اسمعیل که بهترین مبلغ و مروج آن است متوجه دنیای اسلام خواهد شد و جهاد برضد «زنادقه قزلباشیه» را از وظایف دینی خود و تمام مسلمانان دانست .

دلایل مذهبی سلطان عثمانی بزودی تمام حاضران و مخصوصاً روحانیان و علما را برآن داشت که گفته‌های سلطان عثمانی را بپذیرند و فتوی بجهاد برضد شهریار صفوی و پیروانش بدهند^۱. اما این دلایل مذهبی برای سران سپاه قانع کننده نبود چون نبرد برضد قزلباش‌ها خالی از اشکال نبود و مشکلات تجهیز سپاه بسیار و تهیه خواربار خیلی گران و پر زحمت بود، مخصوصاً آنکه ایرانیان در کشور خود بنبرد می‌پرداختند و سران سپاه ترك با یستی راهی بس طولانی طی نمایند و با خطراتی مواجه گردند. باین جهت با سکوت عدم رضایت خود را آشکار ساختند، ولی موافقت افراد سپاه سلطان سلیم را مصمم بجنگ با ایران نمود، و فرمان داد سپاهیان ترك در جلگه ینی شهر جمع شوند و نامه‌هایی در این باب بحکام ولایات فرستاد.

سلطان عثمانی در روز دو شنبه ۲۲ محرم ۹۲۰ هـ ۱۹ مارس ۱۵۱۴ م از ادرنه خارج و دوم صفر به استامبول وارد شد. در ضمن نامه‌ای برای عیدخان ازبک جانشین شیبک خان عمویش که بر ماوراء النهر حکومت می‌کرد فرستاد و او را تحریک نمود که از خون عمویش که بدست شاه صفوی ریخته شده انتقام بگیرد و زمانی که سپاه عثمانی به ایران حمله برد او نیز به خراسان بتازد.

در نامه چنین نوشته بود: «والاجناب امارت مآب عزت نصاب دولت قباب رفعت مناب سعادت اکتساب سیادت انتساب ملکی الذات ملکی الصفات ملکی العزمات مالک نواحی الملل سالک اقاصی الدول ناصب رایات الحشمة الزاهرة علی قمة القبة الخضراء رافع الوية المعظمة الباهرة علی ذروة المجد والاعتلاء باسط الامن والامان ناشر العدل والاحسان المستغنی عن التعریف والتوصیف والبیان المختص بصنوف لطایف عواطف الملك المستعان جلال الدولة والدینا والدین حضرت اخوت مرتبت عیدخان...».

مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صفوی بچه لثیم ناپاک اثم افاک ذمیم سفاک بجان آمده‌اند. با طایفه گمراه که «ومن الناس من یتخذ من دون الله انداد

يحبونهم كحُب الله» و فرقی ضالّه سرنگون که «يقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون» حسب حال ایشانست بایقاد نار تعدی دود از خانمانها برآورده و بهر ناحیه که قدم نهاد کره خاك آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا ازصف نعال فرمانبری بصدرصفه فرمان دهی ترقی یافت. در رقعه بقعه آن دیار چون خط ترسا کثر روی رشعار و نثار خود ساخت. دماء مکرمه و محصونه و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحث داشت. اهل و عیال و مال و منال مسلمانان و حرث و زرع و نسل و ضرح مستهلک و دفائن و ذخایر اکابر و اصاغر همه عرضه تلف گشت. از قتل و اسر و شکنجه و زجر آنچه درین عهد بمسکینان مظلوم از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت المقدس را از بخت النصر غدار نرسید. دیرست که چشم آن غنوده بختان چون بخت و خرد صاحب دولتان روی خواب ندیدست ...»

« حالیا نسما ت بواعث نعمت از مسبب الامور مرهونه باوقاتها و زیدن گرفت و نفیحات غیرت دین محمدی علی واضعه افضل الصلوة نوائر عصیبت پادشاهانه ما را اشتغال داد و صیانت ناموس شریعت احمدی علیه اکمل التحیات خاطر عا طرجهانبانی را با حراز مشوبات جهاد تحریض و حضیض فرمود و شهسوار همت عالی نهمت پای عزیمت انا ظالم ان لم انتقم عن الظالم ، در آورد . بعد از استخاره ملک متعال و استشارت ملهم عقل فعال ، رای جهان آرای بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رای مقرر و مصمم گشت. با لشگری انبوه و گروهی پر شکوه برون از حد وعد ، هر یکی در شمشور زنی و خنجر گذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و سماک رامح در نیزه بازی و تیراندازی ششارالیه بالبنان است ، عن قریب نهضت همایون بر سر آن سرلشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار کبر و کین و سر نفر رهنزان دنیا و دین مرکوز قلب منشرح الصدرست رجاء واثق وامل صادقست که بر حسب مضمون منیف من کان لله کان الله له ... توفیق الهی رفیق و تائید نا متناهی همطریق ... گشته صهای نصرت بحکم نصرت

بالصبا در فضای ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیره علمهای سرافراز را طلاؤه خفوق
واحتزاز بخشد...

«... جنابعالی را هم بهر والد^۱ بزرگوار خویش تغمذالله بغفرانه از همه
پیش بحقیقت معلوم ومتصورست که جوهر پاکیزه روح دریست بی بها در بحر فطرت
که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دست رس نیست..»
«خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرور داد گستر هدر گشتن
بفتوای کتب علیکم القصاص فی القتل در هیچ مذهب روانیست، وجه اوفی وطریق
اولی عندالله و عندالناس آنست که هر جد و جهدی که در آئینه احتمال عقلی و
مرایای حیطة فهم و حوزه قوت وهمی رخ نماید، مباحثت فرمایند و راه مسارعت
پیمایند، باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت نماید..»
و وجود ناپاک آن ظالم غاشم از میان برخیزد. و غباری که از نکباء نکبات روزگار او
برخاسته است بآب تیغ آتشبار مجاهدان دین دار فرونشیند فیما بعد جاده مخالفت
گشاده و اسباب مواصلت بحکم تواصلوا بالکتاب و لوشط المزار آماده شود بتورد
رسائل تودد پیام و تردد رسل ذوی الاحترام باتحفت محبت آنها و هدایای مودت اعلام
تعاطفی که از تعارف ارواح در عالم اشباح سرزنند از جانبین در میان آید و حبل
وداد واتحاد که استمساک احبا و اولیاء بدان باشد از طرفین دوتا گردد بنیان یگانگی
و اخوت روز بروز استحکام گیرد، و بنیاد ذات البین ساعة فساعة برامری که ستوده
قدرت و آزموده حکمت و فرموده شریعت است تأکد پذیرد.

اکنون برای تبلیغ این وثیقه صدق و صفا و انهاء این پیام مسرت انبا از غلامان
خاصه مامحمدییک رزقت سلامة بدان صوب صولت مآب روانه گردانیده شد ان شاء الله
تعالی الاعز چون بشرف ملاقات حضور سرور بخش اختصاص یابد بخیر و زودی باخبر
مسرات آن ذات ملائک ملکات باز مراجعت و معاودت نماید همواره امداد عنایت
ربانی و توفیقات سبحانی و تائیدات صمدانی قرین حال باد. بحق النون والصاد تحریر

فی اواخر شهر محرم سنه عشرين وتسعمائه^۱.

عبیدخان ازبک جواب نامه سلطان سلیم را در اواخر جمادی الثانی همان سال بتوسط **خورشید بهادر** از سرداران ازبک بدربار عثمانی فرستاد ..
مضمون نامه سردار ازبک چنین بود:

« بخدمت عالیحضرت خلافت منقبت سلطنت مآب معالی نصاب فلک بارگاه ستاره سپاه سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان پادشاه کشورگشای عدوبندو شاهنشاه ملک آرای ارجمند خدیو روم و یونان و خداوند خدایگان عالیشان شهریار بحر و بر و خداوند گار مظفر کھف الغزاة و المسلمین ، قاتل الکفرة و المشرکین ، قاصع الفجرة و المتحدین المؤید من عندالله الذی لاله سواء ابوالنصر والفتح سلطان سلیم شاه کفی به شهیدا که همواره ولاجوی و هوا خواه آن سلطان جهان پناه بوده و می باشد و از دل و جان مشتاق جمال فرح مال آن پسندیده دوران و مخدوم عالم و عالمیانست حضرت مسبب الاسباب عظیم شانہ و کل احسانہ وسیله که باعث ملاقات حقیقی گردد بخیر و خوبی میسر کناد

بعد هذا مشهود ضمیر منیرخورشید نظیر جهانگیر و خاطر عاطرفیض مأثرلانظیر اینکه بفرموده (وان تعد و انعمه الله لانحصوها) . تعداد نعم بی نهایت الهی نسبت بایام همایون پادشاهی مازیاذه از آنست که شمه از آن بتحریر راقان زمان و تقریر متکلمان انس و جان بزبان و بیان گنجد لابل شکران عطیه بی پایان نه درآن حدود مرتبه است که بشکرشاکرین و ذکر ذاکرین ازعهده حمد و سپاس آن توان بیرون آمد. شعر با آنکه حضرت خاتم انبیاء علیه التحية والثناء درین مقام کشح مقال از لا احصى ثناء کرده اما بگفته العبادة بقدر الطاعة غفلت از شکر گذاری نتوان نمود .. واز جمله اقامت برین امر دفع شررنا رفتن و انطفاء آنست بر رشحات شمشیر آبدار و صرصر قهر صاعقه کردار از فراروزگار اهل روزگار و ستم رسیدگان طغاة بغاة غدار علی الخصوص زنادقة اوباش و ملاحدة قزلباش دمرهم الله و خذلهم که از ابتداء

خروج با بی‌دست و پای چند از علوج مفلوج از محض تغلب و تسلط رو بظلم و بیداد نهاده چندین هزار مسلمان را بغیر حق بقتل آورده و هتک پرده ناموس ارباب عرض کرده و سودای سلطنت با فکر خام در دیگ دماغ پخته و با سلاطین روزگار لاف برابری و پنجه همباز وی زده دفع و رفع آن قوم از واجبات دیده و فرایض عینیّه انکاشته مره بعد اخری مقالات و مکاوحات از بکیان مسموع گماشتگان درگاه شده و هرچند بغفلت ما حسب التقدير سبقتی از آن ملاعین بی دین و رفضه زشت آئین بظهور پیوست. اما معلوم عالیست که هرگاه سبعی از سباع و یکی از کلاب و صباع دیوانه گشته بضرر انسان قصد کند محله بل شهری از آن دفاع آن ضجرت کشیده بجمعیت و اتفاق بمدافعه در می‌کوشند پس گروهی که از قلت بکثرت رسیده و هر یک در دیوانگی شهره عالم شده و دائماً بخونفشانی و خون آشامی اوقات گذرانیده (یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون) شاهد حال هریک افتاده شرمی از خدا و یمی از شاه و گدا نکرده و بتمرد و تفرعن، بتوابع خویشتن دعوای (انار یکم الاعلی) نموده و آن مستحقان جهنم نیز کلمات ابلیسیه‌اش پذیرفته زبان اهل عالم در حق ایشان بدین نمط ناطق بود :

ترسیم از خدای و ترسیم از کسی ترسیم از کسی که نمی‌ترسد از خدای

مغ هذا کلب اصغر و کالت سیران کلب اکبر که از عین نادانی به نجم ثانی ملقب نموده و باز دواج کلیه النساء ملطخ ساخته بسررداری لابل سررداری باموازی هشتاد هزار سوار و سرخ سر ناهموار از ایران به پریشانی تورانیان پرداخته پس از عبور از آب آمویه بسیار شهر و نواحی را بقتل عام سفیر نفیر روز قیام داده و از سطوت آن زشت اختر بدبخت حاکم کابل و قندهار با بر دیگر اطاعتش کرده بخارج قبه الاسلام سمرقند در رسیدند و پیش از قبل عصر به همان روز فیروز فرصت جنگ دست داده ندای (وان جندنا لهم الغالبون) از هاتف غیبی بگوش هوش نصرت مقرون ما در رسیده بطرفه العین دمار از روزگار ایشان بر آوردیم شعر ... تا آنکه نزدیک بغروب آفتاب دولت خصم فرو رفته آن نجم نحس طالع سعد ما دستگیر شد زنده

بپای سریر در رسانیدند و باقی امرا و سپاهش بالجملة منکسر و تباه گشته از جنگ گاه تا کناره آب که بیش از یک ماهه راه است. شعر... و تجم نحس را بجر سواری مالک ممالک سیاست و بی اعتباری گردانیده آتش خونش را باب شمشیر از گردن و روی زحل تا ثیرش فرو نشانیدیم و آیه وافی الهدایه (فقط دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین) زجر الله قرین کاخ صماخشن بر خواندیم و موطومه عمیمه اش با شتربانی چند بجمازه سواری از راه بی راه عبش و طبش کنان به تبریز رسیده و سپاهی شوهر بد اخترش را بسفید و سیاه عرصه داشت کرده چیزی مخفی و مستور نماند و چون آن پادشاه عالیجاه با سپاه نصرت دستگاه بدفع آن شر ذمه قلیله نهضت فرموده اند این هوا خواه بی اشتباه و رود رسول فرخ پیام نظام الدین محمد بیک آرام الله تعالی اقباله را بخواص و عوام پیغام داده از حدود سمرقند دلپسند حمایه الله و حرسه تا نهایت سر حد طاشکند بجمع میرزایان و خان و سلطان و بهادران و اغلان نژادان و امراء الوس و امراء تومان و زعماء جیوش و مرز بانان و جملة طایعان و تابعان از بکیت و چغتای اورمان چنگیزخان را تنبیه نمود و از این اشارت بربشارت خبر و آگاه ساخته در مدد جمعیت و بسط قورلتای بمشاوره آرای سعادت نمای و اتفاق بر تصمیم از اله ان گروه مکروه متغلبه و فرق ضاله رفضه لعنهم الله و دهرهم هستیم.... و در خدمت رسول مشارالیه عمدة الخواص خورشید بهادر رفت که بعد از بساطبوسی بزودی در رسیده باشد که بجمعیت فریقین را در حوالی صفاهان وزنده رود سبب گشته خبر ظفر اثر خداوندی را باحبا در رساند (و ما ذلک علی الله العزیز) باقی مکنونات را از مشارالیه استفسار فرمایند... حررفی اواخر جمادی الثانیه سنه عشرین و تسعمائه.»^۱

سلطان سلیم پس از بیست و دو روز اقامت در شهر قسطنطنیه (استانبول) بطرف اسکوتاری حرکت نمود و بسوی مرزهای ایران رهسپار شد و در بیست و هفتم صفر ۹۲۰ هـ ۲۳ آوریل ۱۵۱۴ م از محل از نکمید نامه ای تهدید آمیز بزبان فارسی

برای شاه ایران نوشت و **قلیچ** ناسی را که از طرف شاه اسمعیل برای جاسوسی باین نواحی آمده و بتوسط عثمانیان دستگیر شده بود مأمور رساندن نامه بشهریار صفوی نمود .

در این نامه که در حقیقت اعلام جنگ بایران بود سلطان سلیم بالحن خیلی تندی دلایل خصومت خود را نسبت بوی بیان داشته و چنین مینوشت؛ « بسم الله الرحمن الرحيم . قال الله الملك العلام ان الدين عند الله الاسلام ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين ، ومن جاء موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون . »
« اللهم اجعلنا من الها دين المهتدين غير المضلين ولا الضالين وصلى الله على سيد العالمين محمد المصطفى النبي الامين وآله وصحبه اجمعين .

» اما بعد این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفره و المشرکین ، قانع اعساء الدین ، مرغم انوف الفراعین ، معفر تیجان الخواقین ، سلطان الغزاة و المجاهدین ، فریدون فرسکندر در کیخسرو عدل و داد ، دارای عالی نژاد ، سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم ، بسوی تو که فرمان ده عجم ، سپهسالار اعظم ، سردار معظم ، ضحاک روزگار ، داراب گیر و دار افراسیاب عهد ، امیر اسمعیل نامدار سمت صدور یافت تاخیر و آگاه باشی که فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هر چند معلل بالغرض نیست متضمن مصالح و حکم نامتناهیست . کما ورد فی الكتاب المبين « و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعمین » حکمت خلقت انسان که عین اعیان و تقاوة جهان و خلاصه اکوانست ، کما قال غروغلا « و هو الذی جعلکم خلائف فی الارض » اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابل را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسه و الی خطه نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صورت نیندد .

« هر آئیه شرایع نبوی فوز و سعادت دو جهانی و سبب مغفرت جساودانیست

پس هر که از مطاوعت احکام الهی رخ تا بدواز دایره انقیاد اوامر و نواهی بیرون آید و هتک پرده دین و هدم شرع متین را قیام نماید ، بر کافه مسلمین عموماً و سلاطین عدل آئین خصوصاً واجبست که ندای « یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله » بگوش هوش بشنوند و در دفع مکاید و رفع مفسد آن مفسد بحسب الاستطاعه و الامکان بجان کوشند .

« مقصود از این تشبیب آنست که با تفرقه جماعت بایندریه به حکم

بیت :

چو بیشه تهی گردد از نره شیر شغال اندر آید بیانگ دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کج سذلت فرمان بری بصفه باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ، ابواب ظلم و بیداد را برای مسلمانان باز کرده زندقه والحاد را با یکدیگر ازدواج و استزاج دادی و اشاعت فتنه و فساد را شعار و دثار خود ساخته علمهای ستمکاری برافراشتی ، شاهی و فرمان روائی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبیعت حل قیود شریعت و اطلاق از نوامیس ملت پنداشتی مقابح افعال و مساوی احوالت چون اباحت فروج محرمه و اراقت دماء مکرمه و تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد و مقابر و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات و سب شیخین کریمین رضی الله عنهما ، همه بحد تواتر پیوست . ائمه دین و علماء مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترا با اتباع و اشیاعت که موجبش قتلست ، علی رؤس الاشهاد متفق الکلام و الاقلام با سر هم فتوی دادند :

« بناء علی ذلک مانیز جهت تقویت دین و اعانت مظلومین و اغاثت ملهوفین و اطاعت اوامر الهی و اقامت مراسم ناموس پادشاهی ، بجای حریر و پرنیان زره و خفتان پوشیدیم بعنایه الله و حسن توفیقه ، الویه ظفر دثار و عساکر نصرت شعار و شیران کسارزار و دلیران خنجرگذار ، که چون تیغ از نیام غضب برآرند عدوی مد بر را قاطع بدرجه طالع گراید ، و چون تیر بکمان کین دارند سهم موت الخصم ببرج

قوس در آرد ، در شهر صفر ختم بالخیر و الظفر از دریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تائیدباری عزوجل یاری کند ، بسر پنجه قوت کامکاری دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری سودای صفدری از سر سر اسمیه ات بدرکنیم ، مفسد شورشورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده ، دود از دودمانت برآریم . « من زرع الاحن حصدا المحن » چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفویست علیه الاسلام ، این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمیزاد متفاوتست که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة ، ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگردهد سفید و در بعضی عادیست از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان از اله است ، از آن گفته اند که فئه اشرار بتادیب و تعلیم از مقوله اخبار باشد . بنابر احتمالی اگر خود را در سلک زمره « والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفر و الذنوبهم » منسلک و منحط گردانی ، در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی ، از کارهای بدو کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمائی ، و از دورون دل و صمیم جان بتوبه و استغفار در آئی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستورلشگر منصور ما را روی مالیده ، و از نعال مطایا هر گوشه از آن نواحی حلقه افکندگی بگوش کشیده بود ، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سده عظمت پناه ما را بسپاری ، سعادت تر است ، از نواب کامکاری غیر از نکوئی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه بیت :

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست

بر آن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصر و مجد باشی ، ان شاء الله تعالی الاعز ، عرصه آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرف افتاده است ، عن قریب مخیم اردوی عساکر نصرت متأثر ما خواهد شد . مدت نیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خود رائی دعوای جهانگیری و کشورگشائی بر زبان

آری چو مردی بمیدان مردان در آی - که هرچه نهاده به پرده تقدیرست بظهور
آید « و الامر یومئذ الله » و الاسلام علی من اتبع الهدی . حرر ذلک فی شهر صفر
المظفر سنه عشرين وتسعمائه، بیورت از نکمید.^۱

همان روز نامه دیگری به محمد بیگ پسر فرح شاه بیگ خلف خاندان
آق قویونلو فرستاد و او را تحریک بمقاومت در مقابل شاه اسمعیل نمود.
متن نامه باین قرار بود :

جناب ایالت مآب، سیادت نصاب سلطنت قباب سراج الدین محمد بیگ ابن
فرحشاد بیگ دام اقبالده، بعواطف پادشاهانه مقرون گشته، همانا معلوم همگنانست
آنکه بکرات و مرات از مخلصان وثیق و واردان طریق برضمیر منیر بمرتبه تحقیق
رسیده که خاندان ایالت نژاد واقوام و عشایر آبا واجداد انجناب در نهایت مسلمانی
و دینداری بوده اند، و پایه مرتبه حکومت و امارت ایشان همیشه بتقویت اسلام و
دفع و رفع ظلم و آثام استحکام یافته و فطرات اصلی آنجناب نیز بر جاده اهل سنت
و جماعت و همت اومحبول بر عادت حسنه و طاعت است، و آن قضیه مشایعت و مراجعت
از طایفه ملاحده قزلباش و ترک ایالت دیاربکر که ملک موروثی انجنات بود، بطریق
اضطرار واقع شده چون بمقتضای ان الله لاینظر الی صورکم و اعمالکم بل ینظر الی
قلوبکم و بالکم برای منیر واضحست که آنجناب بهمان اعتقاد حق ثابت قدمست
ازین قدر گرفتاری آنجناب بآن قوم زناده و ملاحده خللی بدین و دیانت او عاید نخواهد
شد و صورت گرفتاری و اسیری صحابه کبار بدست مشرکان و کفار این صورت را عذر
خواهست، و اما دلاوری و مردانگی کمر بستگان دین مصطفوی و تابعان سیرت
شجاعت مرتضوی و بختیاران دینی و دنیوی را اول امری که رعایت باید نمود
رعایت ننگ و ناموس مرد است، و حمیت و غیرت اسلامی در بعض قضایای عرص
و ناموس ازمن مردان دینست، حالیا چون نیت همایون باصلاح حال ممالک اسلام
خصوصاً بلاد ایران زمین و استفتاح آن اقطار از دست تجاوز ملحدان بی دین و قلع

و قمع سرخیل شاه گمراه آن زنداقه کافر نژاد مصمم و عزیمت توجه آن امصار مبرم شده، این عنایت نامه بجانب او شرف اصدار یافت که هرچند بعد آنست که بهره اقتضای وقت مصلحت دینی و دنیوی آن ممالک باشد مرعی داشته خود را از زمره خواص خدام و مخلصان این درگاه اعتقاد نماید.

هر که مطیع و چاکر این آستان شود

بر منتهای همت خود کامران شود

و بهره لایق این خلوص عقیدت وصفای نیت باشد یوما فیوما بظهور رساند. ان شاء الله العزیز مقدمات لحوق و اتصال آنجناب باین دولت عظمی مرتب و مهیا گشته او را بمراتب عظمی و مطالب علیا درمساند دین و دنیا سرافراز خواهیم داشت، و رتبه جاه و جلال او را باضعاف مراتب آبا و اجداد و بر آسمان تربیت و عزت خواهیم افراشت. بغایه الله و توفیقه. تحریراً فی اواخر شهر صفر الخیر سنه عشرین و تسعمائه.»

شهریار صفوی که در این موقع در نواحی خاوری ایران سرگرم بیرون راندن ازبکها از خراسان بود و نمی توانست شخصاً بمقابله باسلطان سلیم بپردازد، محمد خان استاجلو فرمانده آرتش ایران و حاکم دیار بکررا مامور ساخت تا آذوقه ولایات را که در سر راه قشون سلطان سلیم بود نابود سازد، و راهها را ویران کند و به آذربایجان عقب نشینی نماید. محمدخان نیز تمام دهات سر راه را آتش زد و باین ترتیب و رود آرتش ترك را به ایران بتاخیر انداخت، و باندازه ای موجب ناراحتی و زحمت سپاه ترك را فراهم نمود، که دشمن مجبور شد آذوقه را از راه دریا به بندر طرابوزان برساند.^۱

سلطان سلیم نیز پس از فرستادن نامه به شاه ایران در شهرینی شهر محل تمرکز سپاه ترك وارد گردید، و در آنجا حسن پاشا بیکلریکی روم ایل و آرتش ینی چری که از متصرفات عثمانی رسیده بودند، بدو ملحق شدند. سلطان عثمانی پس از سان دیدن آرتش خود بطرف

۱- اسکندر بیک منشی عالم آرای عباسی - جلد اول کتابخانه ملی پاریس.

ایران حرکت کرد، و در **سیدغازی** برای ارضاء خاطرینی چریها بآنها انعام فراوانی داد. سپس پیش فراوانی مرکب از بیست هزار سوار بفرماندهی **احمدشاه دوقه کین اوغلی** برای بدست آوردن اطلاعات و اخبار تازه‌ای از نقشه‌های جنگی ایرانیان و وضع سپاه آنها بطرف ایران روانه نمود، و خود از طریق **قونیه** به **قیصریه** آمد و در این شهر چند روزی توقف نمود و در ضمن از **علاء الدوله ذوالقدر** خواست شخصاً بحضور وی بیاید، و بکمک او برضد ایرانیان بشتابد ولی ذوالقدر با درخواستهای سلطان عثمانی مخالفت ورزید، چون وی تحت الحمايه دولت مصر بود، و نمی‌توانست بکمک سلطان سلیم بیاید، و حتی خواهش او را در فرستادن عده‌ای از سواران برجسته خود، برای پشتیبانی و تقویت سواره نظام ترك نپذیرفت و زمانی که مذاکرات ادامه داشت، بدستور وی سوارانش بقورخانه و آذوقه اردوی سلطان سلیم دستبرد زدند، و برخلاف تصورش سلطان عثمانی مجبور شد گروهی از سپاهیان خود را در تمام مدتی که با شاه اسمعیل در جنگ بود در مرزهای قلمرو حکومت **علاء الدوله ذوالقدر** نگهدارد، تا از حملات احتمالی وی در امان باشد.

در همین زمان سلطان سلیم **مصطفی کمال** کرد را با عده‌ای از سربازان خود مامور نمود تا **بای برد** را محاصره کنند و باین ترتیب «یخواست برارزته الروم تسلط یابد تا بتواند جناح چپ آرتش خود را از گزند احتمالی کردها و گرجی‌ها محفوظ بدارد. سپس چون نتوانست از پشتیبانی ذوالقدر برخوردار گردد بطرف **سیواس** رفت و در آنجا سپاه خود را سان دید.

سلطان سلیم چهل هزار تن سپاهیان خود را بین **قیصریه** و **سیواس** مستقر ساخت تا عقب اردوی خود را از حملات احتمالی دشمن محافظت کند، و از انقلابات و شورشهای هوا داران شاه اسمعیل که در این مناطق پراکنده بودند جلوگیری نماید، چون با وجود قتل عام صوفیان و مردم شیعه **اناطولی** و مرزهای ایران باز عدهٔ بیشماری از فدائیان شاه ایران در این نواحی بودند.

از طرف دیگر چون **محمدخان** استاجلو تمام دهکده‌های سر راه آرتش ترك

را ویران ساخته ، و تمام آذوقه را ازین برده بود، بدستور سلطان عثمانی از ولایات باختری امپراطوری خواربار و مهمات کافی تهیه شده و با کشتیهای ترك بیندرطرابوزان حمل گردید ، و از آنجا با قاطر و شتر به اردوگاه فرستاده شد، اما اغلب اوقات کاروان مهمات و خواربار دستخوش دستبرد گرجیان و طوائف ترك كه با ایران دوست بودند قرار می گرفت.^۱

از سیواس سلطان سلیم چندتن از سرداران خود قراچه پاشا، علی بیك میخال اوغلو ، و فرحشاد بیك بایندری آق قویونلو را برای کسب خبر از حرکت آرتش شاه اسمعیل بجلوفرستاد، و نامه دیگری با همان انشاء برای شاه ایران نوشت و بوسیله یکی دیگر از جاسوسان ایرانی كه دستگیر شده بود برای شاه اسمعیل فرستاد .

در این نامه چنین نوشته بود^۲ : «انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم الاتعلوا علی و اتونی مسلمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله و صحبه اجمعین هذا کتاب انزلناه مبارکاً فاتبعوه و اتقوا العلكم تفلحون . این منشور ظفر طغرا کالوحي النازل من السماء بمقتضای ، و ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا ، از حضرت ابهت منزلت ما كه خليفة الله تعالى والدنيا بالطول والعرض مهبط ، و اما ما ينفع الناس فيمكت في الارض » .

سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فر فریدون ظفر، قاتل الكفرة الفجرة ، کافل الكرام البررة ، المجاهد المراط المنصور المظفر ، الیث ابن الاسد ابن الغضنفر ، ناشرالواء العدل و الاحسان ، سلطان سلیم شاه ابن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم بجانب ملک ملک عجم، مالک خطه ظلم و ستم، سرور و شرور و سردار اشرار، داراب زمان ضحاک روزگار عدیل قابیل ، امیر اسمعیل عز صدور یافت . معرب از آنست كه از بارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ ، تؤتی الملك من یشاء ، بتوقیع ما یفتح الله للناس من رحمة فلاممسك لها ، كلك تقدیر باسم ساسی ما رقم زده ،

۱- مقبل بیك لشكر كشی به ایران ص ۵۹ - ۵۴

۲- نامه بی تاریخ است و بزبان فارسی است . منشآت فریدون بیك ص ۳۸۲

لاجرم اوامر و نواحي نواميس الهی و امور احكام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای آسمانی نفاذ داد. ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء ، و چون بتواتر آحاد استماع افتاد که ملت حنیفه محمدیه ، علی واضعها الصلوة والتجیه ، را تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متین را برانداخته ، لوای ظلم را بقواعد تعدی برافراخته نهی منکر و امر معروف از مغایر شریعت دانسته ، شیعه شنیعه خود را بتحلیل فروج محرمه و اباحت دماء محترمه تحریص نموده بحکم سماعون للكذب اكالون للسمحت باستماع کلمات مزخرفات و اكل محرمات نموده ، مسجد خراب کرده و بت خانه ساخته پایة بلند پایة منابر اسلام را بدست تعدی درهم شکسته ، فرقان مبین را اساطیر اولین خوانده ، اشاعت شناعة را باعث شده نام خود حارث کرده ، هر آینه بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت ، بر ذمت همت عالی نهمت ما که علو الهمة من الايمان نصرة لدين الله المنان ، قطع و قمع ورد و منع رسوم محدثه که رسم قدیمست ، کما ورد فی قوله علیه السلام : من احدث فی امرنا هذا فهو رد ، و قی روایة : من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد متحتم و لازم گشت ، و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجله کفره فجره را در قبضه اقتدار ما نهاده بود ، کالقضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامثال امر : لا تذروا علی الارض من الکافرین دیاراً ، ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر دثار صاعقه کردار خار و خسی که در جویبار شریعت غراب نورسته و چون بقلة الحمقا نشو و نما یافته ، از بن برآورده در خاک مذلت اندازیم تا لگد کوب حوافر مرسلات گردد که : وجعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون ، و از صدمه گرز کین آئین مغز اعدای دین که بخيال خام پخته شده ، طعمه شیران دلیران غزاة سازیم ، و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز	بر آرم ز روی زمین رستخیز
کباب از دل نره شیران کنم	صبوحی بخون دلیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب	ز تیغم بلرزد دل آفتاب
اگر در نبردم تو کم دیده	ز گردون گردنده نشنیده

ز خورشید تابان عنانم بپرس ز بهرام آب سنانم بپرس
 اگر تاج داری مرا تیغ هست چو تیغ بود تاجت آرم بدست
 امیدم چنانست ز نیروی بخت که بستانم از دشمنان تاج و تخت

بموجب الدین النصیحة، اگر روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال آستان ملائک
 آشیان ما، که محال رحال رجالست آوردی و دست تعدی از سر زیر دستان که پایمال
 ظلم و طغیان گشته اند، کوتاه کردی و خود را در سلک التائب من الذنب کمن
 لا ذنب له، منسلک گردانیدی، و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیة حنیفة محمدیه
 علیه الصلوة والتحیة و آله الطاهرین واصحابه المتهدین رضوان الله علیهم اجمعین
 که: اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم، کردی، و آن بلاد را با سرها از
 مضافات و متعلقات ممالک محروسه عثمانیه شمر دی، هر آینه عنایت پادشاهی و
 عاطفت شاهنشاهی، ما شامل تو گردد.

سایه عدل و عنایت بسر او فکنیم

هر که چون مهر نهد روی بخاک درما

زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد.

والا بحکم: العادة طبیعة ثانیة، بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که: ما
 بالذات لایزول بالعرض، باسیه دل چه سود گفتن وعظ، بتایید الله وحسن توفیقه،
 سر هر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم، الا آن حزب الله
 هم الغالبون دست ستمکاران را بقوت سر پنجه ید بیضا پیچیده در هم کنم که: ید الله
 فوق ایدیهم باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن در دوش گرفته
 مهیا باشید که بموجب، انما توعدون لات، عسگر ظفر مخصوص، کانهم بنیان
 مرصوص، چون اجل مسمی نداء اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعة ولا یستقدمون،
 در دهند و بحکم اقتلوهم حیث وجد تموهم عامل شوند، دمار از روزگارت بر آرند
 و در آن دیار نگذارند، والله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون فقطع
 دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین».

سلیم در بیستم جمادی الاول . ۹۲ هـ ژویه ۱۵۱۴ م بمرز ایران برودخانه چای صوفی رسید و وارد ارزنجان شد، ولی شهر را نور علی خلیفه روملو بدستور شاه اسمعیل تخلیه کرده بود .

پس از آنکه ارزنجان تسلیم شد سلطان سلیم بدشت یاسی چمن در نزدیکی ارزنجان رفت و مدتی در آنجا ماند .

در همین زمان جاسوسان خبر آوردند که شاه اسمعیل اصولاً در خیال جنگ و ستیز با دولت عثمانی نیست و کوشش دارد با ویران کردن راه‌های عبور سپاه عثمانی سلطان سلیم را بداخل خاک خود بکشانند و با آمدن فصل زمستان و سرمای سخت سربازان عثمانی را از گرسنگی و سرما بهلاکت برسانند .

بدستور سلطان عثمانی برای جلوگیری از انتشار این اخبار که موجب وحشت و شورش سپاهیان ترک میشد جاسوسان را بزندانداختند . در ضمن از طرف محمد بیک پسر فرحشاد بیک آق قویونلو که در کردستان ایران قدرتی داشت مردی بنام احمد جان بار دو رسید که گفته‌های جاسوسان را تأیید می‌کرد ، و نامه‌ای هم در جواب نامه سلطان سلیم همراه داشت که شاهزاده آق قویونلو از ترس شهریار ایران با آب پیاز نوشته بود تا اگر بدست ایرانیان افتد برملا نشود .

در جواب سلطان سلیم سلطان عثمانی محمد بیک چنین نگاشته بود :

« عرضۀ عرصۀ عظمت و جلال لایزال عالیا بعون الملک المتعال آنکه در اواخر ربیع الآخر عمت میامنه ، فرمان قضا جریان با حاجب قدیمی و الدما جدم قدوة الاماجد و الاعیان احمد جان زید قدره بر وجه ستروخفا باین بنده بی‌ریا در رسید و در گوشۀ تنهائی با کمال مبتلاتی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خوانده هر سطری را که باشوق و نشاط مطالعه کرده مضمون جواهر مکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر نا کرده پیشینه را باب دیده می‌شستم و باین طریق از دیده کج بین حساد می‌نهفتم و با خویشتن همواره می‌گفتم ، ترسم که سرم در سراین نامه رود . اتفاقاً هیچکس از این سرخفی اطلاع نیافته بعالم السرو الخفیات تکیه کنان جوابش

را بآب پیاز در پیاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرد. اگر چه راقمش که از نیکخواهان اوجاغ ماست بعد از ایمان او بغلاظ شدداد خبردار شده است، اما از او باکی نداریم. بیم ما از آنست که میادا نواب اخلاص مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم. حسبی الله و نعم الوکیل. در هر باب توکل بجناب مسبب الاسباب کرده امیدواریم که پرستاریم و بزرگوار سرکار بندگان خویشتن بغنایت خود نگه دارادوما را بمنزل مقصود در رساناد. فهوالمрад حاکمند امرکم اعلی»^۱.

سلطان عثمانی برای آنکه شاه صفوی را بجننگ برانگیزد، نامه دشنام آمیزی بزبان ترکی در تاریخ بیست و ششم جمادی الاول. ۹۲۰ هجدهم ژویه ۱۰۱۴ م برای وی فرستاد.

ترجمه این نامه بدین مضمون بود: « اسمعیل بهادر اصلح الله شانه. در وصول مثال لازم الامثال واضح گردد که چون بعد تواتر رسید که برای هتک پرده اسلام وهدم شریعت سید الانام علیه السلام قیام تام نموده ای لهذا ائمه وعلما کثرهم الله امثالهم الی یوم الجزاء با سر هم فتوی دادند که بواسطه اظفار خنجر وتیغ آبدار حک کردن نقطه طینت مضرت نهادت که مرکز دائره فتنه وفساد است از صفحه روزگار بکافه مسلمین عموماً و بسلاطین اولی الامر و بخواقین ذوی القدر خصوصاً از جمله واجبات است. بنابراین محض از برای احیای مراسم دین محمدی واقامت ناموس شرایع احمدی، با لشکر بی شمار دشمن شکار، بقصد تو ببلاد شرقی توجه همایون نموده و در مضمون شریف نامه های سابق که چند ماه پیش از این فرستاده شد فرموده بودم هنگامی که نواحی و اراضی که از جهة شاهی در تصرف تست بظل ظلیل رایات فتح آیات من مستعد گردد، اگر مردی بمیدان بیا که مشیت و ارادت حق سبحانه و تعالی بهر چه تعلق گرفته بظهور بیاید. غرض از این اخبار این بود که چند ماه قبل تو نیز متنبه شده در تدارک اقدام نمائی و در آینده بهانه نیازی و

نگوئی که غافل بودم و ایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزه حکومت خود را جمع نمایم.

«مدتیست مدید که از مزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق النفس و از مصادمت سلاح و سنان هوا دچار ضیق النفس و از نعال مطایا جرم زمین آهن پوش و از طنین نای روئین طاسچه علیین پرخروش گردید. عجب است که در این اثنا وضعی که ابهام از جرأت نماید سرّاً و جهراً و خیراً و شرّاً از تو ظاهر نگردید لاسیما درین حالت که تلال و جبال آذربایجان از نشانه سم ستور لشکر منصور مانند سپهر پرهلال شده، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت هویدا است. چنان مستورالحالی که وجود و عدمت علی السواست.

» هرکس که دعوی شمشیر زنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید ساخت، و هر که ادعای سروری دارد از زخم تیغ و تبر نمی هراسد.

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد
 «بر آنانکه سلامت را پرده نشینی اختیار می کنند و از بیم مرگ جرأت شمشیر بستن و بر اسب نشستن ندارند. نام مردی نهادن خطاست.

در مرگ آنکو بکوبد بی پای بزین اندر آید بجنبد ز جای
 «حالیاً سببش دانسته شد که چرا باین شدت انزوا در زاویه خمول گزیده و بدین درجه اختفا کرده ای. همانا که این رعب و هراس از کثرت ظفر استیناس بر تو مستولی شده است. اگر این احتمال باعث باشد محض مصلحت ازاله این معنی اینک چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شعار جدا کرده فرمودیم که فیما بین سیواس و قیصریه در اردوی جدا گانه بمانند. برای دشمن ارخای عنان و توسیع دائره میدان بیشتر از این نمی شود. اگر در طینت توفی الجمله شمه ای از غیرت و حمیت باشد البته بمیدان جنگ ما، آمده با لشکر من مقابله خواهی کرد تا در ازل هر چه مقدراست در معرض بروز جلوه گر گردد انشاء الله تعالی. والسلام علی من اتبع الهدی حره فی اواخر

اولی الجمادین سنه ۹۲۰ بیورت ارزنجان.^۱

منظور از این نامه تحریر و ترغیب شاه اسمعیل بجنگ بود، چون تا بحال پادشاه ایران نه جوابی به نامه های سلطان سلیم داده بود و نه سرداران قزلباش مقاومتی از خود نشان داده بودند، بلکه بدستور شهریار صفوی بمقابله با سپاه ترك نپرداخته و عقب نشینی کرده بودند. بهمین جهت هم همراه نامه خود عصاو خرقه و كشكول و تسبیح فرستاده بود تا شاه اسمعیل را بترس از جنگ سرزنش کند و باو بفهماند كه عقب نشینی و احتراز از جنگ كار سرداران دلیر و شجاع نیست و بهتر است كه وی بجای شمشیر خرقه و كشكول برگردد و مانند نیاكان خویش درویشی و صوفیگری را پیشه خود سازد.

در روز بیست و هفتم ماه جمادی الاولی زمانی كه سلطان عثمانی در آق ده نزدیک كهاخ بود نماینده ای از طرف شاه اسمعیل بنام شاه قولی آقای بوی نوكر باردوی سلطان سلیم رسید و نامه ای از طرف شاه ایران تسلیم وی نمود، كه همراه آن يك قوطی طلا پر از تریاك بود.

در این نامه برخلاف نامه های سلطان سلیم كه خیلی بی ادبانه و پر عتاب و دشنام بود، خیلی ملایم و شاهانه و آراسته بادب و احترام بود، و در آن با كمال ذوق و بی اعتنائی و خونسردی و زیرکی طعنه هائی زده بود كه نشانه ای از اخلاق متین و صبور شهریار ایران بود و با اخلاق خشن و خشمگین و آتشین سلطان سلیم سازگار نبود، زیرا بطوریکه جهان گرد و نیزی كس فلس^۲ توصیف می كند، «سلطان سلیم دارای رنگی روشن و قیافه ای بی رحم و دارای همان احساسات سربازانش می باشد و قیافه اش بیشتر وحشت زاست تا جذاب.^۳»

شاه اسمعیل در این نامه پس از القاب لازم با بیانی ملیح و متین بیان داشته بود

۱- كتاب انقلاب اسلام نسخه خطی. ص ۱۶۳-۱۶۶. منشآت السلاطین ج ۱ ص ۳۸۰-۳۸۴

۲- Cos Fols

۳- هامر تاریخ امپراطوری عثمانی. ص ۴۰۳

که علت جنگ بین خود و او را نمی‌داند و علاقه دارد که روابط و علایق دوستی بین دو کشور حفظ گردد ، مخصوصاً آنکه علاءالدوله ذوالقدر جز او کسی را تهدید نمی‌کند و روابط دوستی خود با او را در زمانی که سلطان سلیم حاکم طرابوزان بود گوشزدش کرده بود و پس از آنکه با لحنی مؤدبانه دلایل خصومتی را که از طرف سلطان عثمانی ذکر کرده بود رد می‌کرد ، و علاقه خود را به برقراری مجدد روابط دوستی دیرین بین دو کشور را بیان می‌داشت ، سپس پس از چند جمله توهین آمیز بایک حالت بی‌اعتنائی بنامه خود خاتمه می‌داد و نوشته بود من در اطراف اصفهان بشکار مشغولم ، ولی اگر این جواب دوستانه نتیجه مطلوب ندهد برای مقابله با کسی که مرا تهدید می‌کند لباس رزم می‌پوشم و در خاتمه همانطور که میل داری رفتار کن . اگر تا بحال پرهیز از جنگ داشتم باینجهت بود که بعواقب آن فکر می‌کردم .

متن نامه بقرار زیر است : « سلامی که بمحبت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد ، بحضرت جنت حضرت اسلام پناه سلطنت دستگاه المنظور بانظار الملک الاله مبارزالدولة والسلطنة والدنياوالدين ، سلطان سلیم شاه ایدالله بالدولة الابدیه و ادامه بالسعادة السرمدیه متحف و مهدی داشته آرزومند شناسند ، بعد هذامکاتیب شریفه مرة بعد اخری بدرجۀ الشیء لایثنی الا وقد یثلت رسیده مضامین آن چون مشعر بعدوات و مبنی از جرأت و جلادت بود از آن حظ بسیار نمود . لکن مبداء و منشاء آن ندانستیم که چیست . در زمان والدجنت مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون ما بسبب گستاخی علاءالدوله ذوالقدر بمرز و بوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی و یکجتهی چیزی دیگر نشد و با آنحضرت نیز در آن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یکجتهی میکردیم . حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود . چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد .

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانمان کهن

غرض ما از تغافل آن صوب دو چیز بود ، یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی تبار مانند ، رحمهم الله الملك الغفار ، دوم آنکه محبت ما بآن خاندان غزا عنوان قدیمست ، و نمی‌خواستیم که شورش چون عهد تیمور بآن سرزمین

طاری شود و هنوز هم نمی‌خواهیم و باین قدرها نمی‌رنجیم و چرا برنجیم . خصوصت سلاطین رسم قدیمست .

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیرآبدار دهد اما کلمات نا مناسب وجهی ندارد و همانا آن اقوال از افکار الحاد فکار بنشینان برشی و محرران تریاکی که از قلت نشئه از سردماغ خشکی نوشته فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می‌پنداریم . بنابراین حقه ذهبی مملو از کیفیت خاصه مختوم بمهر همایون مصحوب دارنده قدوة المقرین شاه‌قولی آقای بوی نوکر رزقت سلامت ارسال رفت ، تا اگر لازم باشد بکار داشته بزودی در رسند ، تابعون آلهی آنچه در پرده تقدیر مکنونست صورت پذیر گردد . فاما فکری بر اصل کرده و بسخن هر کسی مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی‌شود . و ما در وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم . در حال بتدارك مقابله مشغول گشته از سر دوستی جواب فرستادیم بهر نوع که می‌خواهند عمل کنند .

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد . و مزبور را نرنجانیده راه دهند که ولاتزر وازرة وزر اخری ، و چون کار بجنگ انجامد تأخیر و تراخی راجیز ندارند . از راه عاقبت اندیشی درآیند والسلام »^۱ لحن مسخره آمیز شاه اسمعیل باندازه ای سلطان سلیم را خشمگین ساخت که برخلاف رسوم درباری دستور داد سفیر ایران راقطعه قطعه کردند .

نامه شاه اسمعیل بیشتر باعث خشم سلطان عثمانی شد ، چون میدید که تمام تحریکات و دشنام‌های وی بی اثر مانده است و دشمن کوشش دارد که او را بداخله ایران بکشانند و با ازین بردن خواربار و ویران کردن دهکده‌ها سپاه وی را گرفتار قحطی سازد بدون آنکه باوی رویو گردد و بجنگ و ستیز پردازد .

سیاست جدید شاه اسمعیل در برابر سلطان سلیم سبب شد که ارتش ترك که پس از ماهها راه پیمائی و گرسنگی و سختی بدون هیچگونه جنگ فرسوده و خسته

شده بودند بطغیان وادار شود. مشاوران و سرداران عثمانی که نتیجه‌ای از این لشگر کشی نمی‌دیدند و می‌ترسیدند که کوشش آنها بشکست منجر شود از تصمیم سلطان عثمانی ناراضی بودند، باین جهت **همدم پاشا** بیگلربیگک^۱ **فرمان** را که با سلطان خیلی نزدیک بود مأمور ساختند تا او را از تعقیب دشمن منصرف سازد.

سلطان سلیم که مصمم به نبرد باشاه اسمعیل بود و هرگونه عقب‌نشینی را دلیل بر جبن و ضعف خود می‌دید همدم‌پاشا ندیم خود را گردن زد و **زینل پاشا** سردار دیگر عثمانی را بجای او گماشت و دستور پیشروی بطرف ایران را صادر نمود.^۲

در چرموک سلطان عثمانی که از تصمیم شاه اسمعیل بستوه آمده بود نامه دیگری بزبان ترکی برای او فرستاد که ترجمه فارسی آن بدین مضمون است. « اسماعیل بهادر، اصلح الله شانه، هنگامی که توقیع رفیع جهانمطاع و حکم شریف واجب الانقیاد و اتباع بتو واصل شود، باید بدانی که مکتوب تو بدرگاه سعادت دستگاه من رسید. پس از ادای کلمات جسارت آمیز نوشته‌ای چیزی که مایه ازدیاد جرأت است ارسال داشتم که در عزیمت مسارعت نموده ما را از انتظار برهانید.

ما بنیروی جرأت از راه دور با لشکر بی کران و رایات فتح آیات نصرت نشان، پس از طی مراحل و منازل بمملکت تو داخل شده ایم. در آئین سلاطین اولی الامر و مذهب خواقین ذوی القدر مملکت در حکم زن ایشانست و کسی را که از مردی حصه‌ای و از فتوت بهره‌ای بلکه دردل فی الجمله زهره‌ای باشد، قطعاً راضی نمی‌شود که دیگری بناموس او تعرض کند.

معهدا اکنون روزها میگذرد که عسا کرنصرت مآثر من بمملکت تو درآمده‌اند ولی از توهیج گونه نام و نشانی پیدا و از وجود اثری هویدا نیست و چنان مستور الحال بسر میبری که حیات و مماتت یکسانست.

از این ننگ تا جاودان مهتران بگویند با نامور لشگران

۱- حاکم.

۲- ویگنت دولاژونکیر. امپراطوری عثمانی ج ۱ ص ۱۳۹

« ظاهر حال گواهی میدهد که اکتساب جرأت عارض برای که لازم است. تا امروز از جانب تو عملی بظهور نیامده است که از آن مردی و جلادت استنباط شود عمل تو ثمره مکر و حيله تست و شک نیست که این جرأت عارضی اثر تبلییس و تدلیس است و لا غیر. دوی دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت قلب آنرا استعمال میکنی. حال نیز همان دارویی را که بارها تجربه کرده ای بکار بر تا مگر در دلت اندک جرأتی پدید آرد.

« ما نیز برای ازاله ضعف قلب تو چهل هزار تن از لشگر ظفر رهبر خود جدا کرده میان قیصریه و سیواس گذاشته ایم و درباره خصم بیش از این مروت و مردمی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویه رعب و هراس منزوی گردی نام مردی بر تو گذاشتن حرامست و بهتر خواهد بود که بجای مغفر معجر و بجای زره چادر اختیار کنی و از سودای سرداری و سپهسالاری بگذری. ز تو این کار برناید تو با این کار برنائی. والسلام علی من اتبع الهدی تحریراً فی اواخر شهر جمادی الاخره سنه عشرین و تسعمائه^۱.

همراه این نامه مقداری البسه زنانه عطریات و لوازم آرایش برای شاه ایران فرستاده شده بود. در ضمن سلطان سلیم نامه دیگری برای عبیدخان ازبک فرستاد و از او خواست که در نبرد بین او و شاه ایران از او پشتیبانی کند. سپس از چرموك بطرف ترجان رفت و از آنجا بطرف ایران پیش روی نمود تا اگر با آرتش شاه اسمعیل برخورد نکند تبریز پایتخت شهریار صفوی را تصرف نماید.

در راه میرخان اوقلان محمد بیگ سلطان سلیم گزارش داد که خان محمد استاجلو حکمران دیار بکر و از امرای بزرگ قزلباش بحدود خوی رسیده است، و شهریار ایران با سپاهیان خود بوی پیوسته و آماده کارزار است. در همین زمان سلطان سلیم پیامی از طرف شهریار صفوی دریافت داشت که

او را دعوت بنبرد در دشت چالدران^۱ می نمود . این خبر موجب خرسندی سلطان عثمانی گردید ، چون می ترسید اگر بیش از این در خاک دشمن پیشروی کند ، موجب شورش و نافرمانی سپاه ترک گردد ، و ممکن است بدست ایرانیان اسیر شود .

باین جهت با وجود مخالفت سربازان خود که می گفتند ما را برای جنگ آورده اید ، درحالی که مقابل ما دشمنی نیست که با او بجنگیم آیا در این مملکت ویران تا کجا باید رفت . کمی جیره و مسافرت طولانی و اسبان لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای درآورده است ، سپاه خسته و شکسته اگر در برابر لشگریان آسوده دشمن از عهده دفاع برنیاید ، تقصیر با که خواهد بود : اگر خدای نا کرده از قزلباشان شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدتر است . پس بهتر آنست که کس بفرستیم و با اردبیل اوغلی (شاه اسمعیل) صلح کنیم . سلطان سلیم در شب چهارشنبه دوم رجب ۹۲۱ هجریست و سوم اوت ۱۵۱۴ م بطرف دشت چالدران حرکت کرد و هنگام شب به تپه ای که مسلط بر دشت چالدران بود رسید .

برخورد دو رقیب در تپه ای مشرف بدشت چالدران بود و در نبردی که بین شاه ایران و سلطان عثمانی در گرفت بشکست شاه اسمعیل تمام شد ، چون جنگ با رقیبی مانند سلطان سلیم کاری بس خطرناک بود ، مخصوصاً آن که عدم تساوی نیروی طرفین و قدرت دفاعی آن ها نشان می داد که شهریار صفوی در این نبرد پیروزی بدست نمی آورد .

آرتش عثمانی

آرتش عثمانی از بهترین و مجهزترین آرتش های اروپا و آسیا بود و از سپاهیان

۱- چالدران . امروزه نام یکی از دهستان های دوگانه بخش سیه چشمه شهرستان ماکو است و در بیست فرسنگی تبریز واقع است ، موقع طبیعی آن کوهستانی است و از طرف باختر بمرز ایران و ترکیه محدود می گردد . مساحت آن در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع می باشد .

پیاده و سواره و توپخانه و نیروی دریائی تشکیل می یافت.

پیاده نظام

پیاده نظام ترك از سه قسمت ترکیب می یافت :

ینی چری ها^۱

عزبها

قراولان مخصوص سلطان

ینی چریها هسته اصلی سپاه عثمانی را تشکیل می دادند. این سپاهیان دارای حقوق و دوره خدمت خاصی بودند و بیشتر از اسیران جنگی کشورهای اروپائی و آسیائی عیسوی مذهب که بدین اسلام درآمده بودند و تعلیمات نظامی یافته بودند ترکیب می یافت. آنها فقط از سلطان اطاعت می کردند. بهترین آنها از جوانان کشورهای اسلاو و یونان بودند.

عزبها - جزو پیاده نظام ذخیره بودند که بیشتر در زمان جنگ احضار میشدند ، معمولاً عده آنها به چهل هزار می رسید.

قراولان خاصه سلطان - که بدو دسته تقسیم و مأمور حفاظت سلطان و قصر سلطنتی بودند.

سواره نظام - بسه دسته تقسیم میشدند :

سپاهیان صاحب تیول - که دارای اراضی و املاك بودند که دولت بآنها واگذار می کرد و عده آنها در زمان سلطان سلیم به شصت هزار نفر می رسید ، و حکام آناتولی در آسیا و روم ایلی در اروپا آنها را تجهیز می نمودند.

آکنجی ها - جزو سواران ذخیره بشمار می رفتند ، و فقط در زمان جنگ احضار میشدند ، و عده آنها به چهل هزار نفر میرسید، و از بین زبده ترین سواران برگزیده میشدند.

۱- هسته اصلی ارتش ترك در زمان اورخان سلطان عثمانی تشکیل یافته و بنام ینی چری Janissaires معروف شده بود، این ارتش از پسران رعایای کشورهای مسیحی تحت الحمایه ترك ها ترکیب یافته بود : تاریخ عثمانی. ویکونت دولاژونکیج ۱ ص ۶۱-۵۸

سواران خاصه سلطنتی - که دارای سرداران مخصوص بودند ، و در اطراف سلطان بجنگ می پرداختند .

سواران ترك برخلاف سواران ایرانی دارای اسلحه سنگین و زره و کلاه خود نبودند و سلاح آنها سبکتر بود و در زمان سلطان سلیم فقط دستجات کوچکی از آنها دارای زره بودند و سپری سبک به سینه اسبان خود می آویختند .

توپخانه - توپچیان از عیسویانی که متخصص در این امر بودند برگزیده میشدند، و بدین اسلام مشرف میگردیدند . فرماندهان آنها بنام **توپچی باشی** معروف بود، و از زمان سلطان سلیم دارای کادری ثابت و منظم بودند . یک قسمت از این توپخانه از سوئد ، فرانسه و انگلستان آمده بود . توپخانه مهم ترین عامل پیروزی ارتش عثمانی در تمام تهاجمات و نبردهایش بشمار می آمد .

نیروی دریائی - پس از فتح قسطنطنیه بدسبب **سلطان محمد فاتح** نیروی دریائی عثمانی از بزرگترین نیروی دریائی زمان خود بشمار می رفت و ناوگان ترك مجهز بتوپهای سنگین بود و در کرانه های دریای مدیترانه و جزایر اژه کشتی های جنگی ساخته میشد و ملوانانش بیشتر از اسیران جنگی غیر مسلمان بودند .

تجهیزات - اسلحه نیروی نظامی عثمانی مرکب از تیر و کمان و خنجر و تفنگ فتیله ای برای پیادگان بود . گرچه ینی چریها تفنگ فتیله ای بخصوص داشتند . تبرزین نیز از جمله اسلحه پیاده نظام بود .

سواره نظام دارای نیزه های گوناگون و گرز بود که دسته اش آهنین بود و سری بشکل گلابی و گاه گرد و خاردار ، و گاهی شش گوش داشت . مهمترین اسلحه سواران عثمانی شمشیر کونا و سبک و یک لبه بود که در نبردهای تن بتن از آن استفاده می نمودند . روی هم رفته سلطان سلیم دارای ارتشی بیش از صد و چهل هزار نفر بود که دارای انضباطی کامل و تجهیزات مرتبی بودند و از بهترین سربازان عصر خود بشمار می رفتند ، در احسن التواریخ عده سپاهیان عثمانی را دویست هزار و در حبیب السیر

بیش از دویست هزار ذکر شده است^۱

آرتش ایران

گرچه مورخال ترك عده سپاهیان ایران را در جنگ چالدران در حدود هشتاد تا یکصد و پنجاه هزار نفر ذکر کرده‌اند، ولی مسلماً درست نیست، و بطوریکه در تواریخ ایرانی مذکور است در حدود دوازده هزار سوار قزلباش و قریب هشت هزار سوار برجسته دیگر بودند.

آرتش ایران از: **سواره نظام، پیاده نظام** تشکیل می‌گردید.

سواره نظام - پیشتر مرکب از سربازان ترکمن و قزلباش بود که از بین بهترین سوارکاران ایران انتخاب می‌شدند و شجاعت آنها در نبرد زبان زد خاص و عام بود. سواران قزلباش دارای زره و کلاه خود بودند و پره‌های سرخ بر تاج خود داشتند، علاوه بر سواران ترکمن عده‌ای از جنگ‌گ آوران قبایل کرد و ایرانی نیز در سپاه ایران خدمت می‌کردند.

سواره نظام دارای اسبانی قوی و چابک بود که بر پشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی قرار داشت که اسب‌ها را از زخم شمشیر و نیزه محفوظ نگاه میداشت. اسلحه آنها گرزهای آهنین بنام شش‌پر و تیروکمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود.

پیاده نظام - در ایران چندان اهمیتی نداشت، و در حقیقت هم نقش موثری در جنگ نداشت، و قورچیان (محافظان) هسته اصلی سپاه را تشکیل می‌دادند. سپاهیان ایران هنوز از تفنگ و اسلحه‌های دیگر آتشین استفاده نمی‌کردند چون استعمال آنها خلاف جوانمیری می‌دانستند.

۱- فلسفی در چند مقاله تاریخی چاپ دانشگاه راجع به آرتش ترك شرح مفصلی بیان داشته است. رجوع شود بمقاله چالدران. در کتاب تاریخ امپراطوری عثمانی تألیف ویکنٹ دولائونکیر پاریس ۱۹۱۴ نیز راجع به چگونگی تشکیل آرتش ترك مفصلاً ذکر شده است. و مخصوصاً در کتاب لشگرکشی به ایران نوشته مقبل بیک ص ۵۹.

آرتش ایران بصورت آرتش منظم دائمی نبود، فقط در زمان جنگ بواسطه دستوری که بحکام ولایات فرستاده میشد جمع آوری می گردید، و بایستی از نظر دور نداشت که در قرون متمادی گذشته یعنی تا زمان شاه عباس کبیر شاهان ایرانی هیچوقت سپاهی بخرج خود نگاه نمی داشتند، و فقط سپاهیان همانهایی بودند که حکام می گرفتند، و هر ولایتی عده معینی بنسبت وسعت، و ثروت اهالی نگاهداری می کرد.^۱

شاه اسمعیل بیشتر بایمان و عقیده قزلباش متکی بود، که همگی در زمره صوفیان و فدائیان شاه صفوی بودند. افراد قزلباش نه تنها دستورهای مرشد کامل را بیچون و چرا می پذیرفتند، بلکه افرادی دلیر و شجاع و بیباک بودند، و بر سواران ترك برتری داشتند، علاوه بر آن شاه اسمعیل می دانست که سربازان ترك در اثر پیمودن راههای دراز و صعب العبور خسته اند و کم بود خواربار و خطر شکست خوردن در خاک دشمن آنها را بیمناک ساخته است، مخصوصاً اینی چری ها که در طول راه چندین بار طغیان کرده بودند و ممکن بود هر آن دست بشورش بزنند، و چون افراد شیعه و هواخواهان خاندان صفوی در میان آنها زیاد بودند بیم آن سیرفت با اندك فرصتی از سپاه دشمن كنار روند. تنها عنصری که در سرنوشت پیروزی دخالت داشت سواره نظام ایرانی بود که در نتیجه شورش های پی در پی ای که در ایران رخ داده بود و نبرد آن ها بر ضد این عناصر آشوب طلب کاملاً ورزیده شده بودند.

کاترینوزنو^۲ جهانگرد ایتالیائی که در زمان شاه اسمعیل اول مسافرت هایی به ایران نموده بود راجع به آرتش ایران قزلباش هادر هنگام نبرد بر ضد عثمانیان در جنگ چالدران چنین می نگارد: «آرتش شاه اسمعیل از پانزده هزار سواره نظام تشکیل می شد که تماماً از بین زبده ترین ایرانیان برگزیده و نگهداری میشدند و چون شاهان ایرانی عادت نداشتند که سربازان اجیر برای زمان جنگ نگهداری کنند.

۱- شاردن ایران و ایرانیان ج ۲. ص ۱۹۶۰

۲- Caterino Zeno سفرنامه ایتالیائیها در ایران ۵۸-۵۹.

فقط عده‌ای سرباز بعنوان گارد سلطنتی بنام (پرتا) ^۱ نگاه می‌داشتند. طبقه اشرافی ایرانی که در این گارد سلطنتی وارد میشدند، دقت فراوانی در فرا گرفتن اسب‌سواری می‌کردند و زمانی که بخدمت احضار می‌شدند با میل برای مقابله با دشمن حاضر می‌گردیدند و همراه خود باندازه توانائیشان خدمتکارانی مسلح مانند خودشان همراه می‌آوردند. معذکک فقط در زمان جنگ بدفاع از میهن می‌پرداختند، و اگر سربازان ایرانی مثل سربازان ترك حقوفی دریافت می‌داشتند مسلماً خیلی بهتر از سربازان عثمانی بنبرد می‌پرداختند «، و بموجب نوشته‌های دیگر سیاحان ایتالیائی «سربازان ریش و سبیل خود را نمی‌تراشیدند، لباس آنها هیچوقت تغییر نمی‌کرد و اسلحه آنها خیلی زیبا بود، علاوه بر آن زره و کلاه خود داشتند، بمثل سربازان ممالیک مصر نیزه و شمشیر و کمان و عده زیادی تیر همراه داشتند.^۲

در عالم‌آرای عباسی تعداد سپاه شاه اسمعیل بیست هزار نفر ذکر شده بود، و چنانکه مؤلف آن گوید چون سلطان سلیم «روی توجه به آذربایجان نهاد و نامه بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نمود و آن حضرت از اصفهان بییلاقات همدان آمده بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن بی هنگام او آگاه گشته از غایت حمیت مقید بجمعیت لشگر منصور ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابله امر اشتافته. روز چهارشنبه دوم رجب... در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر آن لشگر نا محصور صفت قتال آراست...»^۳

در حقیقت عده سربازان ایرانی در جنگ چالدران کمتر از هفتاد هزار نفر بود چون یک قسمت از افسران و فرماندهان ارتش ایران در خاور گرفتار کشمکش با ازبکان بودند. در نتیجه شاه اسمعیل بعزت آنکه در سرکوبی مخالفان خود دائماً

۱- Porta که گمان میرود همان محافظان شاه باشند.

۲- سفرنامه ایتالیائیها در ایران ج ۲- ص ۱۹۶۰

۳- عالم‌آرای عباسی ج ۱ ص ۴۲.

در حرکت بود نمی‌توانست آرتش منظمی در اختیار داشته باشد، تا بتواند با آرتش عثمانی مقابله کند. شهریار صفوی چون خبر ورود سپاه عثمانی را بمرزهای ایران شنید با عجله اصفهان را ترك کرد و با قسمتی از آرتش خود به استاجلو فرمانده‌قوای خود ملحق گردید، ولی با ورود خود به دشت چالدران اشتباه نظامی بزرگی نمود، چون وی بهترین موقعیت را در شمال خوی که دارای مواضع طبیعی بود داشت و بهتر می‌توانست با سواران چابک و دلیر خود بر آرتش ترك بتازد و از خطر توپخانه خود را نجات بخشد، درحالی‌که در چالدران نیروی توپخانه دشمن موجب شکست وی گردید و شاه ایران نتوانست از خستگی و نارضائی سربازان ترك بنحو احسن استفاده برد و مانند مواضع طبیعی خوی موجب شورش سربازان عثمانی و مخصوصاً از خرابکاری عوامل شیعه که همیشه حاضر بطغیان بودند بهره‌مند گردد^۱ و سلطان سلیم نتوانست در چالدران از تمام نیروی نظامی خود در نبرد بر ضد ایرانیان استفاده کند و در آن دشت سربازان بیباک قزلباش را هدف توپخانه خود قرار دهد.

بسیاری از مورخان ایرانی نوشته‌اند که شب پیش از نبرد چالدران زمانی که هنوز سپاه ترك از تپه مجاور چالدران سرازیر نشده بود، فرماندهان سپاه ایران محمدخان استاجلو، نور علی خلیفه روملو و عده دیگر از سران سپاه که از نقشه نظامی سلطان سلیم کم و بیش باخبر بودند به شاه اسمعیل پیشنهاد کردند که پیش از آنکه سربازان ترك در دشت چالدران مستقر گردند و به آرایش توپخانه خود بپردازند، بانها شیبخون زده و آنها را از استفاده از توپخانه خود مانع شوند، ولی دورمیش خان رئیس طایفه شاملو با این پیشنهاد مخالفت ورزید و شهریار صفوی نیز رأی او را پسندید و آنرا خلاف مردانگی و جوانمردی دانست^۲.

صبح روز چهارشنبه دوم رجب ۹۲۰ هجریست و سوم اوت ۱۵۱۴ م بفرمان سلطان سلیم سپاهیان عثمانی بسوی دشت چالدران حرکت کردند و بلندی‌های باختری دشت را اشغال نمودند.

۱- مفیل بیك لشگرکشی به ایران. ص ۶۴

۲- احسن التواریخ ص ۱۴۵ چاپ کلکته.

وضع سپاه متخاصمین در دشت چالدران

طرز آرایش سپاه عثمانی - در دشت چالدران بدین ترتیب بود. سواران نیکوبی^۱ بفرماندهی میخال اغلی و دستجات دیگر پیش قراول بودند، و سواران آناتولی و قرامان بسرادری سنان پاشا و زینل پاشا در جناح راست (سیمنه) قرار گرفتند، و سواران روم ایلی همراه سپاهیان اروپائی عثمانی بفرماندهی حسن پاشا در جناح چپ مستقر شدند. ینی چریهای پیاده بریاست عثمان آغابال بمیز اوغلو سگبانباشی پشت عراده‌های توپ در قلب سپاه قرار گرفتند، و وسایل حمل و نقل در اطراف آنها جای دادند و ارا به‌ها را بیکدیگر متصل ساختند تا سدی در مقابل حملات قزلباش‌ها باشد و باین ترتیب پیاده نظام در مقابل حملات احتمالی دشمن محافظت می‌شد.

توپخانه نیز بتوسط زنجیرهای مستحکمی بیکدیگر متصل شده بود و سد دیگری از آهن و آتش مانع از حمله قزلباش‌ها به ینی چریها می‌گردید، قراولان خاص سلطان در عقب ینی چریها جای گرفته بودند و در زیر نظر شخص سلطان بودند.

سلطان سلیم و وزیران وی احمد پاشا، هرسکلی اوغلی صدر اعظم، و احمد پاشا دوقه کین اوغلی و مصطفی پاشا بیغلو چاوش بر بالای تپه‌ای که مشرف بردشت چالدران بود، در زیر دو پرچم سرخ و سپید قرار گرفته بودند.

دسته پیاده عزبها را در پیشا پیش توپخانه جای داده بودند تا توپخانه از نظر دشمن دور باشد. دسته دیگری از سپاه بفرماندهی شادی پاشا مرکب از سوارنظام و پیاده نظام برای حفاظت آن در مقابل حملات از پشت سر جای گرفته بود.

شاه اسمعیل که اعتماد زیادی بروحیه سربازان خود داشت و باستقامت قابل تحسین سواره نظام خود مطمئن بود، بیپروزی خود در این نبرد اطمینان داشت، و با وجود آنکه دارای توپخانه نبود و با اهمیت آن چندان پی نبرده بود و نمی‌دانست

که سربازان ترك چقدر بان اهمیت می دهند معذلك وضعیت خوبی برای محدود کردن عملیات توپخانه دشمن گرفت.

وضع سپاه ایران در دشت چالدران

دسته‌ای از سواران قزلباش بفرماندهی دورمیش خان شاملو ، خلیل سلطان ذوالقدر حکمران فارس حسن بیك الله وزیر سابق ، خلیل بیك ، متشا سلطان حاکم تبریز ، نورعلی خلیفه روملو حاکم ارزنجان ، سلطان علی میر افشار و پیره بیك چاوشلو در جناح راست.

دسته‌ای دیگر بسرپرستی محمد خان استاجلو حاکم دیار بکر وعده‌ای از حکام و سران استاجلو و گروهی دیگر از سپاهیان در جناح چپ .
در ضمن وزیر اعظم نظام الدین میر عبدالباقی وکیل السلطنه ، میرسید شریف الدین علی صدر قاضی عسگر و سید محمد کمونه نقیب الاشراف نجف ، با دسته‌ای دیگر از سواران در قلب لشکر در زیر پرچم شاهی قرار گرفتند .

دسته‌ای از سواران قزلباش بفرماندهی سارو پیره قورچی باشی و یوسف بیك ورساق حاکم دژ کماخ مأمور پنهان داشتن عملیات سپاه ایران بودند . شاه اسمعیل نیز با گروهی از سپاهیان خود که از بهترین سواران بودند ، در قسمتی از قلب لشکر قرار گرفت ، تا در صورت لزوم بتواند بکمک سپاه خود پردازد . سلطان سلیم کوشش داشت تا سپاه ایران را بتیررس توپخانه خود برساند ، چون توپخانه ترك قادر بتیراندازی بنقاط دور نبود و نمی توانست دشمن را از فاصله زیادی آماج گلوله‌های توپخانه خود قرار دهد ، بهمین جهت هم عذبها را در جلوی توپخانه خود قرار داد ، تا از نظر ایرانیان پنهان باشد ، و همینکه سپاهیان دشمن نزدیک شوند عذبها را از جلوی توپخانه دور نموده و بآسانی بتیراندازی پردازد و سپاه دشمن را منهدم سازد .
شاه اسمعیل که بتوسط جاسوسان خود از نقشه جنگی سلطان سلیم با خبر شده بود ، با دودسته بزرگ از قزلباشهای سواره نظام ، از دو طرف برای تاختن بسپاهیان

ترك مهیا گردید ، تا مانع از آزادی عمل توپخانه دشمن گردد ، و سپس پس از گذشتن از توپخانه دشمن بخود سلطان سلیم و قراولان خاصش حمله برد ، و از پشت سر بر پیاده نظام ینی چری بتازد .

سربازان سلطان سلیم با هستگی بطرف دشت چالدران سرازیر شدند ، بامید آنکه بدین وسیله سپاهیان ایران را بطرف خود جلب نموده و به تیررس توپخانه خود برسانند ، در حالیکه شاه اسمعیل امیدش به سواره نظام بود که از ارتفاعات چالدران با حمله سریعی بتوانند آنها را غافلگیر سازند .

در آغاز نبرد ساروپیله استاجلو و همراهانش که جزو پیش قراولان سپاه ایران بودند بر یکدسته از پیش قراولان ترك تاختند ، ولی کاری از پیش نبردند ، باین جهت شاه اسمعیل با سپاهیان خود که در جناح راست بود بر جناح چپ سپاه عثمانی حمله برد ، و به خان محمد استاجلو دستور داد که با عده دیگری از سواران به جناح راست سلطان سلیم بتازد .

شاه اسمعیل باندازه ای سریع بدشمن حمله برد ، که عزبها نتوانستند از پیشاپیش توپخانه کنار روند و بدست سپاهیان قزلباش از پای درآمدند ، و باین ترتیب توپخانه در جناح چپ مورد استفاده قرار نگرفت ، حتی گلوله ای هم از توپها خارج نشد و سواران ترك عقب نشینی کردند ، ولی شاه ایران با تعقیب سپاهیان ترك از هدف اصلی خود که حمله بسربازان خاص سلطان و پادگان ینی چری بود دور شد .

باین ترتیب سلطان سلیم پی برد که نقشه عملیات جنگی وی نقش بر آب شده است و سربازان او بی خطر افتاده اند . اما متأسفانه محمد خان استاجلو که مأمور حمله بجناح راست آرتش دشمن بود نتوانست بموقع جناح راست دشمن رادرهم بشکند ، و سنان پاشا فرمانده این قسمت را شکست دهد و زمانی بجناح راست رسید که آتش توپخانه دشمن سواره نظام ایران را هدف قرار داده بود بطوریکه آنها مجبور بفرار شدند .

هرگاه محمد خان استاجلو توانسته بود مانند شاه ایران جناح راست دشمن را درهم بشکند و سنان پاشا را شکست دهد ، سپاه دشمن کاری از پیش نمی برد ، چون

توپخانه که نمی توانست تغییر جهت دهد بکلی بی فایده می ماند و ینی چریها از دو طرف محاصره می شدند و قراولان مخصوص سلطان که عده آنها زیاد نبود نمی توانستند در مقابل حملات سپاه ایران مقاومت نمایند. اما حمله وی خیلی آهسته تر انجام گرفت، بطوری که سنان پاشا فرمانده سپاه آناتولی توانست نقشه جنگی دیگری طرح کند و شکست جناح چپ را جبران نماید و بموقع دستور داد که غربها بیشت توپخانه منتقل شوند و توپخانه توانست سپاه ایران را گلوله باران نماید و خان محمد استاجلو که در جلو سواران اسب می تاخت کشته شد و جمعی از همراهانش بقتل رسیدند. سنان پاشا قسمتی از نیروی خود را بدنبال سواران استاجلو فرستاد تا مانع از تجمع مجدد آنها گردد و سلطان سلیم که منتظر نتیجه نبرد جناح راست بود پس از پیروزی سنان پاشا از موقعیت استفاده کرده با تمام نیروئی که در اختیار داشت به شاه اسمعیل حمله برد، و در ضمن دستور داد که سدی را که از اراکه ها و دام های بارکش که بدور پیاده نظام ینی چری ایجاد شده بود، شکافتند و ینی چریها که آزاد شدند توانستند بحمله پردازند، و بسیاری از جنگجویان قزلباش را ب خاک افکنند.^۱

نولس^۲ بتشریح جنگ چالدران پرداخته چنین مینویسد: « بدین ترتیب اسمعیل با سی هزار نفر به سیصد هزار سپاه ترك حمله برد. سواره نظام ایرانی از هر سو بدشمن حمله می برد و با وجود کشته شدن بزرگترین سردار ایرانی استاجلو (اوستا اوغلی) و با وجود قدرت نظامی عثمانیان ایرانیان همه جا برای حمله به سلطان سلیم (سلیموس) حاضر بودند. هنگامیکه سنان (پاشا) با وجود شکست سپاهیان زیر فرماندهیش بموقع با دسته ای تازه نفس که از جنگ سپاهیان ایران رهائی یافته بودند برای نجات سلیم رسید و بالنتیجه سرنوشت جنگ را عوض کرد، سلیم که مایوس نشده و پیروزی خود امیدوار بود، فرماندهی توپخانه را که بدور وی مجتمع

۱- مقبل بیک. لشکر کشی به ایران ص ۵۹-۵۴. تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی

بریتیش موزئوم.

۲- the Général History of the Turkes, Knolles ص ۵۹-۳۴

و برای موقع مقتضی نگاه داشته شده بود بهمه گرفته .
 بعلت شدت کشت و کشتار از دو طرف که با هم درگیر شده بودند ، وبواسطه
 مهدا و دود باروت توپها دیگر نه چیزی دیده و نه شنیده میشد . اسبان وحشت زده
 در اثر غرش توپخانه ترکها باندازه ای دیوانه شده بودند که آرام نمودن آنها کاری
 بس مشکل بود .

جنگ تمام شده بود اما پیروزی مسلم نبود . »

شاه اسمعیل شخصاً چندین مرتبه بتوپخانه دشمن تاخت^۱ ولی مثر ثمر واقع
 نشد و عاقبت سپاه ایران شکست خورد و خود شاه با گروهی از قورچیان در میان
 سواران دشمن محصور شدند ، ولی شاه اسمعیل با شجاعت از خود دفاع کرد و در
 نبردی که با **علی بیگ مالقوچ اوغلی** فرمانده توپخانه ترک که مردی زورمند و
 پهلوان بود ، با وجود آنکه یک دست او زخمی شد ولی با شمشیر چنان ضربتی بر
 سر وی وارد آورد که سر او را بدو نیم کرد^۲ . شاه اسمعیل بعلت ضربات فراوانی که در
 جنگ دیده بود خواست خود را از مهلکه بدر برد ولی اسبش بگل فرو رفت و بر
 زمین افتاد . سربازان ترک خواستند او را از پای در آورند و اما **میرزا سلطانعلی افشار**
 از سران قزلباش که شباهتی از حیث صوری و لباس به شاه ایران داشت ، خود را
 شاه ایران معرفی کرد و ترکها او را دستگیر و نزد سلطان سلیم بردند ، شاه ایران
 با استفاده از اسب یکی از مهتران دو مرتبه بنبرد پرداخت^۳ .

سلطان همینکه پی برد که میرزا سلطان او را فریب داده است او را کشت ،
 و بدستور وی سپاه سنان پاشا بتعقیب باقیمانده سپاه ایران تاختند و آنها را متفرق
 ساختند . شاه ایران چون مقاومت را بی فایده دید فرمان عقب نشینی داد ، و خود با
 قریب سیصد نفر سوار جنگگ کنان از میدان جنگ گریخته ، و بقیه سربازان قزلباش

۱- عالم آراء ص ۳۲

۲- احسن التواریخ ص ۱۴۶

۳- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی بریتیش موزئوم .

دلیرانه بر قلب شپاه دشمن زده و از میدان بدر رفتند. سلطان سلیم از بیم حیلۀ ایرانیان بتعقیب ایرانیان پرداخت، ولی چون از آرتش ایران خبری نشد بجپاول اردوی ایران دست زد.

تلفات دواآرتش رقیب در جنگ چالداران که در حدود شش ساعت طول کشید، بگفته مورخان ایرانی به پنج هزار^۱ نفر می‌رسید که دو هزار نفر از سپاه قزلباش و سه هزار کس از عثمانیان بقتل رسیده بودند، ولی نویسندگان ترك عدۀ تلفات خود را در حدود سی الی چهل هزار نفر و تلفات ایرانیان را دو برابر دانسته‌اند. در لشکر عثمانی سواره نظام جناح راست از حملۀ شاه اسمعیل صدمه فراوانی دیده بود و جناح چپ اردوی قزلباش بکلی نابود شده بود، در سایر قسمت‌ها تلفات کمتر بود. در حملۀ سپاه ایران بسواران استاجلودر اثر تیر اندازی توپخانه دشمن تلفات سخت رسیده بود و از سرداران ابران استاجلو، ساروپیرو، قورچی‌باشی، میر عبدالباقی و کیل السلطنه، میرسید شریف صدر قاضی عسگر، خلفا بیگ، حاکم بغداد، سید محمد کمونه، نقیب‌الاشراف نجف، سلطان علی بیگ، حمزه بیگ کوسه، سردار بیگ حاکم گنجه و سعید محمد بیگ حاکم مشهد. حسین بیگ لله بیگ حاکم خراسان کشته شدند. از فرماندهان عثمانی حسن پاشا امیرالاسرای روم ایلی، حسن آقا سنجق بیگ (حاکم) موره^۲ علی بیگ مالقوچ اوغلی سنجق بیگ صوفیه، اوپس بیگ سنجق قیصریه، و عدۀ دیگری از سرداران عثمانی بقتل رسیدند.

بموجب نوشته‌های مورخان ترك علت شکست سریع شاه اسمعیل نداشتن توپخانه، و تجهیزات جنگی کاسل بود، و فرماندهان دارای نقشه‌های جنگی صحیحی نبودند، و گر نه شاه صفوی می‌توانست، مدتی اردوی عثمانی را مشغول سازد تا زمستان فرا رسد و سلطان سلیم را وادار به ترك مخاصمه و عقد قرارداد صلح نماید.

در چپاول اردوی ایران غنائم بسیاری از زرو سیم بدست سپاهیان ترك افتاد،

۱- اسکندر بیگ منشی. عالم‌آرای عباسی. نسخه خطی. کتابخانه ملی پاریس.

و بگفته مورخان ترك چند تن از زنان ایرانی که در لباس رزم همراه شوهرانشان بمیدان نبرد آمده بودند ، بدست سپاهیان عثمانی افتادند ، دو زن از حرم سرای شاه اسمعیل بنام **بهروزه خانم و تاجلی خانم** در میان زنان بودند . در ضمن جسد بسیاری از زنان دلاور ایران در میدان جنگ پیدا شد که بدستور سلطان سلیم با تشریفات بخاك سپرده شد ، چنانکه یکی از مورخان ایتالیائی بنام **ساگردو**^۱ درین باره چنین می نویسد : « در میان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد در لباس مردان جنگ بمیدان آمده بودند تا در سرنوشت شوهران خود شریک و در افتخارنبرد سهیم باشند . سلیم بر جرأت و دلیری و وطن پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی آنان را بخاك سپارند . »

از زنان حرم شاه ، **بهروزه خانم** زن عقدی شاه اسمعیل و **تاجلی خانم** بگفته نویسندگان ترك معشوقه وی بود^۲ **تاجلی خانم** که بدست مسیح پاشا زاده سردار ترك اسیر شده بود ، پس از دو شب اقامت در اردوگاه سلطان با بخشش یک جفت گوشواره خود بوی که بشکل قلوه ای از لعل بود ، خود را آزاد ساخت و در لباس مردانه از اردوی سلطان سلیم گریخت و به تبریز رفت .

در تاریخ عالم آرای شاه اسمعیل در باره فرار خانم چنین نوشته شده است : « در جنگ چالدران شاه اسمعیل با سلطان سلیم زنی نقابدار در میدان شمشیر میزد و با ترکان میجنگید . این زن **تاجلو بیگم** زن شیخ اوغلی بود (شاه اسمعیل) ، سلطان سلیم میخواست او را دستگیر کند ، ولی توفیق نیافت . . . نقابدار پس از فرار شاه اسمعیل مفقود شد . شاه دورمیش خان را با سیصد کس بدنبال او فرستاد که مگر او را پیدا کنند ، زیرا که در تبریز نبود . **تاجلو خانم** زخم برداشته از میدان بدر رفته بود و

۲- Sagredo . تاریخ امپراطوری عثمانی .

- ۱- مقبل بیك . لشكر كشی به ایران ص ۸۱ . بایستی متذکر شد که هیچیک از نویسندگان ایرانی راجع باسارت زن شاه اسمعیل چیزی ننوشته اند ، و بموجب نوشته فریدون بیك شاه اسمعیل بعلت عجله ای که داشت تنها به چالدران آمد . منشآت السلاطین ۶۲۰

نمیداشت بکجا می‌رود. اتفاقاً میرزا شاه حسین اصفهانی وزیر دورمیش خان شاملو، بار خانه گرفته از اصفهان برای خان می‌آورد. چون دو منزل از تبریز بیرون آمد، رسید بان صحرا و فرود آمد و از شاه و از شکست قزلباش خبر نداشت. تاجلو بیگم باو برخورد و او بیگم را برداشت که برگردد و از راه مراغه بدرود و شاید سراغ شاه کند که کجاست، که به دورمیش خان برخورد و بخدمت شاه رفتند. شاه به بیگم عتاب و خطاب بسیار کرد که ترا بجنگ چکار: اگر پس از این چنین کاری کنی ترا خواهم کشت...».

ولی بهروزه خانم در دست سلطان سلیم اسیر باقی ماند. گرچه در هیچیک از تواریخ ذکری از گرفتار شدن زن شاه اسمعیل بدست سلطان عثمانی نیست، معذک مورخان ایرانی نیز ذکری از وجود زنان نقابدار در نبرد چالدران نموده اند، ولی بعلت احترام به شهریار صفوی نامی از اسیر شدن آنان نبرده‌اند.

پس از شکست شاه اسمعیل به آذربایجان آمد و سلطان سلیم باردوگاه عثمانی مراجعت کرد و احمد پاشا هرسلک اوغلی صدر اعظم را مأمور تصرف تبریز پایتخت شاه صفوی نمود و بموجب فرمانی از اهالی خواست که از احمد پاشا اطاعت کنند متن این فرمان چنین بود: «اکابر و اعیان سکان خطه تبریز، سیما فخرالسادات میر عبدالوهاب رزقت سلامت، بعنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت در ترقیه حال مسلمانان و تطبیب قلوب عجزه و مسکینان و تثمیم مصالح ملک و ملت و تنظیم منازم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد متعال واجبست که ایشانرا از دست ظلم چنین ظالم غدار رهانید و سایه عدالت سعادت بخش ما را بر سر ایشان گسترانید. حال پیش از نزول اجلال اردوی همایون برافاضه عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف، دستور مکرم و وزیر معظم و کبیر مفخم ذوالقدر الاثم و المجدالاشم و النجابه الکرم، مدیر الامور بالرأی المصاب بین الاسم، نظام الملک و العالم، مقرب الحضرة السلطانية، مشیرالدولة الخاقانية، الخاص بمزید عنایة الملک الصمد، مبارز الدنيا والدین احمد، دامت معالیه،

بدان جانب فرستادیم . چون پاشای موسی الیه بشهر تبریز فرودآید با انواع تعظیم و تبجیل و تکریم و تجلیل پیشداد (پیشواز) او در دوید و اوامر و نواهایش که همه فرمان قضا جریان قدر نفاذ ماست بسمع اطاعت و انقیاد بشنوید و امثالش را از صمیم دل و جان قیام تام نمائید و این معنی را در باره شماعین عنایت و محض حمایت دانید .
تحریرافی الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنه عشرین وتسعمائة .^۱ پس از آن سران سپاه را بارداد و بهر کدام که در جنگ پیروزی بدست آورده بودند خلعت و پاداش داد ، و از شهر خوی خبر پیروزی خود را کتباً برای سلطان مصر ، **سلطان سلیمان** ولیعهد خود ، و خان تاتار شبه جزیره کریمه^۲ و عبید خان ازبک فرستاد .^۳

در روز نهم رجب دو نفر از فرماندهان خود **پیری پاشا چلبی** و احمد پاشا دوقه کین اوغلی با عده ای از سربازان ینی چری به پایتخت ایران مأمور داشت تا مقدمات ورودوی را فراهم سازند ، و باقیمانده سربازان قزلباش را بقتل برسانند ، و در دهم ماه رجب بطرف تبریز حرکت کرد ، ولی در بین راه عده ای از طرف شاه اسمعیل مأمور کشتن سلطان سلیم شدند که بمقصد نرسیدند .

شش روز بعد سلطان عثمانی بمحله سرخاب رسید و از این محل تا شهر تمام راه فرشهای گرانبها گسترده شده بود و جمعی از علما و اعیان شهر باستقبال آمده بودند . بدستور سلطان لشکریان در خارج از شهر گرد آمدند و دست از چپاول برداشتند و بکشتار مردم خاتمه دادند .

بفرمان سلطان مسجد جهانشاه که بدستور امیر مظفرالدین جهانشاه قراقویونلو ساخته شده بود و مسجد حسن پادشاه متعلق به اوزون حسن که بفرمان شاه اسمعیل ویران شده بود مرمت گردید . روز بعد جمعه هفدهم رجب سلطان سلیم بمسجد حسن پادشاه رفت و نماز گذارد ، ولی در موقع خطبه خواندن که از مراسم اهل سنت بود خطیب بجای نام سلطان سلیم گفت «السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسمعیل بهادر خان .» ،

۱- ایضاً . ج ۱ . ص ۳۹۱۰

۲- منشآت السلاطین . ج ۱ . ص ۳۸۶-۳۹۱

و چون سرداران ترك خواستند او را از پای در آورند بدستور سلطان سلیم از کشتن وی چشم پوشیدند.

پس از آن سلطان عثمانی دستور داد تمام خزائن و اموال شهریار صفوی و سران قزلباش را ضبط نمایند، و شهر تبریز را مرکز فرماندهی خود قرار داد، چون که مایل بود که زمستان را در این شهر بسر برد و سراسر آذربایجان را مطیع سازد و در بهار به عراق و فارس و اصفهان حمله برد.

در تبریز با اهالی با کمال ملاطفت رفتار نمود، چون که نسبت بتمدن ایرانی ستایش فراوانی داشت و شاید بهمین جهت بود که مردمان تبریز را قتل عام نکرد. این علاقه او از بکار بردن زبان فارسی در نامه های خودش ظاهر است^۱، ولى مدت توقف وی در این شهر طولی نکشید، چون در اثر نبودن خواربار که بدستور شاه اسمعیل منهدم شده بود، برای نگاهداری سربازان خود در مضیقه بود، و از طرف دیگر خطر طغیان سربازان ترك که با نقشه نظامی سلطان موافق نبودند او را تهدید می کرد. سلطان سلیم تاج شاهی و مقداری از جواهرات و عده ای از هنرمندان و صنعتگران ایرانی شامل شاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی باف و صحاف و متخصصین تربیت کرم ابریشم که در حدود چند صد نفر بودند، روانه استانبول نمود^۲ و خود زمستان را در قرا باغ بسر برد و در بازگشت از راه مرند و زنوز که خواربار بیشتر در دست رس داشت گذشت و هنگام عبور از رودخانه ارس بسبب طغیان آب در حدود چندین نفر از سپاهیاناش تلف شدند. روز دوم شعبان بشهر نخجوان رسید و آنجا را متصرف شد، و سپس دژ ایروان را تسخیر نمود و از آنجا به قارص و ارزروم رسید و از آنجا به اماسیه آمد. چند روز بعد چند تن از رجال ایرانی بنام میر نورالدین عبدالوهاب، قاضی اسحق، ملا شکرالله مغانی و حمزه خلیفه با هدایائی و نامه

۱- بیشتر از نامه های سلطان سلیم بشاه اسمعیل و عبیدخان از یک بزبان فارسی با انشاء زیبا بود که نشان می دهد تا چه اندازه تمدن ایرانی در آسیای صغیر نفوذ داشت.

۲- Study of History. Toynbee ج ۱ ص ۳۹۵.

پیش سلطان سلیم آمدند. آنها مأموریت داشتند که از سلطان بخواهند تا بهروزخانم زن شاه اسمعیل را به ایران بفرستد، و قرار داد صلحی امضا کند.

سلطان عثمانی در جواب سفرای ایران گفت: « بصوفی اوغلی بنویسید که حضرت خداوندگار (سلطان سلیم) میگوید زنش را بفتوای علمای اهل سنت بشوهر دادم تا بداند که زنان مسلمین را در حضور شوهرشان بکام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد... آنروزها که با غوای ملاهای بیدین و دنیا پرست علما و اعیان سنیان ایرانرا زنده زنده بآتش می انداخت، و دختران مسلمین را مثل اسرای کفار حربی محل اطفای آتش شهوت قرار می داد آیا نمی دانست که منتقم حقیقی انتقام خواهد کشید؟ تا از آن مذهب ناحق عدول نکند و آن آخوندهای بیدین را که فتوی بجواز و حلیت ضبط املاک و اموال و اولاد و عیال و ریختن خون ناحق مسلمین و سب خلفای ثلاث و ام المؤمنین و سایر اصحاب گرام و تابعین داده اند، باین درگاه نفرستد و بدعتهایی که خلاف شرع انور است و شایع ساخته ممنوع و مرفوع نسازد، او را و تابعانش را بدتر و کمتر از کافر حربی میشناسم. در شریعت غرا هم بدون ضرورت مصالحه با کافر حربی حرامست و انشاءالله رحمن باز در اوایل بهار در قلب مملکتش با او رویر خواهیم شد و بار دوم باز بخت یکدیگر را آزمایش خواهیم کرد...» و چند روز بعد بفرمان سلطان عثمانی سفر او نمایندگان شاه اسمعیل را دستگیر کردند و بزدان بردند. همین امتناع سلطان از پس فرستادن زن شاه موجب اعتراض بسیاری از علمای ترک گردید^۱

۱- بموجب نوشته های سورخان ترک بهروز خانم را سلطان سلیم بعقد یکی از علمای

ترک بنام جعفر چلبی تاج زاده در آورد و پس از کشتن او سلطان با احترام با بهروز خانم رفتار کرد و عاقبت او را روانه شهر اوزنه نمود. تاریخ امپراطوری عثمانی بقلم ویکنت دولا ژونکیرج ۱ ص ۱۴۰.

مبارزه بر سر تفوق سیاسی

بین

امپراطوری عثمانی و شاهنشاهی ایران

گرچه نخستین کشمکش بین شاهنشاهی صفوی و امپراطوری عثمانی با وجود شکست شاه اسمعیل در چالدران بجائی نرسید ، ولی نخستین برخورد نشانه ای از درگیر شدن مجدد دورقیب سر سخت سلطان سلیم و شهریار ایران بود ، اما این مرتبه کشمکش صورت دیگری بخود می گرفت و توازن سیاسی که مدتی در شرق بعلت قدرت روز افزون شاهنشاهی ایران حکمفرما بود ، برهم میخورد ، چون مسلماً توسعه یکی از این دو کشور بضرر دیگری تمام میشد ؛ یعنی در اثر ضعف نمی توانست در مقابل سیاست جاه طلبانه و کشور گشایی دیگری مقاومت ورزد .

دو حکومت دست نشاندہ ای بفاصله مساوی بین قسطنطنیه پایتخت عثمانی و تبریز پایتخت صفوی قرار داشتند که خیالی ضعیف بودند ، یکی کشور دست نشاندہ ذوالقدر بود در کوههای جنوب شبه جزیره آناتولی ، دیگر امپراطوری ممالیک سوریه و مصر که مورد توجه دو کشور ایران و عثمانی بود .

پس از آن که نبرد چالدران در ۱۵۱۴ ه ۱۵۱۴ م پایان یافت ، دورقیب بفکر تصرف سرزمینهای ایالات عرب نشین اطراف این دو کشور افتادند . شاهنشاه صفوی مایل بتوسعه متصرفات خود تا دریای مدیترانه بود و سلطان عثمانی تمایل خود را بیست مرزهای خود تا شبه جزیره آناتولی ابراز می داشت ، تا بدین وسیله مانع از پیشروی شاه اسمعیل در این سرزمینها گردد .

شاه اسمعیل در سیاست توسعه طلبی امتیاز بیشتری بر رقیب خود سلطان سلیم داشت و نقاط سوق الجیشی واقع در جبل آمل در تصرف ایران بود و بشاه صفوی

اجازه می‌داد که نظری به سوریه داشته باشد، همانطوری که یکی از قسمتهای آرتش وی نیز بنام **شاملو** (آرتش سوریه‌ای) معروف بود و آنرا تأیید می‌کرد^۱. سلطان سلیم هم برای پیروزی بر رقیب خود بایستی با شتاب عمل کند و اتفاقاً حوادثی که در این زمان در آن سرزمینها رخ داد بنفع سلطان عثمانی تمام شد.

پس از شکست شاه صفوی در چالدران بسیاری از سران **کردستان**^۲ که اهالی آنجا از سنیان متعصب بودند بطرفداری سلطان عثمانی برخاستند و حاکم ایرانی آنجا را بیرون راندند و اهالی دیار بکر و شهرهای دیگر پیوند خود را با سلطان سلیم خواستار شدند^۳ و درهای خود را بروی آنها باز نمودند، بطوریکه طولی نکشید که بیست و پنج شهر با دولت عثمانی متحد شدند و با وجود آنکه در بسیاری از استحکامات و شهرهای دیگر پادگانهای نظامی ایران وجود داشت سلطان سلیم از نزدیک شدن کردها استفاده نمود، و به کردستان حمله برد.

پس از آن که دژ **بایورد**^۴ و حصن **کیفا** از طرف ترکها اشغال شد و تسلط آنها بر ارزنجان محرز گردید، کماخ دژ قدیمی مرزا سپر اطوری عثمانی مورد حمله عثمانیان قرار گرفت، چون که تسلط بر این منطقه امنیت را در ارزنجان برقرار می‌ساخت و همچنین بایورد را از حملات افرادی که از این دژ بآنجا دستبرد می‌زدند، محفوظ می‌داشت.

با تسلط بر کماخ علاءالدوله ذوالقدر که در زمانی که شاه اسمعیل برضد

۱- Study of History' Toynbee ج ۱ ص ۳۸۷

۲- کردستان - قسمتی است از آسیای باختری که بدو قسمت می‌باشد و بین ایران، عراق ترکیه و قفقاز واقع است: کردستان ترک شامل ناحیه کوهستانی بین **ارز روم** و دیاربکر از یک طرف و دره علیای دجله تا **موصل**. کردستان ایران شامل قسمت بزرگی از آذربایجان و ناحیه شمالی همدان است. دیکسیونر تاریخ و جغرافیا M. N. Bouillet

۳- Baiburd

۴- Keifi

عثمانیان وارد جنگ شده بود حاضر بکمک بدولت عثمانی نشده بود ، رسماً تهدید می شد . سلطان سلیم در ۹۲۱ هـ ۱۵۱۵ م به کشور ذوالقدر حمله برد ، شاه ایران نیز کوشش داشت که علاءالدوله را برانگیزد تا بر استحکامات مرزی قلمرو خود حمله برد و بوی پیشنهاد دوستی و اتحاد نمود و هدایائی برای او فرستاد و از وی خواست که آذوقه و ذخیره ای که عثمانیان در آن استحکامات جمع آوری و ذخیره نموده اند تاراج کند ، تا سلطان سلیم دیگر نتواند بر ایران حمله نماید .

این امر سبب شد که سلطان سلیم در ماه ربیع الثانی ۹۲۱ هـ ۱۵۱۵ م نیروی ذوالقدر را در محل **گووک سو** درهم شکست و او را به قتل رسانید و در نتیجه تمام متصرفاتش به دست سلطان عثمانی افتاد .

در اواخر همین سال بود که بار دیگر سفیرانی از طرف شهریار صفوی بنام **کمال الدین حسین بیگ و بهرام آقا** با نامه ای و هدایائی پر ارزش نزد سلطان سلیم بدربار استامبول فرستاده شدند و شاه اسمعیل تمایل خود را برقراری روابط دوستی دیرین و صلح ابراز داشت ، ولی متأسفانه سلطان عثمانی حاضر بقبول پیشنهادهای شاه ایران نشد ، و پس از خواندن نامه شاه اسمعیل بآن جوابی نداد و نمایندگان ایران را بزندان انداخت .

آخرین نامه شاه اسمعیل به سلطان سلیم بدین مضمون بود .

« حضرت سامی مرتبت عالی منقبت سلطنت پناه عدالت دستگاه ، خورشید رفعت ، جمشید رتبت ، فریدون فراسکندر در ، دارای ممالک آرای ، ناهید ارتفاع بر جیس ارتفاع ، افتخار اعظم السلاطین ، اعتضاد افاحم الخواقین ، رافع اعلام الملک والدین ، حامی الاسلام والمسلمین ، المنتشر مناشیر معدلته فی الافاق ، الظاهر تباشیر نصفته من افق الاستحقاق ، المؤید من عند الملک الاله ، غیاث السلطنة والمعدلة والحشمة والشوكة والاقبال ، سلطان سلیم شاه ، ایدالله میامن ملکه و سلطانه و ایده بکمال لطفه واحسانه ، شرایف دعوات طیبات محبت آیات ولطایف تحیات زاکیات مودت سمات مقتبس از انوار » ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات « که طراوت ازهار و

نضارت گلزارش صفا بخش خاطر ارباب صدق و صفا و روح افزای ضمایر اصحاب صداقت و ولا بود و نسیم دلگشای آن مروج ارواح و مفتاح ابواب فتوح باشد ، متحف و مهدی و مبلغ و مؤدی داشته منهای ضمیر منیر مهر تنویر آنکه بنا بر استحكام قواعد محبت و ولا و انتظام مودت و صفا که از مقتضیات آثار علاقه ابوت و نبوت و مسمات اطوار و رابطه فتوت و مروت است و در سوابق ایام باتم و احق تحقق آن از جانب حضرت ابوت مکان فردوس آشیان انارالله برهانه بنوعی منظور و مشهود بود که محسود سلاطین اقطار و مغبوط خواقین امصار گشته علی الدوام چنانچه مستدعای شیمه جبلیه و مقتضای فطرت اصلیه این محب امت بدفع و رفع ارباب زیغ و عدوان و قلع و قمع اصحاب عصیان و طغیان اشتغال نمود ، و بهیچوجه از آنجانب امکان مخالفت و احتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود . بلکه همیشه احیاء مراسم محبت و سرور و صمیمی و اعلاء معالم صداقت یقینی قدیمی فیما بین اولاد اسجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مکان نسبت این محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور می یافت ، و اشعه لمعات نیر اختصاص و اتحاد در مجای خواطر و مرایای ضمایر از ایشان می تافت .

« مکنون ضمیر و مکنون خاطر تصویر معانی آن بود که هر گاه که در امور سلطنت و مهام مملکت بمیان معدلت و نصفیت آن حضرت اتساق و انتظام یابد تسدید این معانی و تشییید این مبانی بموجب فرموده محبة الآباء قرابة الابناء ، بنوعی ثبوت و تحقیق پذیرد که در وقایع ملکیه و ملیه و حوادث دینی و دنیوی از جانبین وظائف موافقت و امداد و لوازم موافقت اسعاد بظهور رسد . فکیف که مظنه تعرض و مداخلت و تصور تعصب و مجادلت . اما عجب از اعتقاد آنست که منشاء نشأه خلاف ، غیر افساد ارباب فتنه و فساد و ایقاع اصحاب اغراض و عناد نبوده ، از اقاویل کاذبه باطله و اباطیل لاطائله جمعی غرضناک بی باک آئینه خاطر بی عیب را که مطرح انوار غیب است ، مکدر ساخته باشند ، و ضمیر منیر را از انعکاس صور معانی صفا و وفاء ارثی و اتساقی پرداخته ، و مع ذلک همچنان از جبلت کریمه و محبت قدیمه تعجب تمام روی نمود

که با وجود تأسیس آن قواعد مشیده الارکان و ترصیف آن مقاعد مستحکمة البیان تأثیر اقوال و تغییر احوال تواند بود.

«بناءً علیه هر چند از اکناف اخبار توجه ایشان بدین بلاد آثار خلاف مقتضیات محبت و وداد میرسید ، قطع رابطه اعتماد ننموده بسمع قبول مسموع نمیشد ، و شاهد عدل این کلام صدق آنکه در آن هنگام چنانچه بمسامع علیه رسیده باشد ، احضار عساكر اطراف نکرده بعد از تیقن آن اخبار با مخصوصی چند از ملازمان رکاب و معدودی از مردم حدود « دیاربکر » وقت الضروره بصوب مقابله استقبال نموده و حسب المقدور آنچه مرقوم صفایح صحایف غیب بود بر لویح عالم شهادت پرتو انداخت . و چون استنشاق نسایم صلاح و استرواح رویح اصلاح حین معاودت از ریاض احوال ایشان نموده ، همگی همت و جملگی نهمت بامنیت بلاد و فراغ عباد مصروف و منعطف بود . حمایت حدود اسلام مخزون خزینة نیت و مسکنون گنجینه طویت بود . مخالفت سلاطین دین دار موجب اختلال مبانی دین و ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان میشود . هرآینه بمقتضای حقیقت مؤدای « من سبق بین الاخوین بالصلح فهو اسبق بدخول الجنة » رعاية لحقوق الاخوة و وثوق المحبة باهداء آثار موافقت و اشعار شعار مصادقت مسابقت نموده و مضمون سعادت رهنمون آیه کریمه « الصلح خیر ، و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ولا تتبع سبیل المفسدین » وجهه توجه و قدوة تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی ، افادت و افاضت دستگاہی ، امیر نور السیادة و نور الدین عبدالوهاب را جهت تأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدانصوب صواب مآب روانه گردانیده است ، و ترصد آن بود که چون اصلاح کافئه انام و مصالح اهل اسلام را متضمن است ، سیادت مآب مشارالیه را بزودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد ذاتی علی الرسم السابق و الوجه الالاق فرمایند ، و اکنون مدتی از آن گذشته و اثری بر آن مترتب نگشته ، بخاطر خطور نمود که چون در این اثنا بی وقوف و شعور جانبین بعضی از امراء حدود طرفین تجاوز نموده صورتی چند بفعل آورده که موهم تبلیغات محوله سیادت پناهی

مرضی الصفاتست ، همان که سبب تسویف و تعویق آن باشد. لهذا اسارت مآبی رفعت نصابی کمال الدین حسین بیگ و عمدة الاعاظم بهرام آغا را که از زمره خواص ارباب اخلاص این خاندانند ، فرستاد و تفصیل حالات بتقریر وافی مشارالیه که از حقایق آن کماهی آگاهی دارند و معتمد علیه اند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند. یقین که مصالح عموم انام و انتظام منازم امور جمهور اهل اسلام را نصب العین ساخته فتح ابواب رخا و نشر اسباب ولا بانبعث و سایل و تجویز آمد شد قوافل و رواحل خواهند فرمود ، و الحق از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات غیر ملاحظه فراغ حال عموم برایا و جمعیت بال قاطبة رعایا نبوده و نیست. چه وثوق بعنایت نا متناهی و اعتماد بکرم بیدریغ آلهی زیاده از آنست که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد. والدعا مخلص و مؤید و ختم بالصلوة علی محمد و آل محمد ، بمقام تبریز.»^۱

سپس سلطان عثمانی ادریس نام را که اصلاً کرد بود و سابقاً در نزد شاهزاده یعقوب آق قویونلو مقامی داشت و کشور را بخوبی می شناخت ، مأمور ساخت که نزد سرکردگان کرد رفته و آنها را بر ضد شاه اسمعیل تحریک نماید و از اتحاد با شاه منصرف سازد.

سلطان عثمانی بیشتر اتکانش به نهضتی بود که بنفع وی در بین کردها و در کردستان بر پا شده بود.

شاه اسمعیل چون دید که سلطان سلیم حاضر بصلح نیست ناچار نخست نور علی خلیفه روملو و محمد بیگ ایغوت اوغلی از سران معروف قزلباش را مأمور ساخت تا در نواحی ارزنجان بقتل و غارت پردازند ، ولی متأسفانه این دوسردار کاری از پیش نبردند و از سپاهیان ترك شکست خوردند و نور علی کشته شد. جمادی الاخر

۹۲۱ ۱۵۱۵ م

پس از آن شهریار صفوی قراخان استاجلو را با سپاهی به دیار بکر فرستاد تا

در راه اردوی ترك آبادیها را آتش زند و خواربار را نابود سازد و در ضمن باردوی دشمن شبیخون زند و كردستان ترك را مجدداً اشغال كند. وی با سپاهیان خود پایتخت دیار بكر قره آمد را محاصره كرد ، ولی در این شهر **بيك لو محمد**^۱ از طرف سلطان عثمانی مأمور حفاظت كشور بود . اهالی دیار بكر از سلطان سلیم كمك خواستند و وی عده ای از پنی چری ها را برای دفاع از شهر فرستاد و قراخان مجبور بترك محاصره گردید^۲

برای مرتبه دوم قراخان دیار بكر را محاصره كرد ، اما با مقاومت شدید كردها برخورد تا آنكه با رسیدن نیروی كمكی ترك خطر محاصره رفع شد و سپاه ایران شكست خورد ، و محاصره شكسته شد و شهر بتصرف آرتش ترك درآمد و مخصوصاً شورش اهالی كرد در اثر تحريك ادریس كمك مؤثری پیروزی تر كها نمود^۳، سپس آرتش عثمانی بطرف **ماردین** حركت كرد و با وجود آنكه این شهر دارای استحکامات نیرومندی بود باز از طرف عثمانیان اشغال گردید، چون اهالی شهر مخفیانه با ادریس ارتباط حاصل كرده و شهر را بوی تسلیم نمودند .

در این موقع فرمانده نیروی ایران قراخان كه بطرف **ماردین** حركت می كرد، شش صد نفر از بهترین سپاه خود را از راه **كر كوك** به بغداد فرستاد تا شاید از این راه به **ماردین** برسند . سایر جاده ها از طرف بيك های كرد مخالف ایران مسدود شده بود . در این موقع حمله ناگهانی سپاه ایران به دیار بكر و **كرش** آرتش ترك بفرماندهی **بيك لو** را مجبور بعقب نشینی نمود و سپس آرتش ایران برای شوراندن قبایل تركمان بر ضد عثمانی بطرف دیار بكر حركت كرد ، اما بمقاومت آرتش ترك برخورد نمود و شكست خورد و قراخان مجروح شد و نتوانست بجنگ ادامه دهد

۱- Buykli

۲- اسکندر بيك منشی . عالم آرای عباسی . نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس .

۳- هاسر . تاریخ امپراطوری عثمانی . ص ۲۸۴

و ماردین از طرف ترك ها تصرف شد. در همین ضمن همانطوریکه ذکر شد^۱ شهرهای حصن کیفا و سنجار ، ارغنه ، بیرجیک^۲ و جرمیک^۳ بتصرف ترك ها درآمد^۴ با تصرف دیار بکر ، ماردین و سایر شهرهای مهم کردستان بزرگترین قسمت بین النهرین کردنشین بدست عثمانی ها افتاد و مجدداً ایرانیان در نواحی آسیای باختری که از ازمینه قدیم با رومی ها و امپراطوری بیزانس برخورد کرده بودند با عثمانیها مواجه شدند و مرزهای بین دو کشور پس از زد و خوردهای طولانی بین دو رقیب سرسخت تعیین گردید، و خط مرزی بین دو کشور از دریاچه ارومیه و آذربایجان شروع تا حدود باختری ایران که به شهر ملطیه^۵ شهر قدیمی نزدیک مصب علیای فرات ادامه می یافت^۶ تعیین شد.

باین ترتیب قسمت اعظم از بین النهرین جزو متصرفات امپراطوری عثمانی می گردید و از این پس یک خط مرزی طبیعی و نیرومند دو کشور سرکش را که دائماً یکدیگر را تهدید می کردند جدا ساخت^۷، و شکست چالدران نشان داد که از این پس مرزی که امپراطوری عثمانی را از شاهنشاهی صفوی مجزا می کند چه خواهد بود و « موجی از احساسات که نسبت به خاندان صفوی از آذربایجان گرفته تا داخل آسیای مرکزی وجود داشت از این پس بیرحمانه درهم میشکست »^۸ و تا چه حد عملی نیست.

۱- هاسر. تاریخ عثمانی. ص ۴۳

۲- Biredjik

۳- Djermik

۴- ویکونت دولاژونکیر. تاریخ عثمانی. ج ۱. ص ۱۴۱

۵- Malatia

۶- دائرة المعارف اسلامی: ج ۴ ایران.

۷- هاسر. تاریخ عثمانی ص ۳۱

۸- دائرة المعارف اسلامی جلد ۴ ایران

نتیجه سیاسی جنگ ایران و عثمانی این بود که کشور ذوالقدر و کشور ممالیک مصر و سوریه در ۹۲۳ هـ ۱۵۱۷ م بتصرف دولت عثمانی درآمد، یعنی پس از کشته شدن علاءالدوله ذوالقدر کشور اونیز جزو متصرفات سلطان سلیم گردید و پس از تصرف قاهره ۹۲۳ هـ ۱۵۱۷ م سلطان سلیم آخرین خلیفه مصر بنام المتوکل علی الله محمد را از سمت خود معزول ساخت و مجدداً او را بهمان سمت خلافت دست نشانده خود گماشت و شخصاً عنوان خلافت را هم بعنوان سلطنت اضافه نمود و نیروی معنوی را بنیروی مادی ضمیمه ساخت؛ یعنی در حقیقت بزرگترین نیروئی را که در جامعه مسلمان مؤثر بود در دست گرفت. علاوه بر آن بنهضت های شیعه در آناتولی پایان داده شد و این خود اهمیت فراوانی داشت، چون که در این موقع مسائل مذهبی تأثیر عمیقی در تحولات اجتماعی در این مناطق داشت.

در ایران هیچگونه تحولات سیاسی پیش نیامد ولی اثرات اجتماعی آن خیلی زیاد بود، چون در جریان تاریخی ایران آنچه که موجب جدائی عناصر نژادی در ایران شده بود در نتیجه جنگ ایران و ترک که جنبه ملی داشت از بین رفت و احساسات و غرور ملی آنها را بیکدیگر نزدیک ساخت، حقیقت تاریخی در اثر کینه توزی ایرانیان بر ضد بیگانگان محور گردید، و اگر بعد از این احساسات میهن پرستی باز بمنصبه ظهور رسید در نتیجه خاطرات رنج و مشقت گذشته و سنن ملی بود که آنرا تشدید نمود. در حقیقت میتوان گفت که جهاد بر ضد دشمن دیرینه بهترین نیروئی بود که توانست وحدت ملی ایران را بر پایه ای مستحکم استوار سازد.

پس از دست رفتن قسمتی از کردستان شاه اسمعیل کوشش نمود که بتشکیل اتحادیه ای بر ضد ترکها بپردازد و با کشورهای بیگانه رقیب دولت عثمانی روابط دوستی برقرار کند و نامه های متعددی بدربار ونیز و اسپانیا فرستاد، ولی متأسفانه بعلت نبودن راههای ارتباطی، و اشکالات مسافرت نامه ها بدون جواب ماند، در ضمن سفرائی به مجارستان، لهستان و صربستان فرستاد و آن کشورها را بجنگ با دولت عثمانی تشویق

نمود و عده‌ای از صوفیان آناتولی را که در دژ **تورخال** از توابع **اماسیه** جمع شده بودند پشتیبانی کرد و در ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م بتحریک شاه صفوی شورش کردند و در آناتولی بتاخت و تاز پرداختند ولی سرانجام بدست نیروی قلی بیگ شهبازار اوغلی و وزیر ترک سرکوبی شدند.

سلطان سلیم هم تا سال ۹۲۳ هـ ۱۵۱۷ م قسمتی از گرجستان را تصرف نمود و در ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م با آنکه مریض بود از پایتخت خود خارج گردید تا به **ادرنه** رود و بتهیه مقدمات حمله مجدد به ایران پردازد، ولی درین راه در گذشت هشتم شوال ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م

شاه اسمعیل پس از مرگ سلطان سلیم از شورش **لوندخان** حاکم گرجستان که در زمان نبرد ایران و عثمانی بایالت **شکی** حمله برده و آنجا را خراب کرده بود استفاده نموده ارتشی بریاست **دیو سلطان روملو** برای تصرف گرجستان فرستاد، اما همینکه ارتش ایران باین سرزمین رسید **لوندخان** سر اطاعت فرود آورد و سایر ایالات گرجستان نیز اطاعت نمودند.^۱

بدین ترتیب شاه اسمعیل در مقابل از دست دادن ایالات باختری ایران گرجستان را بتصرف درآورد، ولی در مدت چهار سال که پس از مرگ سلطان سلیم زنده بود خیال انتقام را از سر بدر نکرد و همیشه بفکر حمله مجدد به امپراطوری عثمانی بود، ولی مرگ ناگهانی وی در ۱۹ رجب ۹۳۰ هـ ۲۳ مه ۱۵۲۴ م مانع از تصرف مجدد ایالات از دست رفته و انتقام جنگ چالدران گردید. وی در سی و هشت سالگی بمرض سل در محل **صائن کدوکی** نزدیک شهر **سرآب** در آذربایجان فوت نمود.

۱- تاریخ شاه اسمعیل نسخه خطی. بریتیش موزئوم

روابط سیاسی شاه اسمعیل با کشورهای اروپائی

خطری که از جانب ترک‌ها کشورهای اروپائی را تهدید می‌کرد، زمینه را برای نزدیکی آنها با ایران مساعد ساخت، چون با پیدایش شاهنشاهی صفوی قدرت تازه‌ای در خاور کشور عثمانی بوجود می‌آمد، که می‌توانست در مقابل سیاست جاه‌طلبی سلاطین عثمانی سدی ایجاد نماید و با متوجه نمودن امپراطوری عثمانی بطرف خاور، اروپائیان را از خطر حملات عثمانیان به قاره اروپا نجات دهد.

باین جهت اروپائیان کوشش نمودند که با ایرانیان روابط دوستی و مودت برقرار نمایند، و از این راه کمک موثری در کشمکش خودشان با امپراطوری عثمانی، که پیروزی‌های درخشانش در اروپا باعث بیم و هراس آنها شده بود، بدست آورند. شاه اسمعیل نیز در اثر سیاست توسعه طلبی سلاطین عثمانی در خاور، از این موقعیت استفاده و کوشش نمود که با ایجاد اتحادیه‌های دوستی و بستن معاهداتی، دوستانی بیابد، بهمین جهت سعی خود را در ایجاد روابط سیاسی با اروپائیان بکار برد. چند کشور اروپائی نیز در ضمن برقراری روابط سیاسی با ایران کوشش نمودند تا روابط اقتصادی و بازرگانی نیز برقرار سازند.

از طرف دیگر در اروپا تحولات دریانوردی و اختراع قطب‌نما، و تکمیل فن دریا نوردی اروپائیان را بر آن داشته بود که راهی از طریق دریا به آسیا بیابند، مخصوصاً آنکه فتوحات عثمانیها در شرق راه بازرگانی قدیم که خاور را به اروپا متصل می‌ساخت، قطع کرده بود، و آنها را از سوریه، آسیای صغیر و جزایر اژه بیرون رانده بود و دیگر ناوگان اروپائیان نمی‌توانست به بنادر شرقی مدیترانه کالا حمل کند.

بهمین جهت در قرن دهم هجری پانزدهم میلادی اروپائیان سعی نمودند با

سرکوبی مسلمانان آفریقا را دور زده و راه جدیدی به بنادر خاور دور و هندوستان که بموجب نوشته‌های مارکوپولو^۱ از ثروتمندترین نواحی دنیا بشمار می‌رفت، بیابند.

مخصوصاً آنکه در قرون وسطی بسیاری از بازرگانان اروپا بعلت برقراری روابط بازرگانی با آسیا، و دادوستد ادویه توانسته بودند ثروتمند شوند، و از این بیعد دیگر راهی که اروپا را از راه خشکی به قاره آسیا متصل می‌ساخت بتوسط ترک‌ها قطع شده بود و بایستی راه دیگری بیابند که از خطر تهدید عثمانیها برکنار باشند. این مسأله سبب شد که دوران جدیدی در روابط اروپائیان و ایران باز و مخصوصاً دست اندازی آنها به هندوستان و لزوم نگاهداری راههای دریائی برای حفظ این شبه قاره، که یکی از ذیقیمت‌ترین و پرثروت‌ترین مستعمره‌های آنروز بشمار می‌آمد، کشورهای مستعمراتی آنروز مانند پرتغال را متوجه خلیج فارس، مهم‌ترین نقطه سوق‌الجیشی همسایه هندوستان نمود.

از زمانیکه اعراب بر این نواحی دست اندازی نموده بودند جزیره هرمز در مدخل خلیج فارس بصورت مرکز بازرگانی با هندوستان درآمده بود. در دست داشتن این جزیره که خلیج فارس را بدریای عمان متصل می‌ساخت اجازه می‌داد که بازرگانی با هندوستان را بازرسی و حفاظت این شبه قاره را با ایجاد یک پایگاه دریائی در آن جزیره تأمین نماید.

این موضوع سبب برقراری روابط بین ایران با کشورهای بیگانه و ایجاد نفوذ اروپائیان در این کشور گردید و گرچه به‌صفویه اجازه داد که از آن‌بفیع خود استفاده برد و موجب ناراحتی امپراطوری عثمانی گردد، ولی نتایج بعدی آن خیلی بضرر کشور ایران تمام شد و شاید یکی از علل عقب ماندگی ایران؛ یعنی نفوذ بیگانگان در این کشور از این مسئله ناشی شد.

روابط سیاسی ایران و امپراطوری ونیز

تسلط عثمانیان بر قسطنطنیه و انهدام امپراطوری بیزانس در ۸۵۷ هـ ۱۴۵۳ م بدست سلطان محمد فاتح بترکها اجازه داد که شاه راه بازرگانی بین قاره اروپا و قاره آسیا را مسدود نمایند، و بهمین سبب موجب وحشت دولی که در بازرگانی و راههای ارتباطی بین دریای مدیترانه و دریای سیاه ذینفع بودند گردد: مخصوصاً کشور ونیز^۱ که بزرگترین کشور مقتدر دریائی آن روز بود و با ایالات آسیای صغیر روابط بازرگانی داشت، بیشتر بوحشت افتاد و تنها سر زمین مستقلی که با ونیز که جزیره قبرس را هم در دست داشت ارتباط نزدیک داشت ناحیه ای بود بنام قرامان^۲ در جنوب قونیه تا کرانه جنوبی آسیای صغیر که مشرف بر مدیترانه بود^۳ باین جهت ونیز علاقه فراوانی ببرقراری دوستی با اوزون حسن پادشاه آق قویونلو، دوست قرامان و رقیب عثمانیان داشت.

سنای ونیز پیمان دوستی با آق قویونلوها را تصویب کرده بود و کوئیری نی^۴ بعنوان سفیر بدربار ایران فرستاده شد و یکسال بعد دوسفیر از طرف دولت ایران یکی پس از دیگری بدربار ونیز رسیدند، اما مذاکرات تعقیب نشد تا زمانیکه ترکها جزیره اوبه^۵ را که متعلق به ونیزیها بود تصاحب نمودند.

در این تاریخ کوئیری نی به ونیز مراجعت نمود و کاترینولازنو از شریف زادگان ونیزی بعنوان نماینده دربار ونیز به ایران مسافرت نمود، ولی در همان حال که او

۱- Peuples et Civilisations LA Fin du Moyen Age et Les Debuts de l'Age Moderne

۲- لسترنج. سر زمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. انتشارات بهنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳- مینورسکی. ایران در قرن پانزدهم. سقالات مینورسکی. چاپ دانشگاه.

۴- Quirini

۵- Eubée

در تبریز بود نمایندهٔ اوزون حسن در دربار ونیز برای دریافت اسلحه و مهمات بمذاکره مشغول بود.

این مرتبه **ژیوزوفا (یوسف) باربارو**^۱ مأموریت یافت مقداری اسلحه و مهمات به اوزون حسن تحویل دهد. دولت ونیز در ضمن مخفیانه او را مأمور نموده بود که بوی تضمین دهد که هیچ زمان دولت متبوع وی با عثمانیان پیمان صلح و دوستی منعقد نخواهد کرد، مگر اینکه ترکها را وادار نماید که تمام آسیای صغیر را تا تنگه‌ها به ایران واگذار کنند.^۲ اما متأسفانه باربار و مدتی در قبرس معطل ماند زیرا در آنجا در عملیات نظامی ناوگان دریائی دریا سالار **ماسنیکو**^۳ که در اثر درخواستهای مکرر شاهزاده **قرامان** برای تصرف نقاطی مانند **سلفکه**^۴ واقع در کرانهٔ مدیترانه انجام می‌گرفت شرکت نمود. باین ترتیب اسلحه و مهمات بموقع به اوزون حسن که در جنگ با عثمانیان درگیر بود نرسید. پس از نبرد **ترجان**^۵ اوزون حسن نامه ای بدربار ونیز فرستاد و آن دولت را از قصد خود دائر برحملهٔ مجدد به عثمانیها خبر داد، و در ضمن زنورا مأمور گزارش در بارهٔ موقعیت خود بدربار ونیز نمود.

در سال ۸۷۸ هـ ۱۴۷۴ م او ینیچیان^۶ بدستور حکومت ونیز به ایران آمد و سپس باربارو باو ملحق شد. اما این مرتبه اوزون حسن که گرفتار کشمکش‌های داخلی در ایران بود، دنبالهٔ مذاکرات با ونیز را نگرفت. باربارو نیز به ونیز برگشت چون هر نوع امیدی در بارهٔ حمله پادشاه آق‌قویونلو به عثمانیان از بین رفته بود، پس از مرگ وی ونیز در شوال ۸۸۳ م دسامبر ۱۴۷۸ م مجبور بامضای قرارداد صلح با

۱- Giosopha Barbaro

۲- مینورسکی. مقالات مینورسکی

۳- Macenigo

۴- Selefkeh

۵- Terdjan

۶- oyniban

ترک‌ها گردید.

مرگ اوزون حسن مدت زمانی وقفه‌ای در روابط ایران و ونیز ایجاد نمود، و چون بعلت کشمکش‌های مدعیان تاج و تخت ایران قدرت آق‌قویونلوها روبه‌زوال گذاشته بود ونیز دیگر نمی‌توانست برضد امپراطوری عثمانی متکی بدولت ایران که در هرج و مرج بسر می‌برد باشد. اما همینکه شاه اسمعیل صفوی توانست بتشکیل شاهنشاهی صفوی اقدام کند، روابط ونیز با ایران مجدداً رونق گرفت و شهریار صفوی کوشش نمود تا اتحادیه‌ای با ونیز دوست قدیمی ایران برضد بایزید دوم سلطان عثمانی تشکیل دهد، و دو سفیر به ونیز فرستاد تا این کشور را دعوت بتشکیل اتحادیه‌ای با او برضد عثمانی بنماید.

سفرای شاه اسمعیل مأموریت داشتند که کشور ونیز را بحمله از راه دریا به عثمانیان تشویق نمایند و در حالیکه شاه ایران از طرف خشکی بآنها حمله می‌نماید آنان هم از طرف دریا پشتیبان او باشند. باین ترتیب به ونیزیها اجازه می‌داد که مجدداً سرزمینهای از دست رفته خود را درمدیترانه بدست آورند^۱. اما ونیزیها که در حال جنگ با پاپ ژول دوم^۲ و متحدینش بودند^۳ دیگر نمی‌توانستند بدرخواست‌های شاه اسمعیل ترتیب اثر دهند، مخصوصاً آنکه پس از امضای قرارداد صلح با ترک‌ها دیگر نقض قرارداد از طرف آنها ممکن نبود.

ونیزیها سفرای شاه ایران را با احترامات لازمه پذیرفتند و درجواب گفتند که هیچ زمان دوستی دیرینه خود را با ایران فراموش نخواهند کرد، ولی هیچگونه وعده‌ای بآنها ندادند.

کمی بعد سفرای ایران که نتوانسته بودند از آنها کمکی دریافت کنند به قبرس بازگشتند و سپس از آنجا به سوریه آمدند و دراین کشور کنفرانس خصوصی

۱ - Berchet برشه La Republica di Venezia et la Persia ص ۲۵.

۲ - Jules

۳ - Les Debuts de l' Age Moderne. Peuples et Civilisations ص ۸۵-۵۹.

با حاکم دمشق پتروس زنو^۱ تشکیل دادند. اما بایزید دوم که جاسوسانی در آن مجمع داشت از مذاکرات آنها با خبر گشت و از سلطان مصر خواست که آنها را دستگیر سازد، باین ترتیب کوشش های شاه اسمعیل بشکست منجر شد چون ونیزیها حاضر به همکاری با دولت ایران بر ضد عثمانیان نشدند.^۲

۱- Petrus Zeno

۲- نولس - تاریخ عمومی ترک ها. ص ۳۲۰

روابط سیاسی ایران با کشور پرتغال

نخستین کشوری که در یافتن راه جدید دریائی که از خطر عثمانیان برکنار باشد کوشش نمود پرتغالیها بودند، چون علاقه فراوانی داشتند راه مستقیم دریایی ای بیابند که آن‌ها را از خطر کشورهای ونیز و ژن محفوظ دارد. اکتشافات پرتغالیها از سال ۱۴۱۹ م شروع گردید و نخست سوتا^۱ از دماغه بوژادر^۲ گذشت. سپس بارتلمی دیاز^۳ در سال ۸۹۲ هـ ۱۴۸۶ م از دماغه امیدنیک عبور کرده وارد دریای هندوستان شد. دوازده سال بعد ۹۰۴ هـ ۱۴۹۸ م یکی دیگر از دریانوردان پرتغالی بنام دریاسالار واسکودوگاما^۴ بکمک یکی از ملوانان عرب در کالی کوت^۵ کرانه هندوستان پیاده گردید.

سفر، و اسکودوگاما راه ایجاد مستعمرات را برای پرتغال در هندوستان و سایر نواحی آسیا باز کرد.

پس از دست یافتن پرتغالیها به هندوستان کوشش آنها در یافتن پایگاههای دریائی در سر راه این شبه قاره مصروف گردید تا از این طریق راهی که بین کشورشان و هندوستان بود حفظ کنند، ولی چون اطلاعات کافی راجع بتکیه گاههایی که دارای اهمیت و در سر راه بود نداشتند و نمی توانستند بازرگانی خود را با این مستعمره ذیقیمت بر روی اصول صحیحی قرار دهند، آماژوئل^۶ پادشاه پرتغال تصمیم به برقراری

Ceuta - ۱

Bojador - ۲

Bartholomé Diaz - ۳

Vasco de Gama - ۵

Calicut - ۶

Emanuel - ۱

یک نیروی دریائی مقتدری در هندوستان گرفت که متکی باشد به تکیه گاه‌هایی در چند بندر که در آن‌ها پادگانهای نظامی مستقر شده باشد.

باین جهت فرانسیسکو دآلمدیا^۱ از جانب پادشاه پرتغال بنیابت سلطنت در هندوستان منصوب گردید و سیاست مستعمراتی امانوئل پادشاه پرتغال را تعقیب نمود، و بدستور دولت متبوع خود تکیه گاه‌هایی در کرانه‌های افریقا بنا کرد^۲. اما با پخش نیروهای نظامی در تکیه گاه‌های مختلف مخالفت ورزید، چون بنظر وی در هنگام حمله ناگهانی از طرف کشورهای مستعمراتی رقیب، بعلت قلت افراد نظامی مقاومت غیر ممکن مینمود. باین جهت آلفونسو دآلبوکرک^۳ بجای وی نایب السلطنه مستعمرات گردید^۴.

نظر اصلی نایب السلطنه جدید ایجاد یک امپراطوری حقیقی مستعمراتی در هندوستان بود، ولی پیشنهاد نمی کرد. که قسمت اعظم از شبه قاره هند در تصرف دولت پرتغال درآید و فقط در کرانه‌ها به ایجاد پایگاه‌های متعدد و مستحکم، که بتواند این نواحی را محافظت کند بنظر وی کافی بود.

آلبوکرک معتقد بود که اگر پرتغالیها بتوانند تسلط خود را بر دریاها، با داشتن یک نیروی دریائی مقتدر که محل توقف و بارگیری در راه داشته باشد، برقرار سازند، و یک سیاست صحیحی نسبت به بومیان اعمال نمایند، خواهند توانست نفوذ خود را در اطراف وجوانب متصرفات اولیه خود در هندوستان بسط، و بتدریج سرزمینهای متصرفی خود را گسترش دهند.

نقشه‌ای که آلبوکرک طرح کرده بود قسمت خاوری افریقا، دریای احمر، خلیج

۱- Francisco d' Almedia

۲- Y. N. L. Baker باکر. تاریخ اکتشافات جغرافیائی. ص ۶۷-۵۷

۳- Alphonso d' Albuquerque

۴- تاریخ تمدن بخش اکتشافات تألیف مؤلف.

فارس، جزایر ملوک^۱ و چین را شامل بود، باین جهت در ۹۱۳ هـ ۱۵۰۸ م از شهر لیسبون^۲ در پرتغال با چهار ناو جنگی بطرف آسیا حرکت کرد، جزیره سقطوره^۳ در اوقیانوس هند را تصرف نمود و سپس با شش ناو جنگی و چهارصد نفر بدستور آمانوئل اول پادشاه پرتغال در بیست و سوم ربیع الثانی ۹۱۴ هـ بیستم اوت ۱۵۰۸ م بطرف کرانه عربستان رهسپار شد و قلعات^۴ را اشغال نمود. این شهر متعلق به حکومت جزیره هرمز بود، که کلید راههائی بود که به مدخل خلیج فارس منتهی میشد.^۵ سپس الخبر^۶ و مسقط را بتصرف آورد، وغارت نمود و آتش زد. آنگاه برای تصرف جزیره هرمز حرکت نمود تا بدینوسیله بر تمام خطوط بازرگانی خلیج دست یابد و در نتیجه راه بازرگانی دریای احمر به آسیا را بر مسلمانان مصر و سودان و عربستان مسدود سازد.

تصرف جزیره هرمز.

جزیره هرمز در کتب قدیم هرموز یا هرموج نوشته اند و گمان می رود قسمت اول کلمه هرموز همان هور یا خور است که معنی بندر را می دهد، و تا قرن هشتم هجری جرون نام داشت و بندری بنام هرمز در حوالی شهر میناب در کرانه دریا بود که بندر بازرگانی کرمان و سیستان بشمار می رفت که در قرن هفتم هجری سیزدهم میلادی بنا شده بود

این جزیره از قدیم خیلی معروف بوده است و از قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) اهمیت فراوانی یافت و در ۶۹۹ هـ ۱۳۲۰ م جزایر کیش و بحرین بآن ملحق شد و تا دو قرن مرکز بازرگانی خلیج فارس بود. در زمان حمله پرتغالیها

Moluques - ۱

Lisbonne - ۲

Socotora - ۳

Kalay - ۴

Hist. de l' Expansion Coloniale. P. 63. Van Deslinden - ۵

Al Khabura - ۶

این جزیره محل داد و ستد بود و بگفته سیاهان و جغرافی دانان اسلامی مرکز بازرگانی غلات و برنج و انگور و نیل بود.

جغرافی نویسان و جهانگردان بنای این شهر یعنی میناب را از آثار اردشیر بابکان ساسانی دانسته‌اند. در اواخر قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) سلسله‌ای از امرای ایرانی بر آن حکومت می‌کردند که تاریخ آنان چندان روشن نیست، و تماماً از خراج گزاران اتابکان فارس بودند و سپس مطیع حکام مغول فارس شدند. در مدت چندین قرن این جزیره اهمیت فراوانی از نظر بازرگانی بین المللی یافت، بطوریکه راجع به بازرگانی آن چنین نوشته‌اند: «گاهی بیش از سیصد کشتی از کشورهای مختلف در لنگرگاه هرمز جمع می‌شوند و همیشه چهارصد بازرگان در آن شهر بسر می‌برند. بازرگانی آن بیشتر مروارید و ابریشم و سنگهای قیمتی و ادویه است.»^۱ در قرن دهم هجری شانزدهم میلادی شاهزاده جوانی بسن دوازده سالگی بنام **سیف الدین** بر هرمز حکومت می‌کرد، ولی کارها بدست عمویش **خواجه عطار** سپرده شده بود. وی مردی زیرک و شجاع و کارداران بود و هرمز دارای استقلال داخلی نسبی بود و فقط سالیانه مقداری مالیات (خراج) به ایران می‌پرداخت.

خواجه نیروئی بیشتر از دوازده هزار و پانصد مرد و چهارصد ناو جنگی در کرانه هرمز جمع آورد، و از کشورهای همجوار مانند ایران و عربستان عده‌ای را اجیر نمود و سپاهی در حدود سی هزار نفر تشکیل داد. پرتقالیها هنگامیکه به جلوی بندر هرمز رسیدند به این آرتش که برای مقابله با آنها مجهز شده بود برخوردند. آلبوکرک کوشش نمود تا با آنها وارد مذاکره شود و شرایط خود را بآنها بقبولاند و اظهار داشت: «از طرف شاه پرتقال مأموریت دارد شاه هرمز را تحت سرپرستی خود قرار دهد و به آنها اجازه دهد که در دریاها با بازرگانی و صید ماهی بپردازند، بشرط آنکه خراج متناسبی به کشور پرتقال بدهند.»^۱ اما مذاکرات وی بجائی نرسید و با وجود قدرت پرتقالیها امیر هرمز وارد جنگ گردید و نبرد دریائی

۱- سفرنامه لودویک وارثمان Ludowig Wartheman. زندگانی شاه عباس ج ۴ ص ۱۴۸

سختی بین اهالی جزیره و پرتقالیها در گرفت ، که پرتقالیها بعلت داشتن توپ و تفنگ پیروز شدند ، و اطراف جزیره هرموز را خراب کردند .
خواجه عطار چون موقتاً خود را بآن اندازه مقتدر نمی‌دید که با آن‌ها مجدداً وارد جنگ شود بتشکیل شورای دولتی پرداخت و شو را تصمیم بقبول پیشنهاد های پرتقالیها گرفت .

قرارداد صلح بین خواجه عطار و پرتقالیها با مضار سید . بموجب آن امیر هرمز تابع و خراجگذار پرتقال می‌گشت و مبلغ پنج هزار شرافین (اشرافی) غرامت جنگ می‌پرداخت ، و تعهد می‌نمود که همه ساله مبلغ پانزده هزار اشرافی بدولت پرتقال مالیات پردازد ، و بآنها زمین برای ساختمان یک دژ واگذار کند ، ضمناً بموجب قرارداد دیگری امیر هرمز تعهد می‌نمود که از کالاهای پرتقالی بیش از مقدار معین گمرک دریافت نکند ، و کالاهای سر زمین هرمز نیز از پرداخت عوارض گمرکی در پرتقال معاف باشد و هیچیک از ناوهای اهالی جزیره بدون اجازه پرتقالیها در خلیج فارس بیازرگانی نپردازد .

معدلک عطار که از این پس خود را دست نشانده پرتقالیها می‌دید بفکر تغییراتی بنفع خود در قرارداد منعقد بین دو کشور افتاد ، و در ضمن بعلت خیانت پرتقالیها اطلاعاتی راجع بناوگان و نیروی پرتقالیها در جزیره هرمز بدست آورد . بموجب این اخبار افراد نیروی دریائی پرتقال بیش از چهارصد و شصت نفر نبود . عطار از موقع استفاده کرده قرارداد را یکجانبه لغو نمود و آلبوکرک را که دیگر از طرف فرماندهان ناوگانش پشتیبانی نمی‌شد ، از جزیره طرد کرد . در همین ضمن شاه اسمعیل سفیری به هندوستان نزد وی فرستاد و با آلبوکرک معاهده دوستانه بست . اما این شکست چندان طولی نکشید و فرمانده پرتقالی مجدداً بفکر هجوم به جزیره هرمز افتاد و با خبرهائی که از برادرزاده اش پروا آلبوکرک ، که چندماه پیش بان جزیره فرستاده بود بدست آورد با بیست و شش ناو جنگی در پنجم محرم ۹۲۱ هجری

فوریه ۱۵۱۵ م در کرانه جزیره هرمز پهلو گرفت.

در این موقع وضع تغییر یافته بود و شاه جدید جزیره توران شاه، که جانشین سیف‌الدین شده بود در دست رئیس نورالدین، که مردی مقتدر و با شهامت بود، بازیچه‌ای بیش نبود. آلبوکرک از این وضع ناهنجار استفاده و هرمز را اشغال نمود و رئیس نورالدین را بقتل رسانید و در آن جزیره یک دژ مستحکم در نزدیکی کاخ سلطنتی شاه در مورونا ساخت، و شهر را خلع سلاح کرد و توپخانه دژها بدست پرتقالیها افتاد، و خلاصه آلبوکرک جزیره هرمز را متصرف شد.

پیروزی غیر منتظره آلبوکرک و تصرف هرمز که یک دژ مستحکم و بندر بازرگانی بود ضامن تسلط پرتقالیها بر خلیج فارس گردید. سپس آلبوکرک گمبرون (بندر عباس) در کرانه ایران را اشغال نمود و آنرا مرکز تجارت با ایران قرار داد، در ضمن در جزیره هرمز و جزایر اطراف آن مانند قشم دژهایی بنا کرد و مقدار زیادی کالا برای فروش به محلی که در هرمز تأسیس کرده بود برد، و برای جلب رضایت اهالی این کالاها را بقیمت ارزان در دسترس مشتریان بومی قرار داد.

برقراری سیادت بازرگانی پرتقالیها در خلیج فارس و کرانه‌های باختری ایران بیشتر بسبب گرفتاریهای شاه اسمعیل در داخل کشور بود که بوی اجازه نمی‌داد بکمک پادشاه هرمز در مقابل تجاوز پرتقالیها بیاید.

چنانکه پس از این اتفاقات و کشمکش‌ها شاه ایران از امیر هرمز طلب خراج معوقه را نمود و امیر هرمز متوسل به آلبوکرک گردید. دریا سالار پرتقالی در جواب وی گفت: ما هرمز را با زور و توانائی گرفته‌ایم و متعلق باعلیحضرت دم مانول^۲ پادشاه پرتقال است و امیر هرمز را حق آنکه پادشاه دیگری جزوی خراج بدهد نیست، و گرنه او را از امیری خلع خواهیم نمود، و کسی را که از شاه ایران بیمی

نداشته باشد بجایش خواهیم نشاند.^۱

آلبوكرك چندی بعد از جزیره هرمز به هندوستان رفت ، و از جانب پادشاه پرتقال بمقام نیابت سلطنت هند منصوب گردید ، در همین زمان از طرف شاه اسمعیل نماینده ای پیش وی آمد و قراردادی بین وی و دولت ایران بامضا رسید .

۱- نیروی دریائی پرتقال با حمله ایران به بحرین و قطیف همراهی کند .

۲- در فرونشاندن انقلابات کرانه های بلوچستان و مکران با دولت ایران یاری نماید .

۳- دو دولت با هم متحد شوند و با دولت عثمانی بجنگ پردازند .

۴- دولت ایران از تصرف جزیره هرمز صرف نظر کرده و موافقت می نماید که امیر آنجا دست نشانده دولت پرتقال باشد، و ایران در امور آن جزیره دخالت ننماید . در همان سال آلبوكرك برادرزاده خود پرو را بریاست نیروی اشغالی پرتقالیها در هرمز گماشت و به هندوستان بازگشت و طولی نکشید که درگذشت .

پس از مرگ نایب السلطنه هندوستان دولت پرتقال با این مقدمات بر خلیج فارس تسلط یافت و ناوگانش از مرکز بازرگانی آن دولت در هرمز با اغلب بنادر ایران و عربستان معاملات بازرگانی و انحصاری داشتند . در این مدت بسواحل ایران نیز دست اندازی نمودند و در اثر تجاوزات و سخت گیری و آزمندی ایشان بازرگانی بحرین ، مسقط و هرمز روبزوال رفت .

پس از مرگ آلبوكرك لوپوسوارز^۲ بنیابت سلطنت رسیده و در زمان او پرتقالیها گمرک جزیره هرمز را در دست گرفتند و بعلت اجحاف و ظلم آنها در هرمز مسقط و بحرین انقلابات شدیدی برخاست و عده ای از نگهبانان دژهای پرتقالی بقتل رسیدند .

امیر هرمز هم از موقعیت استفاده کرده و دژ پرتقالی جزیره را محاصره نمود ،

۱- فلسفی زندگی شاه عباس ج ۴ ص ۱۴۸ .

۲- Loposoarez -

ولی چون به پرتقالیها از مسقط کمک رسید امیر شهر را آتش زده و بجزیره قشم گریخت و در آنجا کشته شد ، و فرزند سیزده ساله اش محمد شاه جانشین او گردید پس از آن نایب السلطنه جدید هندوستان بنام دم دوارت دو منزس^۱ در کنار رودخانه میناب با امیر تازه جزیره قراردادی بست که بموجب آن فرمانروائی پادشاه پرتغال را بر آن جزیره تصدیق می نمود . (رمضان ۹۲۹ هـ ژوئیه ۱۵۱۳ م)

۲- Dom. Duarte de Menzes

۴- فلسفی تاریخ روابط ایران و اروپا در زمان صفویه چاپ تهران ۱۳۱۶

روابط سیاسی با اسپانیا

از دست دادن ایالات باختری ایران، پس از شکست چالدران یک شکست سیاسی بزرگی برای شاه اسمعیل بود، چون برای نخستین بار در نبردهایش بر ضد دشمنان، بنیروی ترکها که بی نهایت خطرناک بود برخورد می کرد، و برای نبرد با این رقیب سر سخت ب فکر افتاد تا اتحادیه ای با دشمنان امپراطوری عثمانی؛ یعنی کشورهای اروپائی تشکیل دهد تا بتواند از دو طرف ترکها را تحت فشار قرار دهد.

باین جهت سفیری با نامه ای بدربار امپراطور شارل کن^۱، و سفیر دیگری با نامه ای بدربار پادشاه مجارستان لوئی دوم^۲ فرستاد و چنانکه شفر^۳ مینویسد: «نماینده شاه اسمعیل بنام فراتر پتروس دومون لیبان^۴ که در مکاتیب شارل کن ذکر شده است در ۱۵۲۵ با نامه ای به تولدو^۵ آمد. متن آن نامه بزبان لاتینی ترجمه شد و به همراهی نامه ای که شاه ایران بپادشاه مجارستان فرستاده بود، منتشر گردید.

۱- Charles Quint بنام شارل پنجم امپراطور اطریش که در ۱۵۱۹ اژیئه چهار خانواده بورگونی Bourgogne، اطریش، آراگون Aragon و کاستیل Castille را تصاحب نمود و پس از مرگ ماکزیمیلیان Maximilien امپراطور آلمان، وی پادشاهی آن کشور رسید، و او خود را شارل پنجم لقب داد. وی مؤسس خاندان هابسبورگ Habsbourg بود. مجموعه Peoples et Civilisations ج ۸. Les Debuts de l'Age Moderne

۲- Louis. نامه ای که شاه اسمعیل به پادشاه مجارستان نوشت بهمان مضمون نامه ای بود که به شارلکن فرستاد و در همان تاریخ.

۳- Scheffer

۴- Frater Petrus de Monte Libano

۵- Toledo

این دو نامه بدین شکل تاریخ و امضاء شده بود: بتاريخ شوال ۹۲۹ هجری اوت ۱۵۲۳ دوستار شما شاه اسمعیل صفوی پسر شیخ حیدر.^۱ در این دو نامه که به شارل کن و لولی دوم فرستاده بود شاه اسمعیل بآنها وعده می‌داد که قرار دادهای دوستی و همکاری دائم با آنها منعقد کند، و آنها را تحریک و تشویق باتحاد با خود برای سرکوبی ترکها نمود. در نامه ای که به شارل پنجم امپراتور آلمان (شارل کن) نوشته بود چنین بیان داشته بود:

المجد لله فی السموات و السلم علی الارض.

«ستایش و حمد و ثنای بسیار ایزد تبارک و تعالی را که آسمان و زمین را بیافرید و پیدایش رعد و برق نشانه‌ای است از وجود یکتایش، و با دانشی که در دنیا رواج داد بشر را از جهل نجات بخشید، و با ایجاد خورشید و ماه ستارگان عالم را نورانی ساخت... اگر بخواست خدا این نامه بدست شما رسید، خواهید دانست که فر پطرس^۲ از طرف پادشاه مجارستان با نامه‌ای نزد ما آمد و نامه‌آن پادشاه را با مسرت خاطر خواندیم، و اکنون فر پطرس مذکور را حامل این نامه می‌سازیم و امید داریم که وصول آن مایه خرسندی شما گردد.

از شما با اصرار تمام، انتظار دارم که در خواهش‌های من دقت کنید، ما باید در ماه آوریل از دوجانب بر دشمن مشترك خویش سلطان عثمانی حمله کنیم. از ماه آوریل تا هر وقتی که فتح نصیب ما گردد باید بجنگیم، سفیری هم وقتی از طرف پادشاه لوزیتانی^۳ از راه تبریز پیش ما آمده بود، و بتوسط او پادشاه مزبور نامه نوشتیم، ولی تاکنون جوابی از او نرسیده است.

مراسلات کارل پنجم - Karl Lanz, Correspondenz des Kaiser Karl v.

Leipzig ۱۸۴۴

۲- همان فراترپتروس دوسون لیبان می‌باشد

۳- قسمتی از اسپانیا و پرتغال امروز.

چنانکه از رعایای عثمانی شنیده ایم پادشاهان عیسوی با یکدیگر در جنگ و ستیزند و این سبب ناراحتی زیاد می‌باشد. بهمین سبب پادشاه مجارستان نوشتیم که از دشمنی با پادشاهان مقتدر اروپا پرهیز کند. چه میدانم که او بعزم جنگ با اعلیحضرت، سپاهی فراهم کرده، با فرستادن نامه و سفیر می‌خواهد مرا نیز در این امر با خود متحد سازد و من پیوسته درخواست او را رد کرده‌ام، زیرا چنانکه شما می‌گوئید می‌خواهم در سعادت و بدبختی با شما یار باشم و هر که متحد خویش را تنها گذارد و بدو خیانت کند، مستوجب جزای خداوند قادر قهار است. بنابراین لازم است زودتر به تهیه سپاه اقدام کنید و امیدوارم که برای تحریک و تحریض شما به نوشتن مراسلات دیگری نیازی نباشد، چه مسافت دور است و فرستادن نامه دشوار، مخصوصاً که سلطان عثمانی دریاها را در تصرف دارد و فرستادن سفرای دیگر جز این سفیر برای ما میسر نیست، البته سلطان پیمان شکن عثمانی اعتماد نکنید. سلطان کسی است که بر اتحاد و سوگند و وفاداری وقعی نمی‌نهد و در راه نابود کردن شما از هیچ کاری دریغ ندارد. این دشمن اجدادی چنان عهد شکن است که قطعاً با شاهنشاه بزرگی که در کشور آلمان پادشاه است، براستی سخن نخواهد گفت

تحریر فی‌شوال ۹۲۹^۱

الحمد لله رب العالمین آمین آمین-دوستانار شما شاه اسمعیل صفوی پسر شیخ حیدر در ۹۲۰ هـ ۱۵۱۴ خاندان اسپانیا و اطیش متحداً در تحت لوای یک پادشاه بنام شارل کن قرار گرفت و این قدرت جدید مستقیماً فرانسه را که بر سر مسأله ایتالیا با اسپانیا در کشمکش بود تهدید می‌کرد. فرانسه نه تنها مجبور بدفاع از ناپل و میلان بود، بلکه بایستی مرزهای خود را در مقابل حملات دشمن حفظ کند، باین جهت

۱- رونوشت هردو نامه در بریتیش موزئوم لندن موجود است، که در یک جزوه ای که در ۱۵۸۰ م منتشر گردید و نویسنده آن گمنام است بنام «رونوشت نامه‌های صفوی بزرگ شاه ایران برای شاهان کاتولیک اسپانیا و مجارستان» ذکر شده است. پاریس ۱۵۸۰ میلادی.

فرانسوای اول پادشاه فرانسه کوشش نموده بود با دشمنان امپراطوری آلمان، مخصوصاً با عثمانی که یکی از سرسخت ترین دشمنان امپراطوری بود، روابط دوستانه برقرار سازد.^۱

شارل کن بهمین علت برسیدن نماینده شاه اسمعیل چون از طرف ترك ها تهدید می شد تصمیم بتعقیب مذاکرات و قبول پیشنهادهای شهریار صفوی گردید، و در جواب نامه شاه ایران امپراطور شارل کن فر، **پردو من لیان** را با نامه جوابیه بدربار ایران فرستاد.

متن نامه چنین است: «بشاهزاده والاتبار و توانا شاه اسمعیل صفوی شاهنشاه ایران برادر و بهترین دوست ما

کارل شاهزاده والاتبار که از پرتوالطاف الهی امپراطور روم و عالم مسیحیت و آلمان و پادشاه ممالک اسپانی و هر دو قسمت خاك سیسیل^۲ و ناوار^۳ و غرناطه، و جزایر بالئار^۴ و جزایر سعیده و هند و کشور طلای تازه^۵ و امیر زمینهای دوردست در افریقا و امارت نشینهای آلمان و فرانسه است. برای پادشاه پرهیزکار و سعادتمند شاه اسمعیل صفوی که پادشاه ایران و دوست ما است از خدای قادر عالمیان که خدای سه گانه یگانه است آرزومند کامیابی و سعادتیم.

ای پادشاه عالمقام و برادر محبوب در سال پیش **فرر پطرس** نام از کشیشان **ماروئی** جبل لبنان از عالیجناب نامه ای آورد که در آن از طرف آن پادشاه دعوت بچنگ بر ضد دشمن مشترک خود سلطان عثمانی شده بودیم و بایستی در ماه آوریل

۱ - مجموعه Ples et Civilisations ج ۸ .

۲ - Sicile

۳ - Navarre

۴ - Les îles de Baleares

۵ - Les îles Fortunées

۶ - امریکای جنوبی.

مستقیماً داخل این جنگ شویم. ولی از قضای بد نامه در موقعی که آن اعلیحضرت معین کرده بودند هنوز بما نرسیده بود تا بفراغ خاطر قراری در آن باب داده شود، بعلاوه بسیار تعجب کردیم که نامه مزبور برخلاف آنچه در میان پادشاهان مرسوم و معمول است مهر و امضاء نداشت و بهمین سبب چندی در اعتبار آن نامه و قبول قاصد مردد بودیم، ولی نظر بدوستی و مودتی که در میان است با اشتیاق خاص فرستاده و نامه را پذیرفتیم و اگر در جواب تأخیری شده بسبب آن بوده است که پیوسته در انتظار وصول اخبار تازه از جانب شما و تعیین تکلیف امر خطیری که سخن اقدام بدان در میانست بوده ایم. ولی در این مدت هیچگونه خبری نرسید و حتی شنیده شد که آن اعلیحضرت را گزندى رسیده و در گذشته اند. امیدواریم که شایعه‌ای بیش نباشد.

عجالةً نگرانی ما بسیار است، زیرا گرد آوردن سپاه برای جنگ با سلطان خالی از اشکال نیست از این گذشته چند ماه بسختی بیمار بودیم و بعلاوه پادشاه فرانسه فرانسیس اول^۱ ما را بجنگ با خود برانگیخت و در جنگ سختی که با ما کرد، شکست‌های بسیار خورد و خود نیز اسیر سرداران ما گردید اینک که بیاری خدا چنین فتحی نصیب ما گشته چون پیوسته آرزومند صلح و آرامش در خاک عیسویان بوده ایم امید کامل داریم که دیگر کاری جز آنکه بنا به میل و اشتیاق مشترك بر ضد ترکان عثمانی بجنگ پردازیم نمانده باشد.

بهمین سبب همین فرستاده را باز نزد اعلیحضرت باز میگردانم تا مراتب را در باره تصمیم ما بجنگ بعرض برساند، شما نیز مقاصد خود را بتوسط کسانی که طرف اعتماد کامل هستند باطلاع ما برسانید و در این امر هرچه زودتر اقدام شود مناسبتر است، چه ما کاملاً حاضریم که با قوای خود و سپاه متفقین آن اعلیحضرت بجنگ با این دشمن بی آرم پردازیم. امید است که خدای متعال بآن اعلیحضرت صحت و سلامت عطا فرماید و تمام درخواستهای ایشان را اجابت کند.

نوشته شد در ۲۵ اوت ۱۵۲۵ میلاد نجات دهنده مسیح در شهر ما تولد و « این نامه هنگامی بدربار ایران رسید که شاه اسمعیل در گذشته بود و جانشین وی شاه طهماسب، که پادشاهی متعصب بود و نسبت به اروپائیان از خود علاقه ای نشان نمی داد، گردیده بود لذا جوابی بنامه شارل کن نداد.

دربار شارل کن اطلاعاتی از آنچه در آسیا اتفاق می افتاد نداشت و از این جهت امپراطوری آلمان نامه دیگری برای شاه ایران نوشت و یوحنا بالبی^۱ شوالیه اورشلیم و نجیب زاده هتل را مأمور رساندن نامه بدربار ایران نمود. سفیر امپراطور مأموریت داشت که شفاهاً بعرض شاه اسمعیل برساند که امپراطور آلمان و برادرش پادشاه مجارستان بمرزهای دولت عثمانی حمله خواهند کرد و لازم است که شاه ایران حملات خود را از طرف دیگر بمرزهای ترکیه شروع نماید و اگر قادر بچنگ با عثمانیان نیست: « بحملاتی بر ضد عثمانیان در مرزهای این کشور اقدام کند بطوریکه شاید دولت ترکیه مجبور شود تا مقداری از نیروهای خود را که در مرزهای کشور مجارستان برای حمله باین کشورها تجهیز کرده است بمرزهای ایران انتقال دهد و این کشور را از تهدید مستقیم تر که نجات بخشد^۲ دستوراتی که همراه نامه امپراطور بود منظور وی را روشن می ساخت.

متن نامه بقرار ذیل بود: «شاهزاده والاتبار توانا، برادر و دوست گرامی، خبر کارهای آن پادشاه که بنیروی شجاعت و کاردانی و تدبیر، تمام اسرای مشرق زمین رامطیع خویش ساخته است، باز بگوش ما رسید و میدانیم که آن پادشاه پیوسته سپاه و قوای خود را بر ضد دشمن خارجی بکار برده و همواره با مخالفان ستمکاری و استبداد هم عهد و دوست بوده اند. چون ما نیز در این باب با آن پادشاه موافقت کامل داریم، یوحنا بالبی^۳ را که از نزدیکان و اسرای لشکر و اعیان دربار امپراطوری و بکمال صداقت و وفاداری نسبت بما معروفست بخدمت فرستادیم تا مقاصد شخصی ما را بعرض آن اعلیحضرت برساند و در خواسته های ما را بگوید متمنی است که مشارالیه را طرف

۱- Johann Balbi

۲- Charrière. Négociations de la France dans Le Levant T. I. P ۱۷۴

اطمینان و اعتماد کامل شناخته و عرایض وی را عین واقع بدانند و چنانکه بر آن اعلیحضرت معلوم گردید مقصود حقیقی ما تأمین سعادت و آزادی عالم انسانیت است، در انجام این مقصود مبارك كه فی الحقیقه شایسته پادشاهانست با تمام قوای خویش به مساعدت ما برخیزند.

بدیهی است اگر از ما خدمتی برآید که شایسته مقام آن اعلیحضرت باشد در ارجاع آن مضایقه نخواهند کرد که با کمال صداقت و حقیقت بانجام آن همت خواهیم گماشت و امید داریم که خداوند طول عمر آن پادشاه والجاه را زیاد فرماید.

نوشته شد در شهر تولد و بتاریخ ۱۵ فوریه ۱۵۲۹ میلادی (ششم جمادی الاخر ۹۳۵) مطابق دهمین سال پادشاهی ما در قلمرو ممالک روم در چهاردهمین سال جلوس ما بتخت شاهی.

پادشاه و الاتبار توانا، مقتدرترین سلاطین مشرق، پادشاه سعید پرهیزکار شاه اسمعیل صفوی شاهنشاه ایران دوست و برادر گرامی ما.^۱

و مخصوصاً گوشزد مینماید که امپراطور آلمان پادشاه فرانسه را باین جهت آزاد ساخته است، که در موقع جنگ او با عثمانی رسماً بکمک وی آید، ولی پادشاه با ونیزیها و سلطان عثمانی قرار داد مودت بسته است در حالیکه دو پسرش در دربار امپراطور بگروگان می‌باشند.

باین جهت سلطان عثمانی بتحریک پادشاه فرانسه به مجارستان حمله برده و پادشاه آنجا که شوهر خواهر امپراطور است بقتل رسانیده است. حال که برادر امپراطور (فردیناند اول) پادشاهی مجارستان رسیده است مشترکاً تصمیم بجنگ با عثمانیها گرفته اند که یکی از ایتالیا و دیگری از طرف مجارستان بخاک امپراطوری عثمانی بتازد، و از ایران میخواهند که در همین هنگام به دولت عثمانی حمله برد.

چهار نامه از شوالیه بالبی بدربار امپراطور شارل کن جزئیات رسیدن او را

۱- بالبی دستور داشت که پیروزیهای شارل و جنگهای او را با فرانسوی اول واسیر شدن پادشاه فرانسه بدست او را برای شاه ایران توضیح بدهد.

به حلب شرح می‌دهد که نخستین آن بتاریخ سی‌ام اوت ۱۵۲۹ است راجع به حضور وی در تجمع ترکهای زیر فرماندهی پاشای دمشق و کوشش بیفایده وی برای رفتن به ایران

دومین نامه مورخ ۲۷ نوامبر ۱۵۲۹ مربوط بعلمی بود که موجب شد وی به حلب بیاید و نقشه وی از گذشتن بیراهه بطرف ایران و عاقبت رسیدن وی به بابل و روابطش با حکام ایرانی

سومین نامه بتاریخ ۱۳ مه ۱۵۳۰ می‌باشد و دیگر دنباله مسافرت او نامعلوم است و نتیجه همانطوریکه پیش‌بینی میشد چندان مفید نبود، چنانکه در نامه‌هایی که از طرف وی بدربار امپراطور آلمان فرستاده و اشکالات کار را گوشزد کرده این موضوع بثبوت می‌رسد.^۱

در نتیجه کوشش شهریار صفوی برای برقراری ارتباط با کشورهای اروپائی، دشمن ترکها ب نتیجه مطلوب نرسید: نخست بعلت اشکالات فراوان و طولانی بودن راه‌ها، وعاقبت بسبب آنکه عثمانیها همینکه به فرستادگان دو طرف در راه دست یافتند راه را بر آنها بستند، و حتی بعضی از آنها را نیز کشتند، ومخصوصاً مرگ ناگهانی شاه اسمعیل مزید بر علت گردید. اما کوشش شاه ایران در برقراری روابط با کشورهای اروپائی مقدمه‌ای گردید برای ایجاد ارتباط مستقیم بین کشورهای اروپائی به ایران.

رویه‌مرفته فعالیت‌های سیاسی شاه اسمعیل که پر از حوادث بود موجب گردید که شاهنشاهی صفویه که بیش از دو قرن طول کشید پی ریزی گردد. در حقیقت بسبب کارهای مهمی که وی انجام داد شهریار صفوی را میتوان جزو افرادی که بیش از همه بانقلاب اخلاقی ایران خدمت کرده اند شمرد، و نامش با کارهای بزرگی که جانشینان وی برای عظمت شاهنشاهی ایران نمودند همراه است، و در تمام دوران زندگیش همیشه از پشتیبانی بی دریغ ملت ایران برخوردار بود.

۱- نامه ای که شاه اسمعیل به شارل کن نوشته بود بتاریخ اکتبر ۱۵۱۸ در سال ۱۸۲۰

بدربار مجارستان رسید. مذاکرات فرانسه با کشورهای خاور سیانه ج ۱ ص ۱۵۷

زندگی شاه اسمعیل پس از نبرد چالدران

پس از شکست از سپاه عثمانی در چالدران شاه اسمعیل از هر گونه فعالیت سیاسی کناره گیری کرد، و فقط بفکر انتقام از امپراطور عثمانی سلطان سلیم بود، وی هنگامیکه در نبرد با عثمانیان شکست خورد بیست و هشت سال بیش نداشت، و تا این زمان در تمام نبردهایش برضد دشمنان خود پیروز شده بود و حتی مجروح نیز نشده بود، و خود را شکست ناپذیر می دانست.

باین جهت شکست چالدران در اخلاق و روحیه او اثر عمیقی گذاشت و غرور و نخوتش بنویسیدی تبدیل گردید، و پس از برگشت از میدان جنگ به درجزین رفت، و لباس سیاه در بر کرد و عمامه بر سر نهاد، و بدستوروی سادات سیاه پوش گردیدند، و بر پرچم ها که برنگ سیاه بود کلمه القصاص نقش کردند، و خود او در اثر غم و اندوه بمیگساری پرداخت، و برخلاف گذشته از کشت و کشتار مرتدین خودداری نمود.

تمام شورش ها و اغتشاشات بدست سرداران قزلباش خاموش شد و از آنرو تا زمان مرگش وقایع مهمی در کشور رخ نداد، و خود او در میدان جنگ شرکت نکرد، ولی بطوریکه ذکر شد عثمانیان توانستند دیار بکر را متصرف شوند و عبیدالله خان از بک نیز بلخ و قندهار را گرفت و به خراسان تجاوز نمود، در حالیکه شاه پیشتر وقت خود را صرف شکار و میگساری مینمود.

در سال ۹۲۱ هـ - ۱۶ هـ - ۱۵۱۵ م شاه در تبریز صاحب فرزندى گردید و نام وی را القاص میرزا گذاشت، در همین زمان امیر سلطان موصول و دیو سلطان روملو حکمرانان قاین و بلخ شاه ایران را در تبریز ملاقات کردند و از بیکفایتی زینال سلطان شاملو حاکم خراسان شکایت نمودند و از تحطی سختی که خراسان را تهدید

می کرد شاه را بازگو کردند. شاه اسمعیل **طهماسب میرزا**^۱ پسر خود را بحکومت خراسان منصوب نمود و **امیر سلطان موصلو** را به لرگی و غیاث الدین محمد را بسمت وزیری همراه وی نمود.

طهماسب میرزا در ماه ربیع اول ۹۲۲ هـ - ۱۵۱۶ به هرات رسید و امیرخان موصلو بسبب کودکی وی زمام امور را بدست گرفت. شاه نیز بطرف **نخجوان** حرکت نمود و در آنجا فرستادگان شیروانشاه بحضور وی بار یافتند و وفاداری و دوستی وی را بعرض شاه رسانیدند، و بدستور شاه، **شاه حسین اصفهانی** و **جمال الدین محمد** بنزد شیروانشاه فرستاده شدند تا پیمانهای دوستانه شهریار ایران را برای ایجاد روابط حسنه باطلاع وی برسانند.

در ذی الحجه سال ۹۲۴ هـ ۱۵۱۸ م شاه به اصفهان رفت تا تابستان را در آنجا بگذراند.

در سال ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م، اردوگاه سلطنتی در **سلطانیه** مستقر شد و در اینجا **شاه علی بیگ الیاس** و **اسطان** حاکم عراق بشاه خبر داد که لشگریان عثمانی بطرف بغداد در حرکتند. شاه اسمعیل **دورمیش خان شاملو** و دیگر سران سپاه قزلباش را به بغداد فرستاد و شخصاً بجانب **بیستون** پیشروی کرد، و سپاهیان عثمانی بسبب مرگ سلطان سلیم خاک عراق را ترك گفتند.

شهریار ایران پس از شنیدن خبر حرکت عثمانیان بکشور خود، بطرف قم حرکت کرد و از آنجا عازم اصفهان گردید و مجدداً به ساوه رفت و نیروی قزلباش که به بغداد رفته بود بوی پیوست و شاه شخصاً در جشن عروسی شاهزاده **خانیش خانم** دختر خویش با **امیر دیباج** به همدان آمد، و پس از انجام عروسی عازم **مراغه** شد، سپس در جشن عروسی دختر دیگر خود با **سلطان خلیل** پسر شیخ شاه شیروان شرکت جست و بعد برای گذراندن زمستان به **نخجوان** رهسپار گردید.

۱- **طهماسب میرزا** در ۲۶ ذی الحجه سال ۹۱۹ هـ مارس ۱۵۱۳ در شاه آباد اصفهان متولد و ویرا ابوالفتح طهماسب میرزا نام نهادند.

در این زمان در خراسان چون طهماسب میرزا هنوز کودکى بیش نبود امیرخان موصولو نائب السلطنه بتحریر یکى از نزدیکان خویش غیاث الدین محمد را از وزارت معزول و امیر سهرقندی را بجای وی گماشته و ابوالفتح خان را مشاور مخصوص نموده بود.

وزیر جدید با گرفتن مالیاتهای سنگین موجب شورش اهالی گردید، و این خبر بتوسط جاسوسان به امپراطوری عثمانی رسید. با دستگیری یکى از این جاسوسان در نخجوان معلوم گردید که تحریک نایب السلطنه بمنظور مخالفت با حکومت مرکزی است، لذا شاه نائب السلطنه را از خراسان فراخواند.

در همین زمان ازبک ها که هرات را تهدید می کردند، بابر را برآن داشتند با وجود مخالفت امیرخان موصولو قندهار را محاصره نمایند. اما در بهار سال ۹۲۷ هـ ۱۵۲۱ م عیدالله خان ازبک با بیست هزار سپاهی بقصد حمله به خراسان از رود جیحون گذشت، ولی امیرخان موصولو بمحافظت هرات که مورد نظر خان ازبک بود همت گماشت و در نتیجه ازبک ها شکست خوردند و به ترکستان برگشتند.

بفرمان نایب السلطنه غیاث الدین محمد زندانی شد و سپس بقتل رسید و سبب آن این بود که وی بشاه گزارشی داده بود که وزیر جدید بابر را تحریک بمحاصره هرات نموده است. شاه فوراً طهماسب میرزا را احضار و نائب السلطنه را از سمت خود معزول ساخت و سام میرزا پسر دیگرش را بحکومت خراسان منصوب نمود و بهمراهی دورمیش خان شاملو که نائب السلطنه اوشده بود به هرات رفتند. ذی الحجه ۹۲۷ هـ نوامبر ۱۵۲۱ م. بابر بتقاضای دورمیش خان دست از محاصره هرات برداشت و بطرف کابل رفت و نائب السلطنه چند نفر را برای عرض تبریک بدربار بابر فرستاد، در حالیکه چند نفر از فرستادگان بابر وارد هرات شده و خبر سقوط قندهار را بدست وی گزارش دادند.

در اوایل زمستان ۹۲۱ هـ - ۱۵۲۲ م شاه اسمعیل وارد تبریز پایتخت خود گردید و بدستور وی در خراسان و فارس مکانهائی برای پناهندگان ترك اختصاص

داده شد. در ضمن سفیری برای خواستگاری دختر شیخ شاه شیروان بنزد او فرستاد و شیخ شاه یکی از دختران خود را بعقد شاه درآورد و مراسم ازدواج خیلی با جلال و شکوه انجام شد بتاريخ ۹۳ هـ ۱۵۲۴ م. سپس شاه اسمعیل بطرف شیروان حرکت نمود ولی در راه باو خبر رسید که شیخ شاه بدرود حیات گفته است و شهریار صفوی همینکه وارد شیروان گردید خلیل پسر شیخ شاه را بجانشینی پدر منصوب کرد، و بعد به شکی رفت و دیوسلطان روسلو را بجای بایزید استاجلو بمقام صدارت تعیین کرد.

شاه اسمعیل در این شهر بستختی بیمار شد، ولی از راه اردبیل به تبریز حرکت نمود، و در این شهر حالش بهتر گردید، اما هنگام عزیمت به پایتخت در صائین کدوکی در نزدیکی آذربایجان در سن سی و هشت سالگی وفات یافت نوزدهم رجب ۹۳ هـ بیست و سوم مه ۱۵۲۴.

جمال الدین محمد مراسم تدفین بجای آورد و جسد شاه اسمعیل در جوار اجدادش در اردبیل بخاک سپرده شد، مدت حیات وی سی و هشت سال و دوران سلطنتش بیست و چهار سال بود. از وی چهار پسر بنام طهماسب میرزا ولیعهد القاص میرزا، سام میرزا و بهرام میرزا و پنج دختر پری خان خانم، مهین بانو سلطانم، فرنکیس خانم و زینب خانم، خانیس خانم، بجای ماند.

شاه اسمعیل در طول مدت سلطنت خود بر تمام دشمنان خود پیروز گردید، و مرزهای کشورش را از هر سو بسط داد، و مرزهای ایران را بحدود زمان شاهنشاهی ساسانیان رسانید، و فارس، عراق، خوزستان، کرمان، خراسان و قسمتی از ماوراءالنهر جزو قلمرو شاهنشاهی صفویه گردید، و زمانی دیاربکر مرو و بلخ و قندهار را نیز تصاحب نمود و جزو قلمرو حکمرانی خود درآورد.

۱- یکی از شعرای زمان تاریخ فوت شاه اسمعیل صفوی را در دوبیتی منظوم ساخته و گوید:

شاه گردون پناه اسمعیل	آنکه چون سهر در نقاب شده
از جهان و ظل شدش تاریخ	سایه تاریخ آفتاب شده

نتیجه

دوران پرحادثه زندگانی شاه اسمعیل و فعالیت‌های درخشان وی، باب‌جدیدی در تحولات تاریخی ایران باز نمود، و با برقراری مذهب شیعه بعنوان مذهب ملی، بزرگترین ضربه مرگ بار را بر پیکر اسلام وارد ساخت، وی در تمام فعالیت‌هایش چه در داخل کشور برای برقراری وحدت ملی و سیاسی ایران و چه در خارج برای تثبیت قدرت سلطنت و صیانت کشور توانست خود را شخصیتی بارز، سیاستمداری قابل و مرد سیاسی طراز اولی معرفی نماید، و در حالیکه میتوانست مانند سایر شاهزادگان کوچک ایرانی برای خود حکومتی مستقل در داخل ایران تشکیل دهد بآن اکتفا ننمود، و از تمام نیروی فعاله ایرانیان که تا این زمان پنهانی وجود داشت استفاده برد و با این نیرو و کوشش مداوم و خستگی‌ناپذیر خود برای احیای مجد و عظمت دیرینه کشور خود قدم برداشت.

با حس تشخیص نیرومند خود در راه ایجاد وحدت ملی از احساسات ملی کمک خواست، یعنی تمام عناصر مخالف با نفوذ بیگانگان را که در موقع لزوم برایش مفید واقع میشد بدور خود جمع نمود، اگر از خشونت و سخت‌گیری وی خرده‌گیری شود بایستی وضع آن زمان را که خشونت از صفات عمومی و رایج بود در نظر گرفت و اگر نسبت بزبان و نژاد ایرانی که اساس ملیت ایرانی بود اهمیتی قائل نشد و طوائف ترك نژاد قزلباش را بر ایرانیان برتری داد و زبان ترکی را زبان رسمی دربار نمود و خودش بیشتر بزبان ترکی شعر گفت (در حالیکه زبان فارسی در امپراطوری عثمانی و هندوستان زبان ادبی و درباری بود و بیشتر بآن زبان چیز مهنوشتنند) از

این نظر بود که وی قدرت و عظمت خود را مدیون قبایل ترك و تاتاری دانست که از کودکی پشتیبان وی بودند و نمی توانست دفعته دست آنها را از کارهای دولتی کوتاه کند و بتدریج است که در زمان شاهنشاهی صفوی اقتدار روز افزون این قبایل رویزوال می گذارد.

در حقیقت قبایل ترك برای شاه ایران ابزار و آلات کار بودند، چنانکه مذهب شیعه برای شاه اسمعیل وسیله اجرای مقاصد سیاسی برای برقراری وحدت سیاسی ایران بود. عظمت و بزرگی کارهای وی زمانی بهتر جلوه می کند که نتایج تاریخی آنها بسنجیم.

نخستین نتیجه ای که بزودی معلوم شد تجزیه قطعی دنیای ایرانی به سه قسمت مشخص بود که در نتیجه برقراری شیعه از طرف شاه صفوی در ایران بوقوع پیوست و این سه قسمت عبارت بود:

۱- **ماوراءالنهر** (گرچه نیز از دوره ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو عملاً در اختیار حکومت ایران نبود شاه اسمعیل نیز موقتاً توانست آنها را بتصرف درآورد).

۲- ایران امروزی

۳- کشور ترك نشین

دو مرز جدید این سرزمین ها را از یکدیگر مجزا می ساخت؛ یکی سرزمین ایران و توران (ماوراءالنهر)، دیگری مرزی که ایران را از امپراطوری عثمانی مجزا می نمود، یعنی در حقیقت این مرزهای جدید کشور شیعه ایران را از دو کشور سنی مجاور خود مشخص می ساخت.

پیش از شاه اسمعیل پیروان هر دو طریقه در کنار هم و مخلوط با یکدیگر بزندگی خود ادامه می دادند، ولی قبولاندن مذهب شیعه بعنوان تنها مذهب رسمی، اوضاع اجتماعی وقت را در هم ریخت و آن سه کشور نو بنیاد را بر ضد هم

برانگیخت.

این جدائی مانع از بسط زندگی معنوی و فرهنگ ایران که سراسر دنیای قدیم را فرا گرفته بود گردید و در هر سه کشور این انحطاط فرهنگ و زندگی معنوی بخوبی مشاهده شد.

ماوراءالنهر: نیاز بسط فرهنگ داشت تا بتواند خود را از قیود و آداب و رسوم بدویان فاتح ازبک نجات بخشد، و جدائیش از ایران تقریباً این کشور را از تمام برتری‌های تمدن ایرانی محروم ساخت و دو مرتبه بهمان حالت بربروت سوق یافت، بطوریکه پس از انقراض شاهنشاهی صفوی و دوران هرج و مرج ایران، روسها توانستند در اواسط دوره قاجاریه این سرزمین را به آسانی ضمیمه کشور پهناور خود نمایند.

مرزین ایران و امپراطوری عثمانی: سرزمین ترک نشین که در زمان سلجوقیان بتصرف ترکها درآمده بود، در حقیقت مستعمره‌ای بیش برای ایرانیان نبود، و برای آنکه نفوذ فرهنگ و تمدن ایران در آنجا باقی بماند لازم بود که در تماس دائم با ایرانیان باشند. مرزهای جدید نه تنها فاصله جغرافیائی بود و دو کشور را از یکدیگر جدا می کرد بلکه در حقیقت مرز مذهبی بود که بعزت اختلاف مسلک و ایمان و عقیده از این پس هر گونه تماس فرهنگی و بسط نفوذ تمدن ایرانی در این سرزمین را غیر عملی می ساخت. در حقیقت سیاست مذهبی شاه اسمعیل ضربه مهلکی بر نفوذ فرهنگ و تمدن ایران در خاک عثمانی وارد مینمود و مدت چهار قرن بعدی زندگی معنوی و فرهنگی عثمانیها در انحطاط کامل بسر می برد.

ایران با تشکیل یک شاهنشاهی مقتدری در داخل کشور دو مرتبه مقام خود را در دنیای آنزمان بدست می آورد، ولی بسبب محصور شدن در بین دو کشور سنی ارتباط خود را با دنیای آنروزی قطع می کرد. سیاست شاهان صفوی بر سیاست قطع رابطه با سنیان دور می زد، و روی همین سیاست بود که شهریار صفوی با سخت گیری هرچه تاملتر نسبت بسنیان رفتار می کرد، و این روش ضربه بزرگی بفرهنگ و تمدن

ایران وارد می‌ساخت ، بخصوص که هدف سیاسی شهریاران صفوی هم مخالفت با امپراطوری عثمانی بود و قسمت اعظم از نیروی خود را در راه تبلیغات شیعه بکار می‌بردند ، و به نشر فرهنگ و تمدن ایران در آسیای صغیر توجه نداشتند .

مذهب شیعه اصولاً با تصوف و عرفان مغایرت داشت و تصوف و عرفان همان نیروی خلاقه ای بود که تا بحال موجب ترقی و بسط فرهنگ و تمدن ایرانی گشته ، و در چندین قرن که ایران گرفتار هرج و مرج و زیر سلطه بیگانگان بود موجب بقاء کشور شده بود . این نیروی خلاقه از این پس بسدی غیر قابل نفوذ برمیخورد و شاید هم فلسفه استبدادی شاهان صفوی علاوه بر فکر مذهبی مانع هر گونه فعالیت فرهنگی در کشور می‌گشت ، بجز روش مکتبی^۱ که با نبوغ ایرانی مغایرت و باتوسعه افکار فلسفی و عرفانی نا سازگاری داشت . اما بایستی از نظر دور نداشت که زندگی فرهنگی ایرانی که دوران درخشندگی و عظمت خود را مدیون زبان مغولها بود در اواخر قرن پانزدهم رو بانهضاط گذاشته بود ، و قدرت صفویه نتوانست آنرا از این انهضاط حتمی نجات بخشد ، زیرا سیاست مذهبی فرمانروایان این سلسله ، نسبت به عثمانیان مانع از این کار بود . با مقایسه این وضع با آنچه که در قرون جدید در دنیا بوقوع می‌پیوست ، شاید بتوان قسمتی از این انهضاط فرهنگی را مربوط به طرز تفکر و مفهوم فرمانروائی دانست که در مغز شاهان صفوی پرورش یافته و عاقبت تمام روح آنها را فرا گرفته بود .

برخلاف ایجاد انهضاط فرهنگی مذهب شیعه که بصورت مذهب ملی درآمده بود ، عامل اصلی وحدت ملی ایران جدید شد ، و این نیروی جدید بود که احساسات ملی را برانگیخت ، و اجازه داد که ایرانیان خود را از این هرج و مرجی که در قرن دوازدهم هجری در کشور پدید آمد ، نجات بخشند ، و بتوانند وحدت ملی را در قرن سیزدهم هجری - قرن نوزدهم میلادی بر بنیان مستحکمی استوار سازند ، و بدین

۱- تاریخ تمدن ، تألیف این جانب : تحولات علمی .

ترتیب ایران توانست در شرایط جدید روابط دیرین خود را با دنیای باختری از سر گیرد، این روابط نخست بصورت بازرگانی شروع شد و سپس به ارتباط فرهنگی تبدیل گشت.

ولی با تمام این تحولات، دوران درخشان هنری زمان شاهنشاهی صفوی را نباید از نظر دور داشت. در این دوره یک روش کلاسیک جدیدی بنیان گذاری شد، که در آن نبوغ ایرانی درخشندگی داشت و از عناصر تمدن های گذشته آسیا الهام می گرفت.

فهرست اسامی اشخاص

آ

ابوسعید ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۶، ۶۶	آق قویونلو در بسیاری از صفحات
ابومسلم خراسانی ۵	(آلفونسو) آلبو کرک ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
احمد ۲۳، ۲۴، ۲۲	۲۳۱
اتابکان ۲۲۸	آل بویه ۳۴، ۵
احمد (سلطان عثمانی) ۱۶۵	آل جلایر ۱۵، ۱۶
ادریس ۲۱۴، ۲۱۵	آل زیار ۵
ارامنه ۱۴۲	آل کرت ۱۵
ارخان ۱۴۱	آل مظفر ۱۵
اردبیل اوغلی ۱۹۱	آنژیوللو ۸۸، ۹۰
اردشیر بابکان ۲۲۸	
ارطغرل ۱۴۱	

الف

ازبک (ازبکان) در بسیاری از صفحات	ابابکر ۹
استاجلو ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۴، ۲۱۴	ابراهیم ادهم ۴۶، ۴۷
استاجلو (خان محمد) ۷۹، ۱۰۸، ۱۷۸، ۱۷۹	ابراهیم خواجکی ۶۶
۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰	ابراهیم سلطان ۲۲
استاجلو (ژیان سلطان) ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۴	ابراهیم میرزا ۶۹
استاجلو (محمد بیگ) ۸۷	ابن یزاز ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۶
استاجلو (قراخان) ۱۴، ۲۱۵	۵۸
اسکندریک منشی ۴۴	ابوالخیر خان ۱۱۱، ۱۲۷
اسلام در بسیاری از صفحات	ابوالفتح خان ۲۴۳
اسادو ۱۹۲	ابوالنصر کمال الدین سونجک بهادر خان ۱۱۹
اسمعیل ۲۵، ۴۸، ۷۲	ابوبکر (خلیفه) ۳۱، ۳۲، ۳۳
اسمعیل سامانی ۳۴	

امیرنجم زرگر ۷۵	اسمعیل (شهریار صفوی) در بسیاری از صفحات
امین الدین جبرئیل ۵۴	اسمعیله ۱۱۹، ۳۶، ۳۵
اوزون حسن (ابوالنصر حسن بیگ) ۱۹، ۱۳، ۱۲	اغورلومحمد ۲۳، ۲۱
۷۰، ۶۸، ۶۷، ۲۶، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰	افشار ۸۳، ۸۱، ۷۹
۲۰۶، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۰۵، ۸۶، ۸۱	افشار (میرزا سلطان علی) ۲۰۲
۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱	افشین ۵
اويس بيگ ۲۰۳	الجابیتو ۵۱، ۵۰، ۳۷
اوينيان ۲۲۲	الغ بیگ ۱۱
ایيه سلطان ۷۲، ۷۱، ۲۵، ۲۴، ۲۳	القاص میرزا ۲۴۱
ایلمخانیان ۵۳، ۴۵، ۲، ۴۷، ۳۸، ۳۷، ۲۶، ۱۶، ۱۵	المتوکل علی الله محمد ۲۱۷
۸۹، ۸۲، ۶۱	الملك الناصر فرح ۱۶
ایلدرم بایزید ۲۳، ۲۱، ۱۷، ۱۶	الوندخان ۱۵۲، ۱۴۸
ایوبی ۱۶	الوند میرزا ۲۴، ۲۵، ۷۵، ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸
ب	۱۴۶، ۱۴۵، ۹۹
باباحسن خلیفه ۱۵۸، ۱۵۷	الیاس بیگ ایغور اوغلی ۱۰۱، ۸۸، ۷۶
بابر ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۴، ۱۱۲، ۲۸، ۱۲، ۱۱	الیاس بیگ حلواجی اوغلی ۸۸
۱۵۹، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹	امام رضا ۱۳۲، ۱۲۳، ۱۱۶، ۴۵
بابکان ۱۴۱	اماوئل ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵
باجی آقا ۱۴۳	امویان ۵
بادنجان سلطان ۱۲۳	امیر اسکندر ۱۹، ۱۸
بارتلمی دیاز ۲۲۴	امیر بیگ موصلی ۱۸۰
باریک بیگ پرفاک ۱۰۹، ۹۸	امیر خان موصلی ۲۴۲، ۲۴۲، ۲۴۱، ۱۲۴
بالبی (شوالیه) ۲۳۹	امیر دیباج ۲۴۲
بایرام بیگ قهرمانی ۱۲۴، ۱۱۰، ۱۰۵، ۸۸، ۷۶	امیر ذوالفنون ۹۸
۱۳۱، ۱۳۰	امیر سمرقندی ۲۴۳
بایزید (ایلدرم) ۶۵	امیر قاسم انوار تبریزی ۴۸
بایزید دوم در بسیاری از صفحات	امیر عبدالله فارسی ۵۸
بایستقر ۷۱، ۷۰، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۱۱، ۱۰	امیر علی شیر نوائی ۱۲
بایندریه ۱۷۵، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۶، ۲۰	

تاجیک ۴۸	بایندریه (ابوالفتح) ۱۰۱،۹۸
ترك در بسیاری از صفحات	بخت النصر ۱۶۸
ترکمان ۹،۸،۳، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۹،	بدیع الزمان (تیموری) ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۸، ۲۹،
۲۱۵، ۱۹۴، ۱۴۲، ۱۰۱، ۸۱، ۷۵، ۲۲، ۱۲	۱۱۴، ۵۸
۲۴۶	برامکه ۵
تسنن (سنی) در بسیاری از صفحات	برنیقی (شمس الدین) ۶۰
تصوف (صوفی) ۴۱، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۱، ۹۵،	بنی اسرائیل ۱۶۹
۲۴۸	بنی امیه ۳۳
تکلو (تکه لو) ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵،	بودائی ۳۵
تکلو (ساری علی بیگ) ۸۸	بوداغ سلطان ۲۸، ۲۷
تکلو (باباشاه قلی) ۸۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳،	بهادر (عزیز آقا الیاس) ۱۲۵
توران ۱۱، ۱۶۱، ۲۴۶	بهارلو ۷۹
توران شاه ۲۳۰	بهرام آقا ۱۱، ۲۱۴
توقچی ۱۶۲	بهروزه خانم ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸
توکللی ۴۳	بی بی فاطمه ۵۹
تیمور ۹، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷،	بیگ لومحمد ۲۱۵
۱۸، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۹، ۶۳، ۶۴،	
۶۵، ۶۷، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۵۳، ۱۸۷،	
تیمور سلطان ۱۲۷	
تیموریان (تیموری) ۸، ۸۲، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲،	
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۴۴	
ج	
جامی ۴۰	
جان محمد ۱۰۰	
جانی بیگ خان ۶۲	
جانی بیگ سلطان ۱۳۱	
	پ
	پترس زنو ۲۲۴
	پرناکیان ۱۴۹
	پرو (آبو کرک) ۲۲۹، ۲۳۱
	پیشدادیان ۱۱۶
	پیر محمد جهانگیر ۹
	پیره بیگ چاوشلو ۱۱۹
	پیری پاشا چلبی ۲۰۶
	ت
	تاتار ۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۰۶، ۲۴۶
	تاجلی خانم ۲۰۴، ۲۰۵

حلیمه بیگم ۶۸

حلیمه بیگی آغا ۱۴۳

حمدالله مستوفی ۵۱

حمزه ۵۳، ۴۵

حمزه بهادر خان ۱۱۹

حمزه بیگ کوسه ۲۰۳

حمزه خلیفه ۲۰۷

حمزه سلطان ۱۲۹

خ

خادم بیگ خلیفه ۱۰۹، ۱۰۵، ۸۷، ۷۶

خانزاده بیگم ۱۲۷

خان سلطان ۱۰۰

خان میرزا ۱۲۹

خانیش خانم ۲۴۲

خدیجه بیگم ۶۷

خطائی ۹۵

خلفا بیگ ۲۰۳

خلفای فاطمی ۳۶

خلیل الله ۸۵

خلیل سلطان ۸۵، ۶۹

خوارزمشاهیان ۳۵، ۶

خواجه جهان میرزا ۶۶

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی ۶۰، ۵۱، ۵۰

خواجه شیخ محمد ۱۱۵

خواجه عطار ۲۲۹، ۲۲۸

خواجه علی ۸۱، ۶۵، ۶۴، ۵۲، ۴۸

خواجه کمال الدین محمود ۱۲۴

جان وفا میرزا ۲۲۲

جعفر ۶۶

جفتائی ۲۷

جلال الدین مسعود ۹۹

جلالیر ۱۸، ۱۷

جمال الدین محمد ۲۴۲

جمال الدین میرانشاه ۹

جهانشاه میرزا ۲۰۶، ۶۸، ۶۷، ۲۱، ۱۸

چ

چلاوی (حسین کیا) ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸

چنگیز ۱۷۳، ۱۵۲، ۱۱۶، ۸۲، ۳۵، ۶

چوپانی (ملک اشرف) ۶۲

ح

حاجی بیگ بایندری ۱۰۱

حاجی رستم بیگ مکری کرد ۱۴۸

حجاج ۱۵۲

حسن ۲۲

حسن آقا ۲۰۳

حسن لله ۱۹۹

حسن پاشا ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۷۸

حسن خلیفه ۸۰

حسنعلی ۱۹

حسین (امام) ۱۰۹، ۳۴، ۳۳

حسین بیگ لله ۱۰۳، ۹۱، ۸۷، ۸۵، ۸۰، ۷۶، ۶۲

۲۱۴، ۲۱۱، ۲۰۳، ۱۲۴، ۱۱۰، ۱۰۷

حلی ۹۱

روملو ۶۵، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۱۲۳، ۱۹۸، ۱۹۹،	خواجہ محمد ۲۷
۲۱۴	خواجہ محمد رشید بہادر ۱۷۱، ۱۷۳
روملو (دیوسلطان) ۸۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۱،	۵
روملو (علی بیگ) ۸۸	داود ۱۴۳
ز	دانی قاسم ۲۴
زاہد گیلانی ۵۸، ۵۹، ۶۰	دہ بیگ طالش ۷۶، ۸۷، ۱۲۰، ۲۲۴
زردشت ۳۴	دریش محمد یساول ۱۲۶
زیتونی (نصر اللہ) ۹۱	دسینا ۱۴۳
زینل پاشا ۱۸۹، ۱۹۸	دم مائوئل ۲۳۰
ژ	دم دوارث دومنزس ۲۳۲
ژول دوم ۲۲۲	دولت شاد ۲۷
ژوزوفا باربارو ۲۲۲	دولتی ۵۴
س	ذ
ساروپیرہ قورچی باشی ۱۹۹، ۲۰۲	زکریا بیگ ۱۰۷
ساروفیلان ۱۰۸	ذوالقدر ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۱۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱،
سامانیان ۳۰۵، ۳۳، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶،	۲۱۷
۲۲۸، ۱۴۰	ذوالقدر (الیاس بیگ) ۱۰۱
ساگردو ۲۰۴	ذوالقدر (خلیل سلطان) ۱۹۹
سام میرزا ۲۴۳	ذوالقدر (علاء الدولہ) در بسیاری از صفحات
سامانیان ۵، ۳۴، ۵۲	ذوالقدر (ناصر الدین) ۱۰۶
سریداران ۱۵، ۳۸، ۵۲	ر
سردار بیگ ۲۰۳	رستم بیگ قهرمانی ۱۰۶
سعدی ۵۶، ۵۸	رستم دار ۱۰۱
سعید محمد بیگ ۲۰۳	رستم میرزا ۲۲، ۲۳، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴
سعید ملک شمس الدین ۱۸	رئیس محمد کرہ ۹۸
سلجوقیان ۶، ۳۵، ۴۷، ۸۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷،	رئیس نور الدین ۲۳۰

سلطان ابراهیم ۸۵	سید محمد کمونه ۲۰۳، ۱۹۹
سلطان حسین بایقرا ۳۹، ۲۸، ۲۷، ۱۴، ۱۳، ۱۲	سیف الدین ۲۳۰، ۲۲۸
۱۲۱، ۱۱۲، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸	ش
۱۲۵	شادی پاشا ۱۹۸
سلطان حسین الغ بیگ ۱۱	شارل کن (گارل) ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷،
سلطان خلیل ۲۴۲، ۶۸، ۶۷	۲۳۹، ۲۳۸
سلطان خواجه علی ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴	شافعی ۵۲، ۵۰، ۴۹
۸۰	شاه گلندی ۸۵
سلطان حیدر (شیخ) ۶۹، ۷۰	شاملو ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۲۱۰
سلطان سلیم در بسیاری از صفحات	شاملو (دورمیش خان) ۱۰۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹،
سلطان سلیمان ۱۷۴، ۲۰۶	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۲، ۲۴۳،
سلطان فیاض ۱۱۰	شاملو (زینال سلطان) ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۴۱،
سلطان علی بیگ چاکرلو ۷۶	شاملو (عبدی بیگ) ۸۸
سلطان علی بیگ ۲۰۳	شاه ابراهیم ۱۵۵
سلطان علی میرافشار ۱۹۹	شاه حسین اصفهانی ۲۴۲
سلطان مراد ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۸	شاهپور ۱۲۸
سلطان محمد ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۱۹۳، ۲۲۱	شاهرخ میرزا ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۶۷
سلطان محمود عزنوی ۳۵	شاهرخ بیگ افشار ۱۲۹
سلطان یعقوب ۳۲، ۶۸، ۷۰	شاه عباس بزرگ ۳۳، ۷۹، ۱۹۵
سلیمان ۱۵۷	شاه علی بیگ الیاس اوا سلطان ۲۴۲
سلیم الدین مهدی بهادر خان ۱۱۹	شاه قلی آقای بوی نوکر ۱۸۶، ۱۸۷
سنان پاشا ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱	شفر ۲۳۳
سوتا ۲۲۵	شکراوغلی (حسن بیگ) ۸۷
سید احمد ۶۶	شمس الدین توکلی ۴۳
سید بایزید ۶۶	شمس الدین لاهیچی ۹۱
	شیبیک خان (شیبانی) در بسیاری از صفحات

ط

طهماسب (شاه) ۵۱،۴۴۵،۷۸،۲۳۸،۲۴۲،۲۴۳

ع

عالم آرای عباسی ۴۴،۶۹،۱۹۶،۲۰۴

عالم شاه بیگم ۱۴۳

عباسیان ۴،۳۳،۳۴،۳۵،۳۶،۳۸،۵۶،۱۳۹

عبدالرحمن بن عوف ۳۲

عبدالرحیم ۶۶

عبداللطیف ۱۲،۱۱

عبیدالله خان ازبک ۵۱،۱۱۸،۱۲۲،۱۲۷،۱۳۰

۱۳۱،۱۶۷،۱۷۱،۱۹۰،۲۰۶،۲۴۱

عثمان (خلیفه) ۱۵،۳۲،۳۳،۱۴۱

عثمان آغابال به زاوعلی سگانباشی ۱۹۸

عثمانی (عثمانیان) در بسیاری از صفحات

عجمی (سیدعلی) ۶۶

عرب (اعراب) ۴،۵۴،۵۶،۱۰۱،۳۳،۳۴،۳۸

۷۳،۹۰،۹۹،۱۰۹،۱۳۳،۱۳۶،۱۴۲،۱۴۹

۲۲۰،۲۲۴

عزب (ها) ۱۹۲،۱۹۸،۱۹۹،۲۰۰،۲۰۱

عضدالدوله ۳۴

علامه الدین کیقباد ۱۴۱

علم شاه بیگم ۶۸

علی (امام) در بسیاری از صفحات

علی بیگ ۲۱

علی بیگ مالقوچ اوغلی ۲۰۲،۲۰۳

علی بیگ میخال اوغلو ۱۸۰

علی پاشا ۸۰

شعیب ۱۰۲

شیخ ابدالپیرزاده زاهدی ۴۴

شیخ ابراهیم ۶۸

شیخ حسین ۴۴

شیخ جنید ۶۷،۶۸،۶۹،۷۳،۷۷،۸۱

شیخ حیدر ۵۲،۶۸،۷۷،۸۰،۸۱،۸۴،۱۱۰

۱۴۳،۲۳۵،۲۳۴

شیخ شاه ۱۱۰،۲۴۲

شیخ سهیل اصفهانی ۱۶۲

شیخ صدرالدین ۴۳،۴۵،۴۸،۴۹،۵۶،۵۹،۶۱

۶۲،۶۳،۸۰

شیخ صفی الدین اردبیلی در بسیاری از صفحات

شیخ نجیت الدین بزغوش ۵۸

شیر صارم ۱۰۵

شیر وانشاه ۲۲،۲۳،۶۷،۶۸،۸۵،۸۶،۸۷،۲۴۲

شیمه در بسیاری از صفحات

ص

صفاریان ۵

صفوته الصفا ۴۳،۴۴،۴۵،۴۶،۴۹،۵۳،۵۶

۵۹،۶۰

صفوی (زین العابدین) ۱۳۰

صفویه در بسیاری از صفحات

صلاح الدین ۵۶،۵۷

صلاح الدین ایوبی ۳۷

صلاح الدین رشید ۵۴

ض

ضیاء الدین نورالله ۱۱۵

- عمر ۳۳، ۳۲، ۳۱ قاجار نوبان ۸۲
عمر بن جمال ۵۴ قاجاریه ۲۴۷، ۱۳۸
عوض الخواص ۵۴، ۵۳ قاسم بیگ بن علاء الدوله ۱۰۸، ۱۰۷
غ قاسم بیگ پرنک ۱۴۷، ۱۴۶، ۹۹، ۲۴
غازان خان ۸۲، ۶۱ قاضی اسحق ۲۰۷
غزنویان ۱۴۰، ۳۵، ۶ غزنویان ۹۹
غور ۱۱۸ قاضی محمد کاشانی
غیاث الدین جهانگیر ۹ قباد ۱۹
غیاث الدین محمد ۲۴۳، ۲۴۲، ۱۳۰ قراچه پاشا ۱۸۰
فی قراشمان ۲۱، ۲۰
فاطمه ۳۹، ۳۳ قراقویونلو ۶۸، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱
فاطمی ۸۹ ۲۴۶، ۲۰۶، ۱۴۲، ۸۴، ۶۷
فخرالدین ۵۶ قراگوز پاشا ۱۵۹
فخر المحققین فخرالدین محمد ۳۷ قرايوسف ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰
فرا ترپروس دومون لیان ۲۳۳، ۲۲۴، ۲۳۶ قره چقای بیگ ۸۷
فرانسوای اول ۲۳۵ قرچه (محمد) ۸۷
فرانسیسکود آلمدیا ۲۲۶ قرچه الیاس ۸۸
فرانسیس ۲۳۷ قزلباش در بسیاری از صفحات
فرخ بیگ شاه ۱۸۷، ۱۸۰، ۱۸۳ قطب الدین ۵۴
فرخ یسار ۸۹، ۷۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۵۲ قلی بیگ ۱۰۷
فردوسی ۴۵ قلی بیگ شهسواری اوغلی ۲۱۸
فردیناند اول ۲۳۹ قلیچ ۱۷۴
فروپتروس ۲۳۶ قورخان ۲۱۸
فون هامر ۱۶۴ قورقود ۱۵۷، ۱۶۳
فیروز شاه زرین کلاه ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۳
ق قاجار ۸۲، ۷۹
قاجار (قارا پیری بیگ) ۷۲، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۱۳۰
کاکتربنوزنو ۹۴، ۱۹۵، ۲۲۱ کارکیاسلطان ۱۰۲
کارکیامیرزاعلی ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۰۲

مازیار ۵	ناظم بیگ جهانگیر ۹۸
ماسینکو ۲۲۲	کرد در بسیاری از صفحات
مجدالدین ۲۴۳	کس نلس ۱۸۶
محمد (پیغمبر) ۲۱۴، ۳۰، ۲۴	کشف الصدق ۳۷
محمد ۵۶	کمال الدین حسن بیگ ۲۱۱
محمد بیگ ۱۸۳، ۱۷۷	کمال الدین حسین ابیوردی ۱۱۵
محمد بیگ ایفور اوغلی ۲۱۴	کمال الدین صدر ۱۱۵
محمد بیگ پرنک ۱۰۱	کمال الدین محمود ساغرچی ۱۳۴
محمد بن اسمعیل ۴۵	کورا کاترینا ۱۴۳
محمد بن شرف شاه ۴۵	کوسه حاجی بایندر ۷۱
محمد تقی (امام) ۵۴	کوشون خان ۱۲۱
محمد تیمور سلطان ۱۳۱، ۱۲۲	کوئیری نی ۲۲۱
محمد چاوش بالابان ۱۹۴، ۱۵۳، ۱۵۱	کیا اشرف ۱۰۱
محمد حافظ کلام الله ۵۴	کیاعلی ۱۰۲
محمد حسین میرزا ۱۰۲	کیان ۱۱۶
محمد خان ثانی ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱	کیوان چاوش ۱۴۸
محمد زکریا ۹۱	گ
محمد سلطان طالش ۱۲۳، ۷۶	گالویوهانس ۱۴۳
محمد شاه ۱۸	گور کانیه ۱۱۲
محمد شاه ۲۳۲	گوهر شاد اغا ۱۲
محمد شاهبخت خان ۲۷	ل
محمد کره ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰	لله بیگ (شجاع الدین) ۱۲۰
محمد میرزا ۲۵	لوپوسوارز ۲۳۱
محمود بیگ پرنک ۱۰۱	لوندخان ۲۱۸
محمدی بیگ ترکمان ۷۶	لوئی دوم ۲۳۴، ۲۳۳
محمی الدین الیاس شیخ زاده لاهیجی ۱۱۵	م
مراد ۲۴، ۲۲	مارتا ۱۴۳
مراد بیگ بایندر ۱۴۷، ۱۲۱، ۱۰۲، ۱۰۱، ۲۴	مارکو پولو ۲۲۰
مراد (سلطان عثمانی) ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲	مارونی ۲۳۶

- مرعشی (میر قوام الدین) ۴۸
 مسیح پاشا ۲۰۴
 مشعش (مشعش میان) ۱۹۰۴۷
 مشعش (سید محمد) ۴۸
 مصطفی پاشا بیغلو چاوش ۱۹۸
 مصطفی کمال ۱۷۹
 مظفر الدین جهان شاه ۱۲
 مظفر حسین میرزا ۱۳۰۱۲
 مظفر گورکان ۲۸، ۲۶
 معاویه ۱۶۴
 معزالدین عمر شیخ ۹
 معزالدوله ۳۴
 مغول در بسیاری از صفحات
 مغول خانم ۱۲۴
 مقصود بیگ ۲۲
 ملاشکرالله مغانی ۲۰۷
 ملک الاشرف قانصوغوری ۱۶۵
 ملک شاه رستم ۱۱۰
 مالیگ ۲۱۷، ۲۰۹، ۳۸
 منتشاسلطان ۱۹۹
 منصور بیگ ۱۱۰، ۷۰
 منهاج الکرامته فی باب الامامته ۳۷
 موسی کاظم (امام) ۵۳، ۵۲، ۴۵
 موصلی (امیر عثمان) ۸۷
 مولانا ختانی ۲۸
 مهدی سلطان ۱۲۹
 میخان اوغلی ۱۹۸
 میرابوالفتح ۴۶، ۴۵
 میراحمد ۵۰
- میرانشاه ۱۸۰۱۰
 میرزا ابوبکر ۱۸
 میرزا جهان شاه ۱۰
 میرزا خلیل سلطان ۱۰۹
 میرزا شاهرخ ۹
 میرزا شاه حسین ۲۰۵
 میرزا عمر ۹
 میرزا عبدالطیف ۱۱
 میرزا یادگار محمد ۱۲
 میرسید شریف صدر قاضی عسگر ۲۰۳
 میرشریف الدین علی قاضی عسگر ۲۰۳، ۱۹۹
 میرعبدالباقی وکیل السلطنه ۲۰۳
 میر عبدالوهاب ۲۰۵
 میرعلی شیر نوائی ۳۹
 میر نعمت الله کرمانی ۴۸
 میر نورالدین عبدالوهاب ۲۰۷
 مینورسکی ۱۴۳
- ن
- نجم ۱۷۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۴
 نجم الدین مسعود ۱۱۰
 نسب نامه شیخ صفی ۴۴
 نظام الدین عبدالباقی ۱۹۹
 نظام الدین عبدالکریم ۱۰۲
 نظام الدین محمد بیگ ۱۷۳
 نولس ۲۰۱، ۱۵۸
 نورعلی ۲۱۴، ۱۹۹، ۱۸۳
 نورعلی خلیفه ۱۹۷
- و
- واسکودوگاما ۲۲۴

ه	یعقوبی ۴۵
هارون الرشید ه	ینی چری ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۹۲،
هلاکو خان مغول ۱۳۹، ۵۶، ۳۶، ۳۵	۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶،
همدم پاشا ۱۸۹	۲۱۵
ی	یوحنا بالبی ۲۳۸
یادگار محمد ۲۱، ۱۳، ۱۲	یوسف ۲۴
یزدگرد سوم ۳۳	یوسف بیک ورساق ۱۹۹
یزیدی ۱۰۵، ۶۵	یونس پاشا ۱۶۳
یعقوب ۲۱۴، ۵۶، ۲۶، ۲۴، ۲۳، ۲۲	

فهرست اسامی اماکن

اروپا در بسیاری از صفحات	آ	آذربایجان در بسیاری از صفحات
ارومیه ۲۱۶		آستارا ۷۶
ازنکمد ۱۷۷، ۱۷۳		آسیا در بسیاری از صفحات
اژه ۲۱۹، ۱۹۳		آسیای صغیر در بسیاری از صفحات
اسپانیا ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۱۷، ۴		آسیای مرکزی ۳۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲، ۸۲، ۶
استا ۱۰۲		آلمان ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۵
استخر ۷۰		آمد ۱۰۶
استرآباد ۱۲۲، ۲۹		آمودریا ۱۲۸، ۱۲۷
اسفرنجان ۵۳		آناطولی در بسیاری از صفحات
اسکوتاری ۱۷۳		آنقره ۱۴۱
اصفهان (صفهان) در بسیاری از صفحات	الف	
اطربا ۱۱۹		ابرقو ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸
اطریش ۲۳۵		احمر (دریا) ۲۲۷، ۲۲۶
افریقا ۲۳۶، ۲۲۶، ۲۲۰، ۱۵۲		اخلاط ۱۸
افغانستان (افغان) ۱۳۸		آدرنه ۲۱۸، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۵۷، ۱۴۱
البستان ۱۰۷، ۱۰۶		ارجوان ۷۶
الخبورا ۲۲۷		ارجان ۱۴۱
اماسیه ۲۱۸، ۲۰۷، ۱۵۷		اردبیل در بسیاری از صفحات
اندجان ۱۱۹		ارزته‌الروم ۲۰۷، ۱۷۹
انگلستان ۱۹۳		ارزنجان ۱۵۵، ۱۰۷، ۹۹، ۸۸، ۸۳، ۷۶، ۲۱
اوبه ۲۲۱		۲۱۷، ۲۱۴، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۸۳
اورشلیم ۲۳۸		ارس ۲۰۷، ۷۸، ۲۳
اورفه ۱۰۶		ارغنه ۲۱۶
اورگنج ۱۱۹		ارمنستان ۱۴۰، ۱۰۵، ۸۲، ۲۱، ۱۹، ۱۵
اهر ۷۵		

پرتقال ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸،	اهورومشکین ۷۱
۲۳۲، ۲۳۱	ایتالیا ۲۳۹، ۲۳۵
پلوپونز ۱۶۳	ایران در بسیاری از صفحات
ت	ایروان ۲۰۷، ۸۲
تاشکند ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۰	ب
تبریز در بسیاری از صفحات	بابل ۲۴۰
ترجان ۱۴۴، ۱۹۰، ۲۲۲	باکو ۱۱۰، ۸۵
ترکستان ۱۰، ۱۱، ۸۱، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۷،	بالتار (جزایر) ۲۳۶
۱۲۸، ۱۲۹، ۲۴۳	بایبرد ۲۱۰، ۱۷۹
ترکمنستان ۱۱۲	بحرخزر ۸۵
ترکیه ۲۳۸	بحرین ۲۳۱، ۲۲۷، ۸۵، ۳۴، ۴
تک (تکه) ۸۰	بخارا ۲۷، ۲۸، ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۷،
توران ۱۱، ۶۱	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
تولدو ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹	بدخشان ۱۱۸، ۱۲۹
تهران ۸۰، ۱۰۰	بروسه ۱۴۱
ج	بستان ۱۵۴
جبل آمل ۲۰۹	بغداد در بسیاری از صفحات
جبل لبنان ۲۳۶	بلغ ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۶۷، ۹۸، ۹۹، ۱۳۰، ۱۳۲،
جرجان (گرگان) ۲۹	۲۴۱
جرمیک ۲۱۶	بلوچستان ۲۳۱
چیچون ۲۸، ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۳،	بوژادر ۲۲۴
چ	بیت المقدس ۶۶، ۱۶۹
چالدران در بسیاری از صفحات	بیرجیک ۲۱۶
چای صوفی ۱۸۳	بیستون ۲۴۲
چرکس ۶۹	بین النهرین ۱۱، ۲۱۶
چرموک ۱۸۹، ۱۹۰	بیورد ۱۱۰
چمن اوجان ۱۸	پ
چین ۴، ۲۲۶	پارس ۱۳۶

دیلمان (ديلم) ۷۹،۷۶،۳۴	ح	حبله ۱۰۲
دیموتیقه ۱۶۱		حصار شادمان ۱۳۰،۱۲۹،۱۱۸
ر		حصن کیفا ۲۱۵،۲۱۰،۱۰۶
رستم‌دار ۱۰۱		حلب ۲۴۰،۱۷
رشت ۷۴		حویزه ۱۱۰،۱۰۹
رنگین ۴۶	خ	
روسیه ۱۶۷		خاورمیانه ۲۰،۱۶،۱۵
روم در بسیاری از صفحات		خراسان در بسیاری از صفحات
روم‌ایل ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۲، ۱۷۸		خرپوت ۱۵۴، ۱۰۸، ۱۰۶
ری ۸۹، ۳۹، ۲۵		خرم‌آباد ۱۱۰
ز		خلیج فارس ۲۲۶، ۲۲۰
زنده‌رود (زاینده) ۱۷۳		خلخال ۷۶
زنوز ۲۰۷		خم (غدیر) ۳۰
ژ		خوار ۹۸
ژن ۲۲۴، ۱۴۲		خوارزم ۱۲۸، ۱۱۹
س		خوزستان ۹۲، ۴۸
ساری ۱۲۶		خوی ۲۰۶، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۰، ۱۰۸، ۲۲
ساوه ۲۴۲، ۱۸۱، ۱۳۱	د	
سرآب ۲۱۸		داردائل ۱۴۱
سبزوار ۳۸		داغستان ۶۹
سرخاب ۲۰۶		دامغان ۱۲۲، ۲۹
سعید ۲۳۶		در بند ۱۱۰، ۹۴
سقوط‌طره ۲۲۷		در جزین ۲۴۱
سکوت ۱۴۱		دزفول ۱۱۰، ۶۵، ۶۴
سلطانیه ۲۴۲، ۱۳۷، ۴۷، ۱۸، ۱۱		دمشق ۲۴۰، ۲۲۴، ۱۷
سلفکه ۲۲۲		دورنا ۱۰۷
سمرقند در بسیاری از صفحات		دیپار بکر در بسیاری از صفحات

ص	صنجان ۱۰۱،۹۸
صائق کدوکی ۲۱۸	سنجار ۲۱۶،۴۷
ط	سنجان ۴۶
طارم ۷۶	سوتا ۲۲۴
طاهرآباد ۱۲۳	سودان ۲۲۷
طبرسران ۱۱۰،۶۹،۶۸	سورلوك ۱۰۵
طبس ۱۰۳	سوریه ۲۲۳،۲۱۹،۲۱۷،۲۱۰،۲۰۹،۷۶
طراپوزان در بسیاری از صفحات	سیت ۶
طوالش ۷۶	سیدغازی ۱۷۹
طوس ۱۳۱	سیستان ۲۲۷،۱۳،۱۱،۵
ع	سیسلی ۲۳۶
عراق در بسیاری از صفحات	سیواس ۱۹۰،۱۸۵،۱۸۰،۱۷۹،۱۵۹
عراق عرب ۱۰۵،۹۸،۵۹،۲۲،۱۸،۱۷،۱۶،۹	سیران ۱۱۹
۱۴۹،۱۰۹،۱۰۸	ش
عراق عجم ۱۰۵،۹۸،۹۲،۵۹،۳۲،۲۹،۹	شام ۹۶،۸۲،۷۶،۱۷
۱۴۹	شامات ۶
عربستان ۲۳۱،۲۲۸،۲۲۷،۲۱۷	شایران ۱۱
عمان ۲۲۰،۹۴	شاهرخیه ۱۱۹
غ	شورور ۱۴۵،۸۷
غرجستان ۱۳۱،۱۱۸	شکی ۲۱۸
غرناطه ۲۳۶	شماخی ۸۴
غور ۱۱۸	شوشتر ۱۱۰،۱۰۶،۱۰۰،۶۵
ف	شهرسبز ۱۱۹
فارس در بسیاری از صفحات	شهرنو ۸۵
فارس (خلیج) ۲۳۱،۲۳۰،۲۲۹،۲۲۸	شهریار ۸۰
فرات ۲۱۶،۱۴۴،۱۲۰	شیراز ۲۴، ۳۸، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۱۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰
فرانسه ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۱۹۳	۱۳۵
فرامان ۱۸	شیروان ۲۲، ۲۴، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۸۴
	۱۱۰، ۸۷، ۸۶، ۸۵

قونیه ۲۳۱، ۸۰	فرغانه ۱۱۴
قیصریه ۱۰۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۰،	فریژیا اپیکتتوس ۱۴۰
۲۰۳	فیروزکوه ۱۰۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۱
ک	فیلی پوپولیس ۱۴۱
کابل ۲۴۳، ۱۲۹	فین ۱۰۱
کاشان ۱۰۱، ۹۹، ۸۹، ۳۹	ق
کاشغر ۱۱۹	قاهره ۲۱۷، ۱۰۷
کالیکوت ۲۳۴	قبرس ۲۲۳، ۲۲۱
کربلا ۲۲۴	قبحاق ۱۱۹، ۶۲، ۲۷
کردستان در بسیاری از صفحات	قراباغ در بسیاری از صفحات
کرلش ۲۱۵	قراچه داغ ۷۵
کرکوک ۲۱۵	قاین ۲۴۱
کرمان در بسیاری از صفحات	قرامان ۲۲۲، ۲۲۱، ۱۶۸، ۱۵۶، ۸۰
کعبه ۱۱۸، ۶۳	قره آمد ۲۱۵
کلخوران ۵۴	قرم (کریمه) ۲۰۶، ۱۶۴، ۱۵۷، ۱۴۱
کماخ ۲۱۰، ۱۹۹، ۱۸۶، ۱۴۴	قزل ۶۹
کمپرون ۲۳۰	قزل اوزن ۶۵
کور (رودخانه) ۸۷، ۸۴، ۷۱، ۶۸	قسطنطنیه در بسیاری از صفحات
کش ۲۲۷	قشم ۲۳۲
ک	قطیف ۲۳۱
گرجستان ۲۱۸، ۱۶۵، ۱۴۲، ۵۴، ۲۳	قفقاز ۱۴۰، ۱۱۱
گرگان ۱۸	قلمان ۱۱۹
گل خندان ۱۰۱	قلیات ۲۲۷
گلستان ۸۷، ۸۵	قم ۲۴۲، ۱۰۱، ۸۹، ۳۹
گنجه ۲۰۳، ۸۲	قندبادام ۱۱۹
گنجه بکول ۶۵	قندهار ۲۴۳، ۲۴۱، ۱۷۲، ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۴
گودسو ۲۱۱	قندوز ۱۲۷
گیلان ۸۵، ۷۵، ۷۴، ۶۲، ۵۸، ۵۳، ۴۸، ۴۶،	قوچ دوان (غچدوان) ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰
۱۵۲	قوسوه ۱۴۱

مکران ۲۳۱	ل	لاهیجان ۱۰۲، ۹۱، ۷۶، ۷۵، ۷۴
مکه ۱۲۴، ۱۲۳، ۶۵		لرستان ۱۱۰، ۱۰۹
ملطبه ۲۲۶		لوت ۱۱۱
ملوک (جزایر) ۲۲۶		لوزیتانی ۲۳۴
منتشا ۸۰		لهستان ۲۱۷
منقب ۱۱۹		لیسبون ۲۲۷
مورونا ۲۳۰	م	
میلان ۲۳۵		مارتیرا ۱۴۱
میناب ۲۳۲، ۲۲۸، ۲۲۷		ماردین ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵
ن		مازندران ۱۲۶، ۱۰۲، ۱۰۱، ۴۸، ۳۹، ۱۷، ۱۰
ناوار ۲۳۶		ماوراءالنهر در بسیاری از صفحات
نجف ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۰۹		مجارستان ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۱۷، ۱۶۷
نخجوان ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۰۷، ۸۷، ۲۵		۲۳۹، ۲۳۸
نکودری ۱۱۸		محمودآباد ۱۳۵، ۱۳۲، ۸۵
نیقیه ۱۴۱		مدیترانه ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۰۹، ۱۹۳، ۸۰
نیکوبی ۱۹۸		۲۲۳
نیکوپولیس ۱۴۱		مراغه ۲۴۲، ۲۰۵، ۶۰، ۴۳
و		مرند ۲۰۷
وان ۱۸، ۱۶		مرو ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۹۲
ورامین ۲۰۱		۱۳۱
ورساق ۸۳		مره ۲۰۳
ونیز ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۷، ۱۶۷، ۱۴۳، ۱۴۲		مسقط ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۷
۲۲۴، ۲۲۳		مشهد ۲۰۳، ۱۳۱، ۱۲۲
وودین ۱۵۷		مصر ۸۹، ۸۱، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۲۰، ۱۸، ۱۷، ۱۶
ه		۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۴۹، ۱۲۸، ۱۰۷
هرات ۳۹، ۲۹، ۱۹، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹		۲۲۷، ۲۲۴، ۲۱۷، ۲۰۶، ۱۷۹
۲۴۲، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۱۲		مغولستان ۲۷
۲۴۳		مقدونیه ۱۶۳

هرمز ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، هند (دریا) ۲۲۷

ی

۲۳۱

هزاره ۱۲۲، ۱۱۸ یاسی چمن ۱۸۳

همدان ۱۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۹۶، یزد ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲،

۲۴۲ ینی شهر ۱۷۸

هندوستان ۱۱، ۱۱۳، ۱۶۱، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، یونان ۱۷۱

۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۵

مآخذ فارسی کتاب

- احسن التواریخ تألیف حسن بیک روملو
تاریخ سلطنت شاه اسمعیل صفوی و شاه طهماسب نسخه خطی ، بریتیش موزئوم
- احسن التواریخ تألیف محمد فریدبیک
بزبان ترکی ترجمه فارسی میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی
- احسن التواریخ (ذیل) تألیف حسن بیک
تاریخ تیموریان و صفویه نسخه خطی ، کتابخانه ملی پاریس
- تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون بزبان انگلیسی ترجمه فارسی
تاریخ ایران (تاریخ مغول) تألیف مرحوم عباس اقبال ، تهران ۱۳۱۲
- تاریخ جهان آراء نوشته ملا ابوبکر تهرانی. نسخه خطی، کتابخانه ملی تهران
- تاریخ ترکستان (شیبانی) تألیف محمد امین بن میرزا زمان بخارائی ، نسخه خطی
کتابخانه ملی پاریس
- تاریخ تمدن تألیف نویسنده تهران ۱۳۳۸
- تاریخ شاه اسمعیل از ابتدای سلطنت تا سرگ وی ، بدون نام مؤلف ، نسخه خطی بریتیش موزئوم
- تاریخ کرمان تألیف احمد علی خان وزیر کرمانی
بتصحیح دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی ۱۳۴۰
- تاریخ سرزمین هند نگارش علی اصغر حکمت تهران ۱۳۳۷
- حبیب السیر تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی مشهور به خواندمیر چاپ تهران
- دیوان اشعار ترکی شاه اسمعیل اول متخلص به خطائی نسخه خطی
- روضه الصفا تألیف محمد بن خاوندشاه ملقب به میرخواند ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس
- روضه الصفویه تألیف میرزا بیک بن حسن حسینی جنابدی ، نسخه خطی بریتیش موزئوم
- زندگانی شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی تهران ۱۳۳۴
- سرزمین های خلافت شرقی ، لسترنج ترجمه محمود عرفان ، انتشارات بنگاه ترجمه
و نشر کتاب
- سلطنت شاه اسمعیل و شاه طهماسب تألیف امیر محمود ابن امیرخواند نسخه
خطی بریتیش موزئوم
- سلسله النسب صفویه تألیف شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی چاپ
برلین ۱۳۴۳ هجری قمری

شیخ صفی و تبارش تألیف کسروی رساله

طبقات سلاطین اسلام تألیف استانی لنین پول ترجمه مرحوم اقبال ۱۳۲۲

عالم آرای عباسی (ذیل) متعلق به اسکندر بیک منشی ترکمان نسخه خطی،
کتابخانه ملی پاریس

لب التواریخ تألیف امیر یحیی بن عبداللطیف الحسینی قزوینی نسخه خطی،
کتابخانه ملی پاریس

لشکرکشی به ایران تألیف مقبل بیک پاریس ۱۹۲۸

مجله دانشکده ادبیات تهران مقاله چالدران نوشته نصرالله فلسفی سال اول شماره ۲

مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی ایران

گردآورنده: دکتر عبدالحسین نوائی، نگاه ترجمه و نشر کتاب

مرآت العالم تألیف محمد بختیارخان تاریخ عموسی، نسخه خطی، کتابخانه ملی پاریس

منشآت السلاطین نوشته احمد فریدون توقیعی معروف به فریدون بیک

در دو جلد، چاپ استامبول ۱۲۷۴ هجری قمری

منشآت فارسی و ترکی حاوی مراسلات سلاطین صفوی و عثمانی، نسخه خطی کتابخانه
ملی پاریس

مآخذ خارجی

- ARNOLD (T.W.).- The preaching of islam, a history of the propagation of the Muslim Faith. London, 1896.
- AUJÉNE AUBIN.- Le chiisme et la nationalité musulmane. Revue du Monde Musulman, tome IV, année 1908. La perse d'aujourd'hui. Paris, 1908, in-16.
- BAKER (Y.N.L.) Histoire des découvertes géographiques Paris.
- BARBIER DE MEYNARD.- Dictionnaire géographique et historique de la Perse.
- BERCHET.- La Republica di Venezia e la Persia. Torino, 1865.
- BLANCHARD (Raoul).- La géographie universelle, Asie occidentale, tome VIII, Paris 1929.
- BLOCHET (E).- Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale de Paris, 4 vol. Paris 1905-1934.
- BOUVAT (Lucien).- L'empire mongol (2^e phase) tome VIII-3 de l'Histoire du Monde sous la direction d'Eugène Cavaignac. Paris 1929, in-8.
- BOUVAT (Lucien).- Essai sur la civilisation timuride. Journal Asiatique 1926, avril-juin.
- BROWNE (E.G).- Literary history of Persia. 4 vol. Cambridge, 1929.
- CAHUN (L).- Introduction à l'histoire de l'Asie. Turcs et Mongols des origines à 1405. Paris 1896, in-8.
- CHAMPOLLION.- Histoire de la Perse, Paris 1959, in-8.
- CHARDIN (Chevalier). Voyage en Perse et autres lieux d'Orient. 2 vol Paris 1883 in-18.
- CHARRIERE (E). Négociations de la France dans le Levant. Collection des Documents inédits sur l'histoire de France, 4 vol. première série, Histoire politique, Paris MDCCXLVIII.

- CHEVILLOT.- La grande défaite des Turcs par Saïch Ismaël Sophy, Paris 1581, in-8 pièce.
- .-Copie des lettres du grand Sophy, roi des Perses, envoyées au roys très catholiques Espagne et de Hongrie, Paris 1580.
- DARMESTETER.- Coup d'oeil sur l'Histoire de la Perse. Paris 1885. [Les origines de la poésie persane. Paris. 1887 in-12.
- DEFREMY.-Essai sur l'Histoire des Esmâiliens ou Batiniens dans Journal asiatique, 5^e série, t. VIII, 1856.
- DEMORGNY (G.).-Essai sur l'administration de la Perse dans la Revue du Monde musulman, tome XXIV, septembre 1913.
- DENISON ROSS.- The early years of Shâh Esmâïl, founder of the Safavi dynasty from the journal of Asiatic Society. April 1896. London 1896.
- DICTIONNAIRE.- universel d'Histoire et de Géographie par M.N. Bouillet, Paris 1908.
- ENCYCLOPEDIA BRITANNICA.- 24 vol. London, 1768-1929.
- ENCYCLOPÉDIE DE L'ISLAM.- 4 vol. Leiden 1913.
- ENCYCLOPEDIA OF RELIGION AND ETHICS.- Edited by J. Hastings, 12 vol., Edinburgh, 1908-1912.
- ERSKINE.- A history of India under the tow first sovereignty of the house of timour. 2 vol. London 1854, in-8.
- PITTARD (Eugène).- Les Races et l'Histoire. L'évolution de l'Humanité dirigée par Henri Berr. Paris, 1924, in-8.
- GRENARD (Fernand).- Bâber fondateur de l'Empire des Indes, 1483-1530 Paris
- FERTE (H).- La vie du Sultan Hussein Bâï Qârâ de Khwândamir. Paris 1885, in-8.
- GOBINEAU (C).- Les religions et les philosophies de l'Asie centrale. Paris 1928, in-8. Trois ans en Asie, 2 vol. Paris 1923, in-16.
- GOLZIER (I).- Islamisme et Parsisme, dans Revue de l'Histoire des Religions, tome LIV, 1901.

- GULAM SARWAR. History of Shah ismaïl SAFAWI. Aligarh 1939
- GROUSSET (R).- Histoire de l'Asie, 3 vol. Paris 1914, in-8.
- HAMMER (J.F. von).- Histoire de l'Empire ottoman. 2 vol. Paris 1840, in-4.
- HOUSSAY (Frédéric).- Les races humaines de la Perse. Bulletin de la Société d'Anthropologie de Lyon, juillet 1887.
- HUBY (F).- La nouvelle conversion du roi de Perse. Angers 1601, 8 pièces.
- IQBAL (S.M.).- The development of metaphysique in Persia. London 1908.
- JOURDAIN.- La perse. Paris 1814, in-18.
- KNOLLES (Richard).- The général history of the turks. London 1687, in-fol.
- LE VTE DE LA JONQUIERE.- Histoire de l'Empire ottoman. 2 vol. Paris 1914.
- LINDEN (H. van der).- Histoire de l'expansion coloniale des peuples européens. 2 vol. in-8. Bruxelles 1911.
- DUBEUX (Louis).- La Perse. Paris 1841, in-8.
- GUENOT (Lucien).- La Perse. Paris 1862, in-12.
- MAJOR J.S. KING.- The taj or red cap of the Shi'ahs. The journal of the Royal Asiatic Society of great Britain and Island.
- MALCOLM (Sir J.).- Histoire de la Perse. Traduction française, 4 vol. in-8. Paris 1821.
- MASSÉ (H).- L'Islam. Paris 1930.
- MINORSKY (V).- La Perse au XVe siècle entre la Turquie et Venise. Publication de la Société des Études iraniennes. Paris 1933.
- NICOLAS DE KHANIKOFF.- Mémoire sur l'ethnographie de la Perse. Paris 1866, in-4.
- NICOLSON (A).- Sufisme and his development, dans Journal Royal Asiatic Society January 1906.
- PEUPLES ET CIVILISATIONS.- Les débuts de l'âge moderne. T. VIII Paris 1929.
- .- Peuples et civilisations. La fin du Moyen-âge, tome VII, Paris 1931.

- OHSSON (D).- Histoire des Mongols.
- PREVOST (L'abbé).- Histoire générale des voyages. 80 vol. in-4. Paris 1745-1770.
- RAFFNEL.- Résumé de l'Histoire de la Perse. Paris 1825, in-12.
- RAPHAEL DU MANS (J.D).- Etat de la Perse en 1660. Publié par Ch. Schefer, in-8, Paris 1890.
- REUVE DU MONDE MUSULMAN.- La situation politique de l'Iran. Tome XXVII, juin 1914.
- RIEU (Ch.).- Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 4 vol. London 1879-95.
- RIGAUD (B).- La sanguinolente et cruelle bataille nouvellement obtenue par le Sophy, roi de Pers., à l'encontre du grand Turc Sultan Selin. Lyon 1579, in-4 Pièce.
- ROUSSEAU (M).- Notice historique sur la Perse ancienne et moderne. Marseille 1818, in-8.
- SCHEFER (Ch.).- Christomathie persane. 2 vol. Paris 1885.
- SENKOWSKI (J).- Supplément à l'Histoire générale des Hunes, des Turcs et des Mongols. St Pétersbourg, 1824.
- SIDI ALI REIS.- The travels and Adventurs. London 1899, in-16.
- SYKES (S.P).- History of Persia, 2 vol. London 1930.
- TAVERNIER (J.B.).- Voyage en Perse. Paris 1930, in-8.
- TERCIER.- Mémoire sur l'origine de la dynastie des Sophis, en Perse, du nom de Kisilbach tiré de l'Académie Royale des inscriptions et belles lettres. Tome XXIV.
- TEXEIRA.- Histoire des Rois de Perse. 2 vol. Paris, 1681, in-12.
- TIELE (C.P).- The religion of the iraniens peoples. Bombay 1912 in-8.
- TOYNBEE (Arnold).- A study of History. 3 vol. Oxford 1934, in-8.
- TRAVERS OF VENETIAN IN PERSIA.- Narrative of Italian travels in Persia in the XV^e et XVI^e century translated and edited by Charles Grey. London 1873, in-8 Hakluyt Society.

غلط‌نامه

صحیح	غلط	سطر	صفحه
ایران را	ایران	۶	۳
بیش	پیش	۱۲	۶
ملک‌داری	ملک‌دارای	۱۵	۹
مضمون آن	مضمون	۲	۲۹
عثمان	عثمان	۲	۳۲
پسر	پسرابن	۱۰	۴۳
لفظ	لفظ	۷	۴۸
امامت	مامت	۱۶	۵۷
عام	عالم	۵	۱۰۱
با	ونا	۱	۱۲۸
کوچ‌دون (اغجدوان)	کوچ‌دولان	۶	۱۳۲
خارجی	داخلی	عنوان	۱۷۴
حسن	حسین	۲۲	۱۵۷
حسن	حسین	۵	۱۶۹
نجم	تجم	۲	۱۷۳
غرولا	غروعلا	۲۰	۱۷۴
ایجاد	به‌ایجاد	۱۲	۲۲۶
مارونی	ماروئی	۱۷	۲۳۶
با	به	۱۷	۲۴۰

- OHSSON (D).- Histoire des Mongols.
- PREVOST (L'abbé).- Histoire générale des voyages. 80 vol. in-4. Paris 1745-1770.
- RAFFNEL.- Résumé de l'Histoire de la Perse. Paris 1825, in-12.
- RAPHAEL DU MANS (J.D).- Etat de la Perse en 1660. Publié par Ch. Schefer, in-8, Paris 1890.
- REUVE DU MONDE MUSULMAN.- La situation politique de l'Iran. Tome XXVII, juin 1914.
- RIEU (Ch.).- Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 4 vol. London 1879-95.
- RIGAUD (B).- La sanguinolente et cruelle bataille nouvellement obtenue par le Sophy, roi de Persie, à l'encontre du grand Turc Sultan Selin. Lyon 1579, in-4 Pièce.
- ROUSSEAU (M).- Notice historique sur la Perse ancienne et moderne. Marseille 1818, in-8.
- SCHEFER (Ch.).- Christomathie persane. 2 vol. Paris 1885.
- SENKOWSKI (J).- Supplément à l'Histoire générale des Huns, des Turcs et des Mongols. St Pétersbourg, 1824.
- SIDI ALI REIS.- The travels and Adventurs. London 1899, in-16.
- SYKES (S.P).- History of Persia, 2 vol. London 1930.
- TAVERNIER (J.B.).- Voyage en Perse. Paris 1930, in-8.
- TERCIER.- Mémoire sur l'origine de la dynastie des Sophis, en Perse, du nom de Kisilbach tiré de l'Académie Royale des inscriptions et belles lettres. Tome XXIV.
- TEXEIRA.- Histoire des Rois de Perse. 2 vol. Paris, 1681, in-12.
- TIELE (C.P).- The religion of the iraniens peoples. Bombay 1912 in-8.
- TOYNBEE (Arnold).- A study of History. 3 vol. Oxford 1934, in-8.
- TRAVERLS OF VENETIAN IN PERSIA.- Narrative of Italian travels in Persia in the XV^e et XVI^e century translated and edited by Charles Grey. London 1873, in-8 Hakluyt Society.

فلاطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۶	ایران	ایران را
۶	۱۲	پیش	بیش
۹	۱۵	ملک‌دارای	ملک‌داری
۲۹	۲	مضمون	مضمون آن
۳۲	۲	عثمان	عثمان
۴۳	۱۰	پسراین	پسر
۴۸	۷	لفظ	لفظ
۵۷	۱۶	مامت	امامت
۱۰۱	۵	عالم	عام
۱۲۸	۱	ودا	با
۱۳۲	۶	کوچ‌دولان	قوچ‌دون (انجدوان)
۱۷۴	عنوان	داخلی	خارجی
۱۵۷	۲۲	حسین	حسن
۱۶۹	۵	حسین	حسن
۱۷۳	۲	تجم	نجم
۱۷۴	۲۰	غرو‌علا	غرو‌لا
۲۲۶	۱۲	به‌ایجاد	ایجاد
۲۳۶	۱۷	ماروئی	ماروئی
۲۴۰	۱۷	به	با